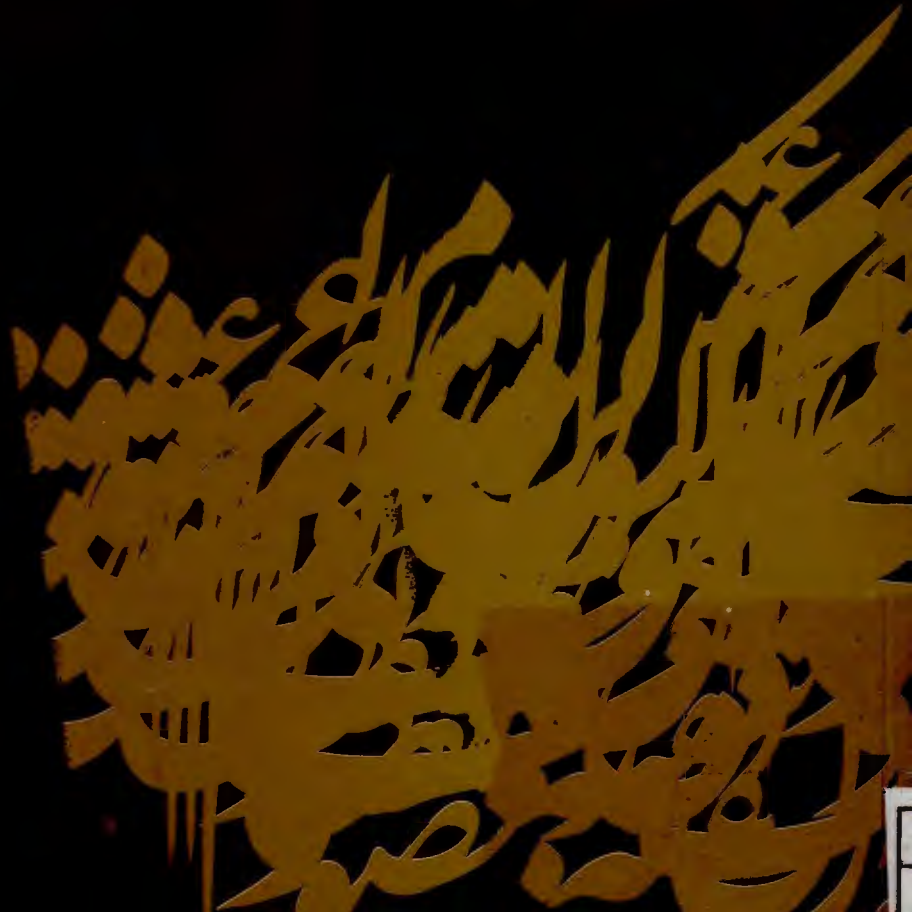


دکتر مریم مشرف

زندگی و شعر

محمد رفیع



فلسفہ اسلامی

آرشد قزوینی

ISBN 964-334-079-1



قیمت ۱۴۵۰



دکتر میثم مشرف



۱/۱ ف

۲/۱۱

۱، ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



زندگی و شعر

محمد فضولی

شاعر عصر صفوی

نوشته:
دکتر مریم مشرف



مشرف، مریم.
زندگی و شعر محمد فضولی شاعر عصر صفوی / نگارش مریم مشرف. - تهران: مریم
مشرف، ۱۳۸۰.
۲۶۰ ص.: نمونه.

ISBN: 964-334-079-1

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
A glance on the life and poetry of Mohammad
fizuli the poet of the Safavid Period.

کتابنامه: ص. ۲۵۱-۲۵۴.
۱. فضولی بغدادی، محمد بن سلیمان. ۸۹۰-۹۶۳ ق. -- نقد و تفسیر. ۲. فضولی
بغدادی، محمد بن سلیمان، ۸۹۰-۹۶۳ ق. -- سرگذشتنامه. ۳. شعر فارسی و ترکی --
قرن ۱۰ ه. زندگی و شعر محمد فضولی شاعر عصر صفوی.
۵۸۵۵/ف/۳۱۴ PL ۸۹۴/۳۶۱۱
کتابخانه ملی ایران
۷۹-۱۱۰۴۳ م



زندگی و شعر محمد فضولی

□ نوشته: دکتر مریم مشرف

● چاپ اول: ۱۳۸۰

● تیراژ: ۲۰۰۰

● حروف‌نگار: انتشارات روزنه (اکرم‌السادات مداح)

● طرح جلد: رضا عابدینی

● چاپ و صحافی: چاپخانه لایلا

● آدرس: میدان توحید نبش پرچم بالای بانک تجارت طبقه ۴

● تلفن: ۹۳۹۰۷۴ - ۹۳۵۰۸۶، فاکس ۹۲۴۱۳۲

ISBN: 964-334-079-1

● شابک: ۹۶۴-۳۳۴-۰۷۹-۱

فهرست

۹	پیشگفتار
۱۱	فصل اول: محیط شاعر
۱۳	وضعیت اجتماعی عراق در قرن دهم
۱۴	وضع سیاسی ایران و عراق در عصر فضولی
۱۶	وضع علمی در ایران
۱۷	وضع علمی در قلمرو عثمانی و مقایسه آن با ایران
۱۸	ترکیب اجتماعی عراق عرب و جامعه عثمانی
۲۰	وضعیت زبان در عصر فضولی: فارسی، عربی، ترکی
۲۳	زمینه بروز شاعر سه‌زبانه
۲۳	رسوم ادبی رایج در عصر فضولی
۲۶	نهضت حروفیه در آسیای صغیر
۲۹	فصل دوم: معرفی شاعر
۳۱	نام
۳۱	تاریخ تولد
۳۳	محل تولد
۳۵	سال مرگ فضولی
۳۹	تحصیلات فضولی
۴۱	خاستگاه قومی فضولی
۴۲	ترکی فضولی از چه شاخه‌ای است
۴۴	نگاه اجتماعی فضولی
۴۸	مدح و ممدوحان فضولی
۵۱	مدح و ضد مدح

۵۴	فضولی و زاهدان ریاکار
۵۶	زمینه‌های اجتماعی آثار فضولی
۶۱	آیا فضولی با فرقه حروفی ارتباطی داشت؟
۶۲	عقاید کلامی فضولی
۶۵	شیعه بودن فضولی
۶۸	سفرهای فضولی
۷۱	فصل سوم: بررسی اشعار
۷۳	بررسی دیوان فارسی
۹۴	بررسی غزلیات
۹۶	عشق در غزل فضولی
۱۰۳	عرفان در غزل فضولی
۱۳۲	بررسی ساقی‌نامه یا مثنوی هفت جام
۱۳۵	نگاهی به ترکیب‌بند و قطعات دیوان
۱۳۷	رباعیات
۱۴۰	وزن‌شناسی اشعار
۱۴۲	قافیه‌شناسی اشعار فضولی
۱۴۷	ردیف در شعر فضولی
۱۴۸	تشبیه و استعاره در شعر فضولی
۱۶۳	صنایع و آرایه‌های بدیعی در شعر فضولی
۱۷۴	رگه‌های سبک هندی در شعر فضولی
۱۸۶	تمثیلات فضولی
۱۸۸	هزل در آثار فضولی
۱۹۲	پاره‌ای ملاحظات دستوری در کار فضولی
۱۹۳	عبارات عربی
۲۰۵	معنای واژه‌ها
۲۰۸	بررسی تطبیقی شعر فضولی و شاعران دیگر
۲۱۲	مقایسه جامی و فضولی
۲۱۴	سلمان ساوجی
۲۱۸	حافظ
۲۲۳	فضولی و خاقانی
۲۲۴	خیالی
۲۲۴	حبیبی
۲۲۴	محمود باکی یا باقی (وفات ۹۷۹)

۲۲۵		علیشیر نوائی (۸۴۴-۹۰۶)
۲۲۶		مقایسه اشعار فارسی نوایی و فضولی
۲۲۸		نظامی
۲۳۱		اثرپذیری صائب از فضولی
۲۳۴		مقایسه فضولی با خیالی بخارائی
۲۳۵		مقایسه با باباافغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵)
۲۳۷		عرفی (متوفی ۹۹۹)
۲۴۰		فضولی در تذکره ها
۲۴۳		آثار فضولی
۲۵۱		کتابشناسی مراجع غیرلاتین:
۲۵۴		کتابشناسی مراجع لاتین:

پیشگفتار

هنگامی که شعرای ایرانی در دربار هند یا داخل ایران شیوه بیانی نوی را پی می‌ریختند و دردهای زایمانی سبک هندی که از مدتی پیش آغاز گشته بود می‌رفت تا تولد فرزند تازه‌ای را به مادر ادب فارسی بشارت دهد، بسیار دور از آن تب و تاب خاوری در باختر آسمان ادب ستاره دیگری نطفه می‌بست که اگر چه در دست‌افشانی کواکب شرقی یک چند نادیده ماند، اما صفحات عراق عرب از همان ابتدا به فروغش تابناک گردید: محمد فضولی (فوت ۹۷۰ یا ۹۶۳ ه. ق.).

محمد در خانواده‌ای ایرانی و شیعه پرورش یافت. پدرش از ترکمانان آذربایجان بود که از بد حادثه ناچار شد دیار خود را ترک گوید و به عراق مهاجرت کند. وی که خود مردی ادیب بود و ذوق شعری داشت از همان ابتدا مشام محمد را به رایحه ادب فارسی و ترکی نوازش داد. در بغداد نیز عشق به زبان و ادبیات فارسی همچنان در جان محمد شعله می‌کشید و به گفته خود از شاخسار زبان و ادب فارسی «میوه کام دل» می‌چید. و آن را چنان دوست می‌داشت که حجم بزرگتر آثار خود را به فارسی آفریده است.

فضولی فرزند زمانه‌ای آشوبزده و آکنده از تضادها است، برآمده در عراق قرن دهم، که از چنگ بسی متصرفان بازرسه و هنوز به دام بسی دیگر باید گرفتار آید. سرزمین بیداد، سرزمین حماسه و افتخار، سرزمین دربارهای پرشکوه و شاهان افسانه‌ای، کالبدی که بسا خون‌های ناهمگون بشری در آن می‌جوشد، از یکدیگر برمی‌آید و باز در یکدیگر فرو می‌ریزد. خون تازه نفس و نیرومند ترکمانان مهاجر آسیای میانه، قبایلی که آشوب قرن هفتم و هشتم آنان را به سوی آسیای صغیر رانده است و آنان اندک‌اندک برای خود سلسله و تشکیلاتی ترتیب داده در آن سامان جای گرفته‌اند. خون اعراب باستانی احتیاط‌پیشه و محافظه‌کاری که مدت‌ها زیستن در حجره معقول و منقول خوی جسارت را از آنان سلب و مقهور بیابانگردان دلیرشان کرده است، خون درویشان عارفان خوش‌ذوقی که از بیم تعصب رایج در دوره صفوی به سوی نواحی غربی و آسیای صغیر کوچیده در آنجا پناه گرفته‌اند. خون فرقه‌های غلاة که همواره در نواحی جنوب دریای خزر تا سرزمین آناتولی و شام در تردد بودند و هرگز نتوانستند در قلمرو شاهان سنی مذهب عثمانی کاملاً تثبیت شوند. فضولی وارث تمام این آشوب و بسی تعارضات دیگر است. این ناهمگونی و تضاد در شخصیت او نیز مجال بروز یافته است.

نگارنده در این رساله دانشجویی به هیچ رو داعیه آن را ندارد که توانسته است از تمام وجوه شخصیت و آثار این شاعر پرده برگیرد، اما کوشیده است تا قدمی هر چند کوچک در راه شناساندن این چهره ادبی بردارد.

مریم مشرف

تهران ۱۵ شهریور ۱۳۷۳

١

محيط شاعر

وضعیت اجتماعی عراق در قرن دهم

پیش از شروع بررسی اشعار، مختصری درباره محیط و عصری که فضولی در آن زندگی می‌کرد توضیح می‌دهیم تا زمینه‌های فکری و هنری او آشکارتر گردد. ناحیه‌ای که فضولی در آن زندگی می‌کرد یعنی عراق یکی از مراکز اصلی آشوب و تلاطم‌های پی‌درپی سیاسی و اجتماعی در قرن نهم و دهم بود. شهر بغداد که در قرن هشتم درد ست سلسله ترکان جلایر بود در سال ۷۹۵ با شکست سلطان احمد جلایر از تیمور، به دست تیموریان افتاد، در سال ۸۷۲ سلسله آق قویونلو، در ۹۱۴ سلسله صفوی و در ۹۴۱ ترکان عثمانی بغداد را تصرف و هر یک مدتی بر آن ناحیه حکومت کردند^۱. سال‌ها جنگ و قتل و غارت، مردم این ناحیه را به نوعی بی‌اعتنایی به پیشرفت و فساد اخلاقی که لازمه دوام آوردن در دوران انحطاط است، سوق داده بود. البته در دوران جلایر دو شاعر معروف فارسی زبان سلمان ساوجی و عبید

۱ - تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، نشر خیام، سال ۶۲، ص ۶۶۶ به بعد. تاریخ امپراطوری عثمانی، هامر پورگشتال، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۲۸، ج ۲.

زاکانی در بغداد ظهور کردند، اما به طور کلی شهر بغداد و عراق عرب که خود زمانی از کانون‌های مهم علمی و دینی و فرهنگی دنیا به شمار می‌رفت در قرن دهم روتق گذشته خود را از دست داده بود. مردم در فقر و سختی زندگی می‌کردند و بار پرداخت هزینه سنگین جنگ‌های یهوده شاهان که هیچ نفعی برای مردم نداشت، کمر آنها را خم کرده بود. شاهان صفوی توجه چندانی به شعر و ادب نشان نمی‌دادند و ترکان عثمانی، با اینکه به زبان فارسی بسیار عشق می‌ورزیدند و شعرای زیادی را در دربار خود گرد آورده بودند، به سبب قرارگرفتن پایتختشان در استانبول (قسطنطنیه) چندان در بند عراق و هنرمندان آن ناحیه نبودند. در این قرن به جای علم و هنر، بازار تعصبات و خونریزی‌های مذهبی گرم بود. شاهان صفوی با قاطعیت مخالفان سنی را از دم تیغ می‌گذراندند و شاهان عثمانی هزاران نفر از شیعیان را به خاک و خون می‌کشیدند. علوم عقلی در هر دو کشور در افول بود و در عوض علوم نقلی رشد می‌کرد. البته رشد این علوم هم تنها به معنی تکرار و نشخوار دوباره حرف‌های گذشتگان بود.^۱

وضع سیاسی ایران و عراق در عصر فضولی

تمام منطقه غرب آسیا تا مصر و آسیای صغیر در سیطره سلسله‌های ترک‌نژاد قرار داشت: ۱- صفویه، ۲- عثمانی، ۳- سلسله ممالیک مصر. فضولی با چهار پادشاه معروف قرن دهم هم‌دوران بوده است:

۱- شاه اسماعیل صفوی (اسماعیل اول) سلطنت از ۹۰۷ تا ۹۳۰.

۲- شاه طهماسب (اول) صفوی ۹۳۰ تا ۹۸۴.

۳- سلطان سلیم عثمانی ۹۲۶ - ۹۱۸.

۴- سلطان سلیمان خان قانونی ۹۷۴ - ۹۲۶.

ناحیه عراق به‌طور پی‌درپی از سوی دولت ایران و عثمانی تصرف می‌شد و موطن فضولی گاه در قلمرو صفویه قرار می‌گرفت و گاه در اشغال عثمانی درمی‌آمد، گاه حکام شیعی بر آن فرمان می‌راندند، گاه شاهان سنی بر آن حکومت داشتند اینک

۱ - دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران (ت. ۱)، جلد ۴

جدولی از حوادث مهم این سال‌ها را از ابتدای کار شاه اسماعیل تا پایان کار سلیمان‌خان از نظر می‌گذرانیم.

جدول حوادث سیاسی و تاریخی عصر فضولی براساس تاریخ هجری قمری

سال ۹۰۷	شکست الوندیگ آق‌قویونلو (سنی) از شاه اسماعیل در شرورنخجوان و فرار الوندیگ. (سلطنت ۹۰۳ تا ۹۰۷) به عراق عرب.
سال ۹۰۹	شکست مرادیگ جانشین الوندیگ (سلطنت ۹۰۳ تا ۹۰۸) در ایران و فرار به عراق عرب.
سال ۹۱۴	شاه اسماعیل عراق و بغداد را تصرف می‌کند. در همین سال قلاع شوشتر و هویزه را فتح می‌کند و خوزستان را مسخر ساخته، فرقه مشعشی را به طور نهایی سرکوب می‌کند.
سال ۹۱۶	شکست شییک‌خان ازبک از شاه اسماعیل در مرو و کشته شدن ده‌هزار ازبک. در این سال فضولی (بنگ و باده) را سرود و به شاه اسماعیل تقدیم کرد.
سال ۹۱۸	شکست شاه اسماعیل و متحد هندی او بابر شاه (ظهیرالدین بابر) در برابر جانشین شییک‌خان و کشته شدن نجم‌الدین ثانی امیرالامرای شاه اسماعیل در ماوراءالنهر. شروع سلطنت سلطان سلیم‌خان اول و کشتار ۴۰۰۰۰ تن از شیعیان در آسیای صغیر.
سال ۹۲۰	شکست شاه اسماعیل از سلطان سلیم در جنگ چالدران و عقب‌نشینی اسماعیل به تبریز / کشته شدن مراد آق‌قویونلو به دست کارگزاران صفوی در دیار بکر / الحاق دیار بکر به قلمرو عثمانی.
سال ۹۲۶	آغاز سلطنت سلیمان‌خان قانونی
سال ۹۳۰	مرگ شاه اسماعیل و جانشینی شاه طهماسب

سال ۹۳۲	درگیری‌های مکرر حکومت ایران با یاغیان ازبک در هرات و خراسان
سال ۹۳۹	حمله سلیمان‌خان قانونی به آذربایجان با استفاده از فرصتی که گرفتاری حکومت ایران برای حکومت عثمانی ایجاد کرد و تصرف بغداد به دست حکومت عثمانی / ارسال ابراهیم‌بیگ به بغداد از سوی دولت عثمانی.
سال ۹۵۳	برادر یاغی طهماسب، القاص میرزا به سلیمان‌خان پناهنده شد و او را به حرکت به سوی آذربایجان واداشت.
سال ۹۵۸	بازپس‌گیری نقاطی از ارمنستان و کردستان که مطیع دولت عثمانی شده بودند از آن دولت توسط دولت صفوی.
سال ۹۶۱	پناهنده شدن بایزید پسر سلیمان‌خان به طهماسب.
سال ۹۶۸	صلح ایران و عثمانی و پس فرستادن بایزید / ادامه صلح تا پایان سلطنت سلیمان‌خان.
سال ۹۷۴	پایان سلطنت سلیمان‌خان.*

وضع علمی در ایران

آنانکه قرن نهم و ادوار پس از آن را دوران انحطاط فکری ایرانیان نامیده‌اند مطلبی به گزاف نگفته‌اند. از سرگذراندن نامالیماتی چون حمله مغول و به دنبال آن تیمور (۷۸۲) و قرارگرفتن در زیر سلطه قبایل بیابانگرد و بی‌فرهنگ در زمانی طولانی، چنان مبانی فرهنگی ایرانیان را به نابودی کشید که دیگر هرگز نمی‌شد ظهور دانشمندانی چون پورسینا و فارابی و دانشمندان سده‌های پنجم و ششم را انتظار داشت.

اگر دوره کوتاه سلطنت الغبیک (۸۵۰-۸۱۲) شاهزاده تیموری در سمرقند را

* در تهیه این جدول از دو منبع زیر یاری گرفته شده است:

۱- عباس اقبال آشتیانی، همان کتاب.

۲- هامرپورگشتال، همان کتاب.

حذف کنیم، می‌بینیم که علوم عقلی هیچ حامی جدی در آن سال‌ها نداشته است. برعکس، فرمانروایان تیموری، آق‌قویونلو، قره‌قویونلو و صفوی همگی اصرار عجیبی در پرورش علوم نقلی از خود نشان میدادند و جمع کردن شارحان و مفسران علوم دینی را در دربارهای خود مایهٔ فخر و مباهات می‌دانستند^۱. هرچند در این زمینه‌ها هم کمتر حرف تازه‌ای گفته می‌شد و حداکثر تلاش علمای دینی این بود که آثار گذشتگان را شرح کنند و بر آن حواشی بنویسند یا آن را بازنویسی و اقتباس کنند و نظایر اینها. حکمت و فلسفه هم خود را به کلی تابع شریعت قرار داده بود در آن زمینه کار نویی صورت نمی‌گرفت. مدارس علمی در سراسر کشور به تربیت طلاب علوم دینی می‌پرداختند و اگر ندرتاً در زمینهٔ علوم ریاضی و طبیعی دانشمندانی ظهور می‌کردند هرگز در پایهٔ دانشمندان برجستهٔ قرون پیش نبودند. بنابراین زمانی که می‌گوئیم شخصی در آن دوران دارای تحصیلات و به اصطلاح تحصیلکرده بود، منظورمان جمع‌آوری علوم در همان حد متعارف آن زمان یعنی علوم معقول و منقول در همین چهارچوب‌های محدودی است که گفتیم. زیرا اصولاً آن زمان دوران ابتکار و نوآوری نبود و تحقیق به معنی درست کلمه وجود نداشت و ابتذال و انحطاط بر افکار و اذهان و زندگی فرهنگی مردم عصر حاکم بود.

وضع علمی در قلمرو عثمانی و مقایسهٔ آن با ایران

تحصیل در قلمرو عثمانی نیز چون ایران به شیوهٔ کلاسیک انجام می‌گرفت. در سراسر خاک عثمانی مدارس دینی و مراکز علمی وابسته به روحانیت وجود داشت. آموزش ابتدایی در مکتب‌خانه‌ها صورت می‌گرفت. ظاهراً این مکتب‌خانه‌ها مختلط بوده است و آموزش در آنها از ۹ تا ۱۲ سالگی به طول می‌انجامید. در مکتب‌خانه نخستین چیزی که اطفال می‌آموختند خط و قرائت عربی بود و در مراحل بعدی با صرف و نحو، قرائت و تفسیر قرآن، فقه و شرع، فلسفه و کلام آشنا می‌شدند. به همین سبب زبان عربی در قلمرو عثمانی نیز چون ایران زبان علم محسوب می‌شد و وسیعاً رواج داشت.

گذشته از مدارس دینی و مکتب‌خانه که مخصوص عوام بود، نوعی آموزشگاه اشرافی نیز وجود داشت که وابسته به کاخ سلطنتی بود و اشراف و نجبا در آن تحصیل می‌کردند. تأسیس این آموزشگاه‌ها از زمان سلطنت سلطان محمد عثمانی شروع شده بود و در دوره‌های بعد ادامه یافت. آموزشگاه سلطنتی اصولاً مدرسه‌ای غیردینی بود و در آن مواد درسی دیگری علاوه بر مواد درسی مدارس دینی تدریس می‌شد. هسته علمی این آموزشگاه مرکب از دانشمندان زبده‌ای بود که از سراسر عالم گرد آمده بودند. و در میان آنان دانشمندان و مورخان یونانی نیز بودند که آثار ارزنده‌ای از خود به جا گذاشتند^۱.

البته توده‌های مردم همچنان در فقر و بی‌سوادی به سر می‌بردند و راهی به این مراکز علمی نداشتند اما به هر حال صرف تشکیل چنین مدرسه‌ای نشان می‌دهد که شاهان عثمانی به اهمیت پرورش نیروهای علمی در کشور خویش و تأثیر پیشرفت‌های علمی در بهبود وضع مملکت توجه داشته‌اند و می‌کوشیده‌اند تا علوم و فنون جدید را از اروپاییان بیاموزند در حالی که شاهان ایران در آن زمان تمام هم و غم خود را معطوف بازخوانی متون کهنه و پرورش منتقبت‌نویسان کم‌سواد کرده بودند که بهترین و زبده‌ترین آنها باز میدانی برای عرض اندام نداشت و چه بسا که اگر بزرگان ادوار متأخر صفویه چون شیخ بهایی و ملاصدرا و میرفندرسکی و سایر بزرگان مکتب اصفهان^۲ در دوره دیگری ظهور می‌کردند ممکن بود بتوانند مرزهای (قال) را در هم بشکنند و در سطحی جهانی مطرح شوند ولی متأسفانه نبوغ آنان در قلمرو تنگ علوم سنتی محصور ماند.

ترکیب اجتماعی عراق عرب و جامعه عثمانی

در جامعه عثمانی افرادی با مذاهب گوناگون مانند مسلمان و مسیحی و یهود و گروه‌های کولیان و کردها، بلغاریان، صرب‌ها، یونانیان، ارمنی‌ها، اعراب و ترکان و

1 - Barnette Miller, *The Palace School of Muhammad the Conqueror*, Cambridge.

تاریخ امپراطوری عثمانی / ۱. وسینچ / ترجمه سهیل آذری / ۱۳۴۶، صفحات ۱۷۴ به بعد.

۲ - نگاه کنید به سعید نفیسی / مقدمه دیوان شیخ بهایی.

غیره همه در آمیزش با هم زندگی می کردند و گاه نیز بیگانگانی چون یهودیان اسپانیا و پرتغال، لهستانی ها، روس ها، مجارها و تاتارها به امپراطوری عثمانی پناهنده شده جوامعی در آن تشکیل می دادند. پاشایان ترک مقامات خود را می خریدند و پولی را که پرداخته بودند به زور از زیردستان خود می ستدند^۱.

در این امپراطوری عربان، کردان، ترکان و ارمنیان را با نام ملت می شناختند. ملت در منطقه واحدی مسکن نداشت و از حقوق یکسانی برخوردار نبود.

فرهنگ عثمانی ترکیبی از میراث فرهنگی آسیای میانه و آناتولی، ایران، یونان، روم و بیزانس بود. عثمانیان در دستگاه های اداری محلی خود به ترکی سخن می گفتند و آداب و سنن ترکی را در زندگی روزمره شان مرعی می داشتند. شاهان عثمانی ترجمه آثار دینی و ادبی و علمی عربی و فارسی را تشویق می کردند. در این قاره، ترک لقب مردم عامی بود و اشراف، عثمانی (عثمانلی) خوانده می شدند.

تحصیل کردگان حتماً فارسی و عربی را می دانستند و به همین جهت عامه مردم را که تنها به زبان ترکی سخن می گفتند، «باترک» می نامیدند^۲ و این معمولاً لقب افراد غیرشهری بود. پادشاهان عثمانی نیز اغلب ترکی و فارسی و عربی می دانستند. زیرا عربی زبان دین و فارسی زبان ادب بود. شاهان بخصوص به حضور نویسندگان یونانی در دربار خود اهمیت می دادند. اما بی سوادی توده های مردم را رمز بقای حکومت خویش می دانستند و در واقع امپراطوری عثمانی چون غالب جوامع آن روزگار از توده های عظیم بی سواد با فرهنگ های ناهمگون شکل یافته بود. در چنین محیطی تنها تعداد انگشت شماری از مردم با ادبیات کلاسیک آشنایی داشتند. نویسندگان و شعرا در قلمرو این حکومت از مضامین شعر فارسی بهره زیادی می گرفتند و می کوشیدند تا آنها را در شعر خود وارد کنند. توجه به ادبیات ساده و مضامین فولکلوریک ترک بعدها مورد توجه قرار گرفت و حتی آن گروه از نویسندگان بزرگ آن دوره که آثار خود را به ترکی نوشته اند آثارشان لبریز از لغات و اصطلاحات فارسی و عربی است.

۱ - وسینچ همان کتاب

۲ - همانجا

قاضی‌ها

چون در آثار فضولی در مورد قاضی‌ها زیاد صحبت شده است شمه‌ای از احوال این قاضیان عثمانی به دست می‌دهیم. دستگاه دادرسی عثمانی سلسله مراتبی داشت که دو قاضی عسکر (کادی عسکر) در رأس آن جای داشتند و در زیردست آنها، داورانی در شهرهای بزرگ گماشته می‌شدند و آنان نیز به نوبه خود داورانی را برای شهرستان‌های کوچکتر انتخاب می‌کردند. داوران در ازای انتصاب خویش پولی می‌پرداختند، مقامات قضایی را اجاره می‌دادند و معمولاً حنفی مذهب بودند.

داوران گذشته از دادرسی، به کارهای مسجدها، مکتب‌خانه‌ها و مراکز دولتی نظارت می‌کردند و به علاوه نظارت بر املاک و منابع درآمد سلطان، بازرسی دادگاه‌ها، برآورد میزان مالیات‌ها به ویژه تثبیت قیمت مواد غذایی و رسیدگی به اختلافات ملکی و غیره جزو وظایف آنها بود. این قاضی‌ها معمولاً برای مدت یک سال انتخاب می‌شدند و اگر مدت کارشان تمدید نمی‌شد اغلب جای خود را به کس دیگری می‌سپردند.^۱

وضعیت زبان در عصر فضولی: فارسی، عربی، ترکی

از اواخر قرن نهم رفته‌رفته توجه به لغات و زبان ترکی میان فارسی‌زبانان رواج یافت. علت شیوع زبان ترکی در ادبیات فارسی را باید در حکومت‌ها که اغلب از میان قبایل و شاخه‌های ترک برآمده بودند، جست‌وجو کرد. شاهان سلسله صفوی که خود از میان ترکمانان قزلباش برخاسته بودند در دربارشان به ترکی سخن می‌گفتند و بسیاری از مراسلات خود را نیز به همین زبان انجام می‌دادند. دولت صفوی زمینه مناسبی برای پرورش ترکی‌گویی در ایران فراهم آورد و «سرودن شعر ترکی چنان خوش افتاد که بعضی از پارسی‌گویان هم هوس ساختن غزل‌ها و قطعاتی بدان زبان و افزودن آنها به دیوان‌های خویش نمودند»^۲. از سوی دیگر به دلیل تنگ

۱ - وسینچ، همان منبع و مقایسه شود با پورگشتال، همان منبع صفحه ۴۰ به بعد.

۲ - صفا، ت. ۱، ص. جلد ۴، ص ۱۵۲.

شدن عرصه بر علمای شیعی مذهب عراق عرب، بسیاری از علمای عرب، از نواحی جبل عامل و الحساء به ایران کوچیدند و آثار عربی فراوانی در ایران نوشتند. مهاجرت وسیع عالمان عرب زبان به ایران را باید از علل مهم رواج دوباره زبان عربی در قرن نهم و دهم در ایران دانست. بویژه اگر این عامل را به عامل داخلی یعنی توجه به علوم دینی اضافه کنیم و به یاد داشته باشیم که علوم که در مدارس و مراکز علمی ایران تدریس می شد از علوم کلامی گرفته تا ادبیات و حکمت و منطق و غیره معمولاً به زبان عربی تدریس می شد، آن وقت متوجه می شویم که صرف نظر از مردم عامی، در میان طبقات درس خوانده زبان عربی تا چه اندازه رکن اساسی محسوب می شده است. ترکیب این دو عامل با یکدیگر یعنی رواج ترکی در میدان های فعالیت سیاسی و اداری و امور اجرایی از یک سو و استقبال اهل علم از زبان عربی از سوی دیگر، عرصه را بیش از پیش بر زبان فارسی در داخل کشور تنگ می کرد. در همین زمان سختگیری های مذهبی دولت صفوی و بی توجهی عمومی آنان نسبت به وضع و حال شعرا و نویسندگان موجب کوچ گروه کثیری از اهل قلم ایران زمین به دو دربار بزرگ و هنرپرور کشورهای همسایه یعنی دربار هند و دربار عثمانی گردید.

شاهان عثمانی از ابتدا علاقه وافری به زبان و ادبیات فارسی نشان می دادند. آنان که از این لحاظ وارثان حکومت سلجوقی بودند، نشان دادند که در ادب پروری و نوازش شعرای فارسی سرا از اسلاف خود چیزی کم ندارند و به تدریج دانشمندان فراوانی را دور خود جمع کردند و دست به خلق آثار برجسته ای زدند. آثاری که در آن زمان در ایران به زبان عربی بوجود می آمد به ندرت به پای آثار فارسی دربار عثمانی می رسید. صرف نظر از رسوم ادبی که از عهد سلجوقی در دربارهای آسیای صغیر باقی مانده بود و موجب توجه شاهان آن سامان به زبان فارسی می شد، نفوذ فرقه های صوفیه بویژه مولویه در آن نواحی نیز در این خصوص تأثیر داشته است. توجه شاهان عثمانی به زبان فارسی به حدی بود که بسیاری از نامه ها و احکام دولتی خود را نیز به این زبان می نوشتند و منشیان کارآزموده و تعلیم دیده و پرورش یافته ای در دستگاه خود نگهداری می کردند و آثار نفیس ادبیات فارسی را پی در پی در دربار و قلمرو امپراطوری خود رواج می دادند و یا به ترجمه آن آثار می پرداختند و تمام

سعی خود را می‌کردند تا با فراهم آوردن انواع تسهیلات و امکانات اهل ادب ایران را به طرف دربار خود جذب کنند.

بسیاری از شاهان عثمانی خود اشعار نغز و آبداری به فارسی می‌سرودند که از میان آنان باید به سلطان سلیم (سلطنت از ۹۱۸ تا ۹۲۶) و سلطان سلیمان‌خان (سلطنت از ۹۲۶ تا ۹۷۴) عثمانی اشاره کرد. فخری هروی در روضة السلاطین می‌نویسد «... به شعر گفتن بسیار میلی داشته... علی‌الخصوص شعر را به زبان فارسی می‌گویی»^۱.

همچنین سلطان سلیمان‌خان که فضولی بیشتر عمر خود را با وی هم‌دوره بوده است شاعری بود که به فارسی و ترکی هر دو شعر می‌ساخت و در هر دو زبان «محبی» تخلص می‌کرد.^۲

علاوه بر اینها چنان که گفتیم بر اثر سیاست مذهبی شاهان صفوی بسیاری از عارفان ایرانی از ایران به آن سامان کوچیدن گرفتند و در آن نواحی بساط ارشاد و تعلیم و بحث گسترده. این گروه نیز به نوبه خود در رواج زبان فارسی در آسیای صغیر در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم اثر زیادی داشته‌اند.

به‌طور کلی می‌توان گفت که زبان فارسی در قلمرو عثمانی زبانی اشرافی و هنری دانسته می‌شد و گویندگان، آشنایی با این زبان را بر خود لازم شمرده بدان مباحثات می‌کردند. •

علاوه بر شاهان عثمانی، شاهان ایران هم در قرن دهم شعر می‌سرودند. گفتیم که در دوران صفویه زبان فارسی در داخل ایران رو به ضعف نهاد. بسیاری از اهل علم و قلم که حاضر نبودند از مذهب خود دست بردارند کشته شدند و بسیاری دیگر نیز به دربار هند* و دربار عثمانی پناه بردند و مخصوصاً قلمرو دولت عثمانی محل اجتماع افراد دانشمند و هنرمند شد. در عین حال دولت صفویه به پرورش زبان ترکی توجه داشت^۳ و بنیانگذار ادبیات ترکی این دوره را باید خود شاه اسماعیل دانست. وی به

۱ - ت - ۱، ص ۴ ص ۱۴۲.

۲ - تحفه سامی / سام میرزا / به تصحیح وحید دستگردی / تهران / ۱۳۱۴.

۳ - ت. ۱. ص - جلد ۵/۱.

ترکی شعر می سرود و ختایی تخلص می کرد و دیوان اشعاری نیز از خود به جا گذاشت. در دربار شاه اسماعیل شاعران ترکی گوی زیادی گرد آمده بودند که اغلب ذواللسانین بودند و نامشان در تذکره های آن دوران از جمله تذکره سامی، نصرآبادی، نتایج الافکار و غیره آمده و در فصل فضولی و شاعران دیگر در همین کتاب بعضی از آنها را معرفی کرده ایم. از دیگر شاعران دو زبانه این دوره می توان یوسف بیگ از طایفه استاجلو، نارنجی سلطان پسر یاری سلطان شهریزی، خیالی و میرزا امان الله امانی را نام برد.^۱

پسر شاه اسماعیل، شاه طهماسب هم شاعر بود^۲ و از خود اشعار و رباعیاتی به جا گذاشت و یک تذکره هم به نام وی به طبع رسیده است.

زمینه بروز شاعر سه زبانه

با مقدمه مفصلی که گفتیم می بینیم که عصر فضولی، دوران آمیزش فرهنگ ها و زبان ها است. عربی هنوز بر مسند علم تکیه زده است. زبان فارسی همچنان در آسمان ادب می درخشد و زبان ترکی، زبان حکمرانان منطقه، می رود تا با ره توشه ای که از تجربه کلاسیک ایران گرد آورده ادبیات خود را به ثبت برساند. بنابراین در چنین اوضاع و احوالی که گویندگی به بیش از یک زبان رسم بود و با یک نظر به تذکره های معروف آن عصر، به نام ده ها شاعر چندزبانه برمی خوریم، طبع آزمایی فضولی در زبان های مختلف هیچ عجیب نیست و اگر در آینده رسوم و اوضاع و احوال اجتماعی و ادبی عصر بدان نگریسته شود امری کاملاً طبیعی و مسلم به نظر خواهد رسید.

رسوم ادبی رایج در عصر فضولی

اگر چه نطفه های قدیمی سبک هندی که شاعران بزرگ ایران چون خاقانی و حافظ بوجود آورده و پرورده بودند در قرن دهم می رفت تا بیالد و نهال باروری شود،

۱ - سام میرزا، همان کتاب و مقایسه کنید با مجمع الخواص - صادقی افشار ترجمه خیامپور / تهران، ۱۳۲۷.

۲ - سام میرزا / همانجا / صفحه ۷ تا ۱۰.

اما در داخل ایران، بویژه در دربار دو شاه اول صفوی و در منطقه عراق عرب، سنن ادبی کلاسیک ایران همچنان ادامه می‌یافت. جامی در امتداد جادهٔ مکتب تیموری اوراق طلائی اشعار خود را پخش کرده بود و شاعران دیگر چون عصمت بخاری و خیالی بخاری و دیگران، شاعری بدان شیوه را ادامه می‌دادند و فضولی نیز پیرو همین مکتب بود. در ادبیات عصر صفوی^۱ رسومی دیده می‌شود که به دلیل پیوند آن با سبک‌شناسی فضولی به اختصار در مورد هر یک توضیح می‌دهیم:

۱- مرثیه‌گویی

حکومت صفوی و عثمانی به دلیل ماهیت مذهبی خود هر دو به ساختن اشعار مذهبی اهمیت می‌دادند و شاعران را در این زمینه تشویق می‌کردند. در آن دوران مرثیه‌گویی برای شهدای کربلا و تعزیه‌خوانی در این خصوص حتی میان سنیان نیز رواج زیادی داشت. چنانکه فضولی حدیقه‌السعدای خود را در بیان حال شهدای کربلا، به دستور محمدیگ والی عثمانی بغداد سرود. در میان شاعران سنی آن ناحیه به نام افراد زیادی برمی‌خوریم که برای اهل بیت و واقعهٔ کربلا شعر ساخته‌اند از جمله شیخی، یونس امره، باقی یا باکی، سلیمان چلبی، ندیم و غیره.^۲

رسم تعزیه‌خوانی و تعزیه‌داری اهل بیت بویژه کشتگان کربلا از دوران غلبهٔ آل بویه در بغداد آغاز شد و در دوران بعد ادامه یافت و در دورهٔ صفوی به اوج خود رسید. کتاب روضة‌الشهدای کاشفی سبزواری (م ۹۱۰) در همین دوران نوشته شد و یک‌بار فضولی و بار دیگر فردی به نام جامی قیصری آن را به ترکی ترجمه کردند.^۳ از اشخاص دیگر که در زمینهٔ ساختن اشعار مذهبی نامی یافتند، محتشم کاشانی (م ۹۹۶) را باید نام برد.

۱ - منظور ما از عصر صفوی همه جا دوران پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب است که مقارن دورهٔ زندگی فضولی بوده است.

۲ - ابراهیم عشقی، فضولی حفینده بیرایکی سوز، در سعادت علی شکری مطبوعه سی، ترکیه، ۱۳۳۸، (۱۹۱۹).

۳ - صفا، همان کتاب، جلد ۴.

۲- مثنوی‌سازی به تقلید از قدما

گروه بزرگی از شاعران این عصر به تقلید از شیوه نظامی و جامی و هاتفی به ایجاد مثنوی‌هایی شبیه به پنج‌گنج نظامی و هفت اورنگ جامی دست زدند. گروهی نیز قصه‌های قدیمی با مضامینی چون محمود و ایاز را به نظم درآوردند. از جمله کسانی که لیلی و مجنون نظامی را تقلید کرده و پاسخ گفته‌اند می‌توان به اشخاص زیر اشاره کرد:

ضمیری اصفهانی (م ۹۷۳)، قاسمی گنابادی (م ۹۸۲)، علیشیر نوایی (م ۹۰۶)، عبدی بیگ شیرازی (م ۹۸۸) و فضولی بغدادی (م ۹۶۳ یا ۹۷۰).

گروهی نیز منظومه‌هایی با نام‌های متفاوت در برابر منظومه قدما به وجود آوردند مثل میرمعصوم نامی صفوی که «پری‌صورت» را در برابر «لیلی و مجنون» ساخت.^۱ همچنین شاعران منظومه‌های بسیاری به تقلید از شیوه شاهنامه می‌سرودند و در آن به شرح جنگ‌ها و فتوحات شاهان می‌پرداختند. ترکیب‌بندی که فضولی به او پس پاشا تقدیم داشته و در آن فتح بصره را وصف کرده در همین گروه می‌گنجد و از همین نوع است منظومه‌هایی که در شرح جنگ‌های سلطان سلیمان‌خان قانونی برای فتح بغداد در عهد پادشاهی شاه طهماسب در سال ۹۴۵ سروده شده است.^۲ اما فضولی که مایل نبود علیه شاهان ایران شعری بسراید، این قسمت از آثار خود را منحصر به شرح جنگ‌های عثمانی با مخالفان غیرایرانی خود کرده است.

۳- معما و لغز

در این عصر شاعران رغبت زیادی به لغزگویی و معما‌سازی داشتند و غیر از فضولی که رساله‌ای در معماثبات تألیف کرده شاعران زیادی این‌گونه آثار به وجود آورده‌اند. در حالی که امروزه ممکن است این‌گونه شعر گفتن به نظر ما اتلاف وقت برسد، عجیب است که در آن دوره شاعران معروفی چون مهدی استرآبادی (م ۹۲۴) و اهلی شیرازی (م ۹۲۴) به این کار می‌پرداختند. نام بسیاری از شاعران لغزگو در

۱ - صفا / همان کتاب، جلد ۱، ص ۵۹۶.

۲ - کلیات دیوان فضولی، کتابفروشی فردوسی، تبریز بازار شیشه‌گرخانه ۱۲۸۶.

کتاب مجالس النفاّس امیر علیشیر و تحفۀ سامی اثر سام میرزا مضبوط است.

لغت نامه نویسی

به سبب آمیزش فرهنگی خاص آن دوران، و رواج زبان ترکی، علاقه نشان دادن شاعران پارسی‌گو به لغات ترکی، نیاز ترک‌زبانان به دانستن لغات فارسی و لغات لهجه‌های دیگر ترکی، از جمله ترکی آسیای مرکزی (ترکی جغتایی) و همچنین بر اثر حمایت شاهان عثمانی از زبان فارسی و حمایت شاهان صفوی از زبان ترکی؛ دامنه کار لغت‌نامه‌نویسی که ابتدا در قرن نهم از قلمرو عثمانی (ترکیه فعلی) شروع شده بود رفته‌رفته در قرن دهم به ایران و ماوراءالنهر نیز کشیده شد و لغت‌نامه‌های فراوانی در این عصر تألیف گردید و فضولی نیز لغت‌نامه‌ای از ترکی جغتایی به فارسی تألیف کرده است.

از دیگر رسوم ادبی آن عصر که در کار فضولی نیز منعکس شده ساقی‌نامه‌نویسی است. شاعران زیادی وقت خود را بر سر این کار نهادند و در «تذکره میخانه» نام بسیاری از ساقی‌نامه‌نویسان این دوره موجود است. فضولی نیز ساقی‌نامه‌ای با عنوان هفت جام بوجود آورد که یک مثنوی عرفانی در بحر متقارب است.

نهضت حروفیه در آسیای صغیر

در دوره مورد مطالعه ما نهضت حروفیه در آسیای صغیر رواج زیادی یافت و پیروان فراوانی کسب کرد. مروج اصلی عقاید حروفیه در این دوران فرقه بکتاشیه یعنی پیروان سید محمّد رضوی نیشابوری معروف به حاجی بکتاش (۸۲۷ هـ) بوده‌اند. بککاشیه مروج اصلی عقاید فرقه حروفیه در سرزمین‌های آسیای صغیر و قلمرو عثمانی به شمار می‌آمدند.

فرقه حروفیه در پاره‌ای از متصوّفان قرن هشتم و نهم نیز رسوخ داشت. چنانکه گفته‌اند شاه قاسم (قاسم الانوار) یعنی سید معین‌الدین علی بن نصر تبریزی از مشایخ بزرگ و شعرای شیعی مذهب قرن نهم و از تربیت‌یافتگان سلسله شیخ صفی‌الدین اردبیلی به اندیشه‌های حروفی تمایل داشت. در واقع حروفیان آذربایجان پس از

سرکوب شدیدی که در اواخر قرن نهم نسبت به آنان صورت گرفت در شهرهای مختلف عراق و ترکیه فعلی پراکنده شدند و در آنجا نیز پنهانی به مبارزه با حکومت عثمانی ادامه می دادند. حروفیه در این راه کشته های فراوان دادند که از جمله آنان میتوان سید علی عمادالدین نسیمی (م ۸۲۰) را نام برد.

فضولی در بسیاری از آثارش از عقاید حروفیه متأثر است. در فصل های بعد در این مورد توضیح بیشتری خواهیم داد.

۲

معرفی شاعر

نام

نخستین کسی که نام کامل فضولی را ذکر کرده حاجی خلیفه مؤلف کشف‌الظنون است که وی را محمد بن سلیمان نامیده است و تذکره‌نویسان بعدی نیز از وی تبعیت کرده‌اند. عاشق چلبی نام او را فضولی بغدادی ذکر کرده ولی زادگاه او بغداد نبوده است و دلیل شهرت او به این نام که اکثر تذکره‌نویسان آن را ذکر کرده‌اند این است که هنگامی که شهرت یافت در این ناحیه می‌زیست. (← محل تولد).

تاریخ تولد

درباره تاریخ تولد فضولی بحث و اختلاف زیادی هست و حقیقت این است که از تاریخ تولد او اطلاع دقیقی در دست نیست. براساس قصیده چهاردهم فضولی که به شخصی به نام الوندیگ تقدیم شده است گروهی این طور حدس می‌زنند که این الوندیگ همان حاکم آق‌قویونلو است که در سال ۹۰۷ هـ. در جنگ با شاه اسماعیل صفوی، از او شکست خورد و به دیار بکر بازگشت و در سال ۹۱۰ در آنجا درگذشت. نویسنده ترک، دکتر کاراخان چنین استدلال می‌کند که اگر فضولی این

قصیده را در سال ۹۰۶ سروده باشد، باید این طور فرض کنیم که در آن وقت دست کم ۲۵ ساله بوده که توانسته چنین مهارتی در سرودن آن از خود نشان دهد. و در آن صورت می توان سال تولد او را در حدود ۸۸۶ فرض کرد. البته این استدلال محل تردید است و به درستی ثابت نشده؛ زیرا حشمت و جلالتی که فضولی در این قصیده وصف می کند مناسبتی با دارالحزن یک حاکم فراری و دربه در و شکست خورده ندارد. وانگهی فضولی چنانکه خود تصریح می کند سرودن اشعار فارسی را بعدها شروع کرده است و اگر سخنان وی را در مقدمه دیوان فارسیش ملاک قرار دهیم باید بگوییم اشعار فارسی فضولی محصول دوران پختگی و کمال کار شاعری او است نه از آثار ابتدای جوانیش. حمید آراسلی محقق جمهوری آذربایجان که در این مورد تحقیقاتی انجام داده نظر کاراخان را رد می کند و عقیده دارد که الوندیگی که در شعر فضولی از او یاد شده با الوند میرزا، حاکم آق قویونلو یکی نیست، زیرا این یک، لقب میرزا داشته است و نه بیک و در سال ۹۰۶ هم در بغداد نبوده است.^۱ البته این دلیل کافی نیست زیرا کاربرد هر دو لقب در آن دوران غیر ممکن نیست. در عین حال الوندیگی آق قویونلو هیچگاه در بغداد نبوده و حکومتی نیز در آنجا نداشته است و دلیلی ندارد که فضولی برای او قصیده سروده باشد. از طرف دیگر ما یک سند روشن در دست داریم و آن مثنوی ترکی بنگ و باده است که به حوادث سال ۹۱۶ و شکست شیبک خان از یک از شاه اسماعیل مربوط می شود (ص ۱۴). فضولی به این مناسبت بنگ و باده را سروده و به شاه اسماعیل تقدیم کرده است و اگر سن فضولی را در زمان سرودن این مثنوی دست کم بین ۲۰ تا ۲۵ سال تخمین بزنیم در آن صورت می توان سال تولد او را حدود ۸۹۰ فرض نمود. بعضی تاریخ تولد شاعر را ۹۱۰ ذکر کرده اند که البته این فرض نیز درست به نظر نمی رسد، زیرا فضولی در قضایای مربوط به سرکوب فرقه مشعشعی که در سال ۹۱۴ انجام شد اشعاری به شاه اسماعیل تقدیم کرده و چطور ممکن است در ۹۱۰ به دنیا آمده و در ۹۱۴ قصیده ساخته باشد؟! میان این چند نظر همان سال ۸۹۰ به صواب نزدیکتر است.

1 - Alessandro Bombaci, *The place and date of Fuzuli*. in Bosworth ed., *Iran and Islam, in the memory of the late Vladimir Minorsky*, Edinburgh, 1971, pp. 91-105

محل تولّد

این امر که فضولی در عراق عرب به دنیا آمد، و همه عمر خود را نیز در آن ناحیه گذراند، تقریباً مسجل است او خود در صفحه ۷ دیوان فارسی خود، در مقدمه چنین می‌گوید: «از من سودازده توقع این فن عجب است که مولد و مقام عراق عرب است». «الیاس، جی، دبلیو، گیب»، در کتاب «تاریخ شعر عثمانی» جلد سوم، محل احتمالی تولد فضولی را شهر حله می‌داند و السیو بومباسی، خاورشناس ایتالیایی، او را اهل نجف فرض می‌کند. لطیفی در تذکره خود که به سال ۹۵۳ نوشته شده است فضولی را به شهر بغداد نسبت می‌دهد. حسن چلبی محمد فضولی را اهل حله می‌داند و عاشق چلبی فضولی را بغدادی نامیده است (← کتاب حاضر، ص ۲۰۸). نخستین کسی که مولد فضولی را کربلا فرض کرده صاحب «تذکره ریاض الشعرا» است.^۱ و عهدی از تذکره‌نویسان قرن دهم، محل تولد شاعر را بغداد دانسته است. به هر حال در اینکه او در عراق به دنیا آمده و بیشتر عمر خود را در بغداد و کربلا و نجف سپری کرده شکی نداریم. او خود در مقدمه دیوان ترکی خود می‌گوید «الحمد لله والمنة که خاک کربلا سایر ممالک اکسیرین، اشرف اولدوغو معلوم دور...» «شکر و سپاس خدای را که همه می‌دانند خاک کربلا از خاک دیگر ممالک شریف‌تر است...». ولی در قصیده یازدهم خود خطاب به مصطفی چلبی که از ممدوحان او بوده (← ممدوحان فضولی) چنین می‌گوید:

بدان سبب که تو از واسطی من از بغداد
من و تویم ز یک ملک در حقیقت حال...
سمی احمد مختار مصطفی چلبی
گل ریاض هنر سروباغ جاه و جلال

او حتماً مدت زیادی از عمر خود را در بغداد گذرانیده زیرا در بسیاری از اشعارش بدین موضوع اشاره دارد:

۱ - خیامپور، مقاله درباره فضولی، مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۳۴۷.

نیست در بغدادیان مطلق فضولی رأفتی
حیف عمر من که بی حاصل در این کشور گذشت

و جای دیگر می‌گوید:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت
کاهنگ عیش خانه تبریز کرده‌ای

اما دربارهٔ اینکه بغداد وطن اصلی او هست یا نه تحقیق بیشتری لازم است. در تذکره «مجمع‌الخواص» تألیف صادقی کتابدار که به زبان ترکی جغتایی نوشته شده و آقای خیامپور آن را به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۲۷ در تبریز چاپ کرده‌اند نوشته شده است که «فضولی در خدمت ابراهیم خان به بغداد رفت و چون مشارالیه از مرحوم سلطان سلیمان خواندگار هزیمت یافت به عراق آمد و فضولی در حله متوطن شد» از جملات بالا معلوم می‌شود که فضولی به بغداد رفته بود، اما محل تولد او بغداد نبوده است اما چون بیشتر عمر خود را در عراق عرب و شهر بغداد گذرانده به فضولی بغدادی معروف شده است. ببینید که او در قصیدهٔ دهم خود که در سال ۹۱۴ سروده شده چطور از اعراب شکایت می‌کند و از جنگ‌هایی که او را از مادر و پدر و یار و دیارش جدا کرده می‌گوید:

من ضعیف ز روزی که زادم از مادر
به غیر غصه ندیدم ز چرخ کج رفتار
فکنند راعی حکمت مرا به چشم ضعیف
میانهٔ عربان درشت ناهموار
رسید غارت لشکر فراغتم نگذاشت
ز مادر و پدرم دور کرد (و) یار و دیار

این ابراهیم خان ظاهراً از رؤسای قابل کرد و از سوی دولت صفوی والی بغداد بود و شاعر در مدح او چند قصیده سروده است. صادقی در مجمع‌الخواص می‌نویسد: «در خدمت ابراهیم خان به بغداد رفت» و خطاب به هموست که فضولی می‌گوید:

به راه حضرت خان آمدم که شفقت او
ز پست کنندن و کشتن مرا دهد زنه‌ار

بنابراین محل تولد او بغداد نبوده است. در واقع علت اقامت دائم او در عراق وجود مرقد حضرت علی (ع) و تمایل او به ماندن در جوار حضرت علی (ع) بوده است فضولی چنانکه خود یادآور شده بارها سوگند خورده است که تا عمر دارد نجف را ترک نکند:

یمین به شاه نجف یاد کرده‌ام صدبار
که از نجف نشوم مایل یمین و شمال
روا مدار که مرغ روان من زین ملک
به عزم سیر دیار دگر گشاید بال

سال مرگ فضولی

عهدی فضولی را درگذشته به سال ۹۶۳ می‌داند و با عبارت «کج‌دی فضولی» (کوچ کرد فضولی) که با محاسبه به حروف ابجد، عدد ۹۶۳ به دست می‌آید، تاریخ مرگ او را اطلاع داده است به عقیده عهدی که نزدیکترین تذکره‌نویس به دوران زندگی فضولی است مرگ فضولی بر اثر طاعون بوده است، عهدی در مورد محل دفن شاعر اطلاعی به دست نداده است، اما چنانکه از مجموعه سلیمان برمی‌آید مدفن شاعر بنا به وصیت خودش، در شهر کربلا، در جوار مقبره حضرت حسین علیه‌السلام قرار دارد. غنالی‌زاده حسن چلبی مرگ شاعر را در سال ۹۷۰ ذکر کرده است و این تاریخی است که بیشتر محققان برسر آن توافق دارند. از آنجا که عهدی

درست همدوره فضولی است شاید گفته او را بتوان اصح دانست. عهدهی در زمان مرگ فضولی در بغداد نبود زیرا او در سال ۹۶۰ بغداد را ترک گفت و در سال ۹۷۱ بدانجا بازگشت.^۱ اگر چه اکثر محققان گفته حسن چلبی را ملاک قرارداده، مرگ فضولی را در ۹۷۰ فرض کرده‌اند، بعید به نظر می‌رسد که عهدهی در مورد تاریخ مرگ همشهری خود که درست در دوران او می‌زیست هفت سال اشتباه کرده باشد.

بستگان فضولی

اطلاع ما از بستگان فضولی به پدر و پسر او محدود می‌شود. البته تا آنجا که می‌دانیم او برای مقام مادر ارزش بسیار زیادی قائل است و در بسیاری از آثار خود به تجلیل از مقام مادر می‌پردازد. ولی درباره مادر خود او اطلاعی در دست نیست. تنها موردی که فضولی به مادرش اشاره کرده در قصیده دهم است که می‌گوید:

رسید غارت لشگر فراغتم نگذاشت
ز مادر و پدرم دور کرد و شهر و دیار

پدر فضولی

در اغلب منابع کمترین اطلاعی از پدر او داده نشده است. تنها منبعی که درباره پدر فضولی اطلاعات بیشتری می‌دهد «ادبی اوخوکتابی» (کتاب قرائب ادبی) تألیف رضا قلی‌زاده میکائیل، آذرنشر، باکو ۱۹۴۱، است.

پدر فضولی سلیمان نام داشت و از ترکمانان ایرانی بود. وی اصلاً اهل ارش آذربایجان بود و در اواخر قرن نهم با خانواده خود به شهر کربلای عراق کوچید. سلیمان خود ذوق شعر داشت و شعر می‌گفت و فضولی را هم او با ادبیات آشنا کرد. محمد تحصیلات ابتدایی خود را از پدرش کسب کرد. گویا پدر فضولی به ادبیات علاقه بسیاری داشته است و دیوان‌های بسیاری از شاعران پارسی‌گو و اشعاری از

1 - A. Bombaci, Introduction to Leyla and Majnun translated by sufi Huri, Unesco London, 1970.

شاعران ترکی سرا در اختیار داشته و با آنان دوستی می‌کرده است. علت مهاجرت ناگهانی سلیمان بر ما روشن نیست ولی به احتمالی همزمان با اوج‌گیری سرکوب حروفیه باید اتفاق افتاده باشد. به هر حال مهاجرت او چه رنگ و بوی سیاسی و فرقه‌ای داشته و از سر اجبار صورت گرفته باشد چه یکی از مهاجرت‌های عادی آن دوران تلقی شود، خانواده فضولی یکی از خانواده‌های ترکمان است که به سوی نواحی غربی ایران کوچیدند در آن زمان عراق عرب جزو خاک ایران بود و پدر فضولی بنا به بعضی اقوال مفتی حله شد.^۱

در سال‌های پایانی حکومت شاهرخ تیموری، بسیاری از حروفیه آذربایجان به عراق پناه بردند هرچند، حروفیه در آن نواحی نیز امنیت کافی نداشتند. از شاعران حروفی معروفی که در بغداد، حلب و آناتولی زندگی کرده، کشته شدند می‌توان نسیمی و نسیمی را نام برد که هر دو آذربایجانی بودند. بنابراین با توجه به نفوذ زیاد عقاید غلاة در میان ترکمانان آذربایجان در قرن نهم و دهم و رواج وسیع عقاید حروفی در میان آنان و فعالیت گسترده حروفیه در این نواحی و سرکوب و کشتار وسیعی که در مورد آنها از سوی حکام وقت صورت می‌گرفت شاید بتوان گفت مهاجرت ناگهانی سلیمان و خانواده‌اش از آذربایجان، بی‌ارتباط با ماجراهای حروفی نبوده باشد. به ویژه وقتی در نظر بگیریم که این روستایی آذربایجانی به موطن خود و فرهنگ آن عشق می‌ورزید، جز دلایل فرقه‌ای چه چیز دیگری می‌تواند این «فرار» ناگهانی را توجیه کند. مقالاتی هم که بعدها مدافعان فضولی در رد اتهام رفض وی نوشته‌اند^۲ خود دلیل دیگری بر وجود چنین تردیدهایی در مورد او است.

پسر فضولی

فضولی پسری داشت که خود شاعر بود و به زبان‌های ترکی و فارسی و عربی شعر می‌گفت و در شعر فضولی تخلص می‌کرد. عهده‌ی در تذکره خود از وی نام برده

۱ - پروفیسور بگلی، متن سخنرانی ایرادشده در تبریز (۱۳۵۱)، مجله دانشکده علوم انسانی تبریز، ۲۲، ص ۳۶۲-۳۶۳.

۲ - مثلاً نگاه کنید به ابراهیم عشقی / فضولی حقنده بیرایکی سوز / در سعادت علی شگری مطبعه سی، ۱۳۳۸، (۱۹۱۹).

است. نام او همچنین در بعضی از آنتولوژی‌های آذربایجان و مجموعه اشعار چاپ باکو ذکر شده است.

فضلی در شاعری به پای پدر نمی‌رسید و چنانچه از اشعار فضولی برمی‌آید او با پدر خود اختلاف نظرهای بسیاری داشته است فضولی از اینکه باید پیوسته با او در ستیز باشد و رفتارهای زشت پسرش را از چشم مردم بپوشاند شکایت دارد. فضولی قصیده هیجدهم خود را برای همین پسرش سروده است. این قصیده حاوی نکات حکمی و تربیتی است و بر لزوم جدا شدن فرزندان از پدر و مادر در موقع لازم سفارش می‌کند (← قصاید).

یک رباعی جعلی نیز به فضولی نسبت داده‌اند که گفته‌اند برای پسرش (فضلی) سروده است.

در حله دو شاعرند اکنون
فضلی پسر و پدر فضولی
عکس‌اند جمیع کار عالم
فضلی پدر و پسر فضولی

که همان‌طور که گفتیم جعلی است و در اشعار فارسی فضولی چنین شعری وجود ندارد.

تخلص فضولی

محمد بن سلیمان در مقدمه دیوان فارسی خود از اینکه شاعران پیش از وی بیشتر مضامین غزل و قصیده را استفاده کرده‌اند و یافتن مضمون تازه را برای شاعران دیگر دشوار ساخته‌اند شکایت می‌کند و می‌گوید که همین موضوع در مورد یافتن تخلص نیز صدق می‌کند: «آخر الامر معلوم شد که یارانی که پیش از من بوده‌اند تخلص‌ها را پیش از معانی ربوده‌اند». به گفته خود او، وی برای آنکه تخلصش وجه اشتراکی با کسی نداشته باشد، تخلص فضولی را برگزید. شاعر در این باره

می‌گوید: «دانستم که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد...» بنابراین چنانچه خود می‌گوید انگیزه اصلی او در انتخاب این تخلص این بوده که نام او با نام دیگران اشتباه نشود و دلیل دوم خود را چنین ذکر می‌کند که چون فضول «جمع فضل است» آن را برای خود که تمام فضایل و علوم را در خود جمع آورده بوده، مناسب می‌دیده است. دلیل سوم او این است که «مفهوم فضولی به اصطلاح عوام خلاف ادب است» و شاعر که با وجود «قلت معاشرت علماء عالی مقدار و عدم تربیت سلاطین نامدار» در تمام علوم و حکم دست‌درازی و «فضولی» می‌کند، این لقب را برای خود مناسب دانسته است.

دید دوران در حصول علم و عرفان و ادب
اهتمام و اجتهاد و سعی و اقدام مرا
برخلاف اهل عالم یافت عزم همتم
کرد در عالم فضولی زین سبب نام مرا

تحصیلات فضولی

ظاهراً نخستین معلم و مشوق فضولی پدرش، سلیمان بود و فضولی مقدمات ادبیات را نزد او فراگرفت. سپس در حله به مکتب‌خانه رفت و عربی آموخت. او از جوانی، در فراگیری علوم مختلف اهتمام تمام داشت و با اینکه کسب علم و دانش را عامل رنج می‌دانست از هیچ کوششی در این زمینه خودداری نورزید. حتی می‌گویند نخستین عشق‌های جوانی در همین مکتب‌خانه‌های مختلط عراق به سراغش آمده است. احتمالاً منشأ ساختن این روایت مطالبی است که فضولی در مقدمه دیوان فارسی خود درباره گلچهره فارسی نژادی که در مکتب‌خانه دیده گفته است و گویا همین گلچهره باعث و بانی غزلسرایي فضولی به زبان فارسی بوده است. معلوم است که فضولی این مطلب را بر سیل صحبت و به منظور آرایش کلام خود آورده است.

تصویری که او در مقدمه دیوان خود از این مکتب‌خانه‌ها ارائه داده چنین است:

صحن لطیف و خوبان در وی نشسته صف صف
دیدارشان مبارک همچون سطور مصحف
خورشید لوح چون مه هر یک نهاده در پیش
برگ کتاب چون گل هر یک گرفته بر کف

البته در اینکه او به گفته خود «از بتان سیمبر قطع نظر کم کرده» و در تمام عمر در هوای یاری بوده شکی نیست. ما در این باره در جای خود سخن خواهیم گفت. (← جایگاه عشق در شعر فضولی). ولی این مطلب را نمی‌توان چنان که بعضی تصور کرده‌اند دلیل «عشق‌بازی‌ها»ی او در مکتب‌خانه‌ها دانست! به هر حال فضولی به گفته خود و تصریح معاصرینش و چنانکه از آثارش برمی‌آید به علوم زمان خود دست یافت و اگر چه روش او در شاعری به‌طور کلی مبتنی بر فضل‌فروشی و نمایش معلومات نیست، اما از همین اشعار و آثار نیز معلوم می‌شود که او از فقه و کلام و حدیث و مجموعه علوم ظاهری گرفته تا فلسفه و عرفان و تصوف، از علوم گوناگون و متعارف عصر خود مطلع بوده و با اصطلاحات خاص نجومی، ریاضی و طب آشنایی کامل داشته است. به عنوان مثال در قصیده چهارم اصطلاحات نجومی و در قصیده سیزدهم اصطلاحات طبی بسیاری را به کار برده است، (← بررسی قصاید). البته باز این را نباید آن‌طور که گروهی پنداشته‌اند دلیل بر آن گرفت که فضولی «طب» می‌دانسته یا «منجم» بوده، اما باید گفت که از اصطلاحات مربوط به این فنون آگاه بوده است.

همچنین آثار او حکایت از تأملات فلسفی او دارد و متضمن برخی نکته‌سنجی‌های شاعر در موضوعات مربوط به جبر و اختیار، خدا و شیطان، شریعت و طریقت، عشق مجازی و حقیقی و موضوعات گوناگون دیگر است که در جای خود مورد بحث قرار می‌گیرد. فضولی با عزمی جزم دواوین شعرای دیگر را مطالعه کرده از این راه به غنای زبانی و سبکی خود مدد فراوان رسانیده، از گلشن رنگارنگ ادب فارسی بهره‌های فراوان برده است. نکته قابل ذکر دیگر این است که شعر فضولی بعضی از حوادث اجتماعی را در خود منعکس ساخته است، و اگرچه

خود او ذاتاً چهرهٔ اجتماعی یا سیاسی فعالی نیست، شعرش در ارزیابی اوضاع اجتماعی عراق عرب قرن دهم می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد و بخصوص در ارزیابی شرایط فکری و فرهنگی مردم عصر خود نکته‌سنجی‌هایی دارد که خالی از فایده نیست.

خاستگاه قومی فضولی

ترک بودن فضولی تقریباً امری مسلم است. او بیشتر آثار خود را به زبان ترکی آذربایجانی سروده و زبان مادریش ترکی بوده است. پدر او از ترکمانان آذربایجانی است. صادقی افشار در مجمع‌الخواص می‌گوید که فضولی از ایل بیات بوده است. مینورسکی در حواشی تذکره‌الملوک، اطلاعات مفیدی دربارهٔ ایل بیات داده و نقش آنان را در روی کارآمدن دولت صفویه و اهمیت آنان را در سیستم و تشکیلات حکومتی صفویه بررسی کرده است.^۱

طبق اطلاعاتی که مینورسکی به ما می‌دهد ایل بیات از ارکان عمدهٔ حکومت صفوی مسحوب می‌شده است. البته شاخه‌ای از ترکمانان ایل بیات از مدت‌ها قبل کوچیده و در عراق عرب مسکن گزیده بودند.^۲ هنوز معلوم نشده است که بر چه اساسی گروهی از مورخان اصلیت فضولی را کرد دانسته‌اند. از جمله این مورخان می‌توان ابوضیاء توفیق صاحب کتاب «نمونهٔ ادبیات عثمانی» را نام برد. همچنین در دایرة‌المعارف اسلامی، ذیل مادهٔ فضولی نوشته شده است: شاعر ترک‌زبان با اصلیت کردی Kurdish Origin.^۳ نگارنده تا این لحظه نتوانسته هیچ مدرک معتبری که بر کرد بودن فضولی دلالت کند، بیابد.

آ. کریمسکی نیز فضولی را اصلاً کرد دانسته است.^۴ دکتر کاراخان عقیده دارد که ابراهیم خان والی بغداد در عصر صفوی از ممدوحان فضولی، (کرد) بوده

۱ - مینورسکی، حواشی تذکره‌الملوک، میرزا سمیع، به اهتمام دبیرسیاقی، امیرکبیر، ۶۸.

۲ - گیب، همان منبع.

3 - Encyclopedia of Islam First edition / p. 124

۴ - کریمسکی، تاریخ ترک و ادبیات آن، ۱۹۱۶، ج ۱، ص ۱۳۲.

است.^۱ و شاید نزدیکی فضولی با این والی کرد بغداد موجب سوء تفاهمی در مورد کرد بودن فضولی گردیده باشد. به هر حال در تمام اشعار فضولی حتی یک بیت شعر کردی دیده نمی شود و او خود را شاعری ترک زبان می داند و بیشتر آثار خود را به این زبان آفریده و پدرش در اصل آذربایجانی بوده است. با توجه به اهمیتی که فضولی به سبک آزمایی های زبانی می داد، بی گمان اگر آشنایی با زبان کردی داشت لااقل اشعاری در این زبان از خود به یادگار می گذاشت. فضولی در مورد وابستگی خود به زبان های مختلف در مقدمه دیوان فارسی چنین می گوید: «... گاهی به اشعار عربی پرداختم... زیرا زبان مباحثه علمی من بود و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دواندم... چون به سلیقه اصلی من موافق افتاد و گاهی به رشته عبارت فارسی، گهر کشیدم و از آن شاخسار، میوه کام دل چیدم...». می بینیم که شاعر خود زبان ترکی را زبان «طبیعت» و «سلیقه اصلی» خویش نامیده بنابراین جای کمترین تردیدی باقی نمی ماند که زبان مادری فضولی ترکی است. اما اینکه ترکان به فراوانی در نواحی کوهستانی غرب ایران و شرق عراق، در نواحی کردنشین زندگی می کنند و با یکدیگر آمیزش پیدا کرده اند امر دیگری است و صرف مجاورت جغرافیایی دلیل نمی شود که ما فضولی را کرد بدانیم.

ترکی فضولی از چه شاخه ای است

این امر کاملاً مسلم شده است که زبان ترکی فضولی از شاخه ترکی آذربایجانی است که حدفاصلی است میان ترکی عثمانی و ترکی جغتایی اما به نوع اول نزدیکی بیشتری دارد تا به گروه دوم، در واقع زبان ترکی آذربایجانی بخشی از گروه زبان های ترکی جنوب غربی است. ترکی عثمانی و لهجه های مختلف آناتولی، بالکان، ترکی رومانی، بلغارستان، بوسنی و مقدونیه بخش اول این دسته را تشکیل می دهند و ترکی آذری، قشقائی، آینالو و بهارلو دسته دیگری از همین گروه جنوب غربی را تشکیل می دهد. در حالی که زبان جغتایی به گروه به کلی متفاوتی بستگی دارد یعنی

۱ - کراخان / فضولی محیطی، حیاتی و شخصیتی / استانبول / ۱۹۴۹. نقل از مقاله دکتر خیامپور نشریه دانشکده تبریز، ج ۳.

گروه جنوب شرقی (جغتایی - اوزبک).^۱

فضولی بیشتر آثار خود را به همین ترکی آذربایجانی سروده است ولی او با زبان ترکی عثمانی نیز آشنا بوده و بعضی اشعارش بدان زبان است. همچنین فضولی ترکی جغتایی را می‌دانسته و خود یک فرهنگ لغات جغتایی - فارسی نوشته است که در سال ۱۹۵۶ از سوی پروفیسور فاخرایز در پاکستان معرفی گردید.^۲

درباره زبان ترکی فضولی گیب می‌نویسد:

«شعرهای فضولی به آن لهجه از زبان ترکی نوشته شده که میان ترکان ایرانی متداول است و آذربایجانی نامیده می‌شود که منسوب است به آذربایجان و آن سرزمینی است در شمال شرقی کشور ایران»... گیب در مقایسه ترکی آذربایجانی و ترکی عثمانی و جغتایی آسیای مرکزی می‌گوید: «لهجه آذربایجانی بین لهجه عثمانی در قسطنطنیه (استانبول) و لهجه جغتایی است، ولی شباهت آن به ترکی عثمانی خیلی بیشتر است تا به جغتایی. هر کس با لهجه عثمانی و بویژه صورت‌های آغازین آن آشنایی داشته باشد می‌تواند بدون هیچ زحمتی آثار فضولی را مطالعه کند در حالیکه این امر در مورد نوایی حتماً منوط است به یک مطالعه قبلی خاص در این زمینه».^۳

با این همه فضولی کاربرد زبان ترکی را در شعر دشوار می‌داند و در یکی از قطعاتی که در دیوان ترکی وی درج است چنین می‌گوید:

اول سبب دن فارسی لفظینه چوقدر نظم کیم
نظم نازک ترک لفظینه ایکن دشوار اولور
لهجه ترکی قبول نظم ترکیب ایدوب
اکثر الفاظی نامربوط و ناهموار اولور

1 - *Britanica, Turkic Languages*

۲ - مهدوی‌فر، محمد، کتابشناسی فضولی / انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی.

3 - Gibb, Elias J.W, *A History of Othoman Poetry*, 1909, vol. 3, p 75f.

بسته توفیق اولسابو دشواری آسان ایلرم
نوبهار اولفج دیکندن برگ گل اظهار اولور

نگاه اجتماعی فضولی

هرچند فضولی به زبان مادری خود توجه داشته، آثار بسیاری به این زبان سروده است، ولی اصولاً فرد ملیت‌گرایی نیست. زبان در دست او مادهٔ آفرینندگی است و بس. هیچگاه در شعر او تکیه بر ارزش‌های قومی خاصی (چه ترکی، چه فارسی، چه عربی) نمی‌بینیم. او تنها به آفرینش زیبایی و هنر توجه داشت ولی چون در زمانه‌ای آشوب‌زده زندگی می‌کرد، نسبت به جریان‌ات اجتماعی و مفاخر ملی در شعرا و نوعی بی‌اعتنایی و سرخوردگی احساس می‌شود. در واقع روح حساس و نگاه تیز او از این همه تعصبات و خونریزی‌ها بر سر عقاید مذهبی به تنگ آمده دچار نوعی رمیدگی شده است. در سرتاسر این منطقهٔ آسیا، پادشاهان برای توده‌های مردم جز رنج و خون ارمغانی نداشتند. شاعر به بعد سیاسی قضایا چندان توجهی ندارد. آنچه او می‌بیند رنج آدم‌ها و آشوب روانی - اجتماعی است. این شرایط اجتماعی در شعر او منعکس گردیده است:

بهر دفع دشمن و فتح بلاد و حفظ نفس
پادشه را منت خیل و حشم باید کشید
محرمان پادشه را از برای عز و جاه
رنج باید دید در خدمت الم باید کشید
منعمان ملک را از محرمان پادشه
متصل در کسب جمعیت ستم باید کشید
مفلسان کم قناعت را ز بهر لقمه‌ای
از سگان منعمان پیوسته غم باید کشید
گوشه‌گیران قناعت‌ورز را در کنج فقر
محنت سترتن و قوت شکم باید کشید

هر که را میل اقامت هست در دنیای دون
بر خط جمعیت خاطر قلم باید کشید
یا بیاید ساخت با محنت به هر حالی که هست
یا ازین سر منزل محنت قدم باید کشید

(دیوان فارسی، قطعات)

به همین دلیل او خود را تنها با عشق علی (ع) تسکین می‌دهد و در آن آشوب و تلاطم، در پناهگاه آن حضرت مأوی می‌جوید و هر اعتقادی جز این را به بازی می‌گیرد. در واقع حس مذهبی او بر حس ملیش می‌چربد و به همین دلیل مفاخر ملی ایران پیش از اسلام، در او ایجاد احساسی نمی‌کند و حتی علیه آن موضوع می‌گیرد زیرا فضولی اینگونه سمبل‌های ملی چون جام‌جم، جمشید، کسری و سایر نمادهای غیراسلامی ایران را مظهر دوره‌های رشدنیافتگی ملت و استبداد شاهان می‌داند. به همین دلیل در چند مورد از ترک برداشتن طاق کسری که مژده ظهور نبی بوده با خوشحالی یاد می‌کند:

نبی امی مکی محمد قرشی
صلاح ملک عرب فتنه ملوک عجم
چو کوس عدل زده در حجاز و در بغداد
نموده طایر دولت ز طاق کسری شم (شکاف)
زهی به حکم روان راح روح پرور را
حرام کرده به جمشید تلخ کرده به جم

(قصیده ۳)

کلک نقاش رضایش بهر تزئین دیار
بر سریر ملک دارا نقش اسکندر کشید
نقشبند رغبتش بهر تماشای ملوک
بر بساط حکم کسری صورت قیصر کشید

فضولی شاهان قبل از اسلام ایران را مظهر استبداد می‌شمرد و هم‌چنین از اینکه با ظهور حضرت محمد (ص) ایرانیان به دین اسلام گرویدند و بویژه از شیعه شدن ایرانیان و پیروی آزادگان^۱ از حضرت محمد (ص) اظهار مسرت می‌کند.

ایا خجسته وصالی که منت کرم
نهاد طوق غلامی به گردن احرار

نظر فضولی درباره مردم عراق

در مورد ملت عرب نیز او هیچ احساس تعلقی به آن ندارد، برعکس تنها ملتی که بارها از او به بدی یاد کرده ملت عرب است. اصولاً فضولی عراق را دوست نداشته و آن حوالی را محل نامناسبی برای رشد استعدادهای خویش می‌شمرد. در اشعار خود بارها از اینکه ساکن عراق است و در میان مردمی زندگی می‌کند که از فرهنگ و ادب بویی نبرده‌اند شکایت سر می‌دهد. ابیات زیر به خوبی نظر او را درباره عراق عرب و مردم آن نشان می‌دهد:

در این حدیقه حرمان ز کثرت اندوه
اگر شود چه عجب عندلیب ناطقه لال
کسی نمی‌شنود زین حدیقه بوی گلی
گلی نمی‌شکفتد از بهار فضل و کمال

فضولی همیشه با حسرت به آن روزگاران طلایی می‌نگرد که امثال سلمان ساوجی و عبید زاکانی در دربار بغداد کبکبه‌ای داشتند، شاهان شعر امثال جامی را چون ورق زر، دست به دست می‌گرداندند و با صله‌های گران خود باعث می‌شدند که آنان زندگی راحت و آسوده‌ای داشته باشند. شعر و ادب و فضل و دانش خریدار داشت، در دربارهای هند و خراسان و شروان شاعران را در صدر مصطفی

۱ - احرار یا آزادگان لقبی بود که در دوران صدر اسلام اعراب به ایرانیان دادند.

می‌نشاندهند و افراد صاحب ذوق، اینگونه در بند یأس و ناامیدی گرفتار نبودند. از اشعار او معلوم می‌شود که مردم بغداد چندان به ارزش هنری او پی نبرده بودند و دل او از این بی‌اعتنایی‌های آنان بارها به درد آمده، غریبانه مویه سر داده است:

مردم این دیار را با من
اثر شفقت و عنایت نیست
یا در این قوم نیست معرفتی
یا مرا هیچ قابلیت نیست

آنان برای شعر و ادب ارزش زیادی قایل نبودند و فضولی علاوه بر اشعارش در مقدمه دیوان ترکی و فارسی خود نیز از این فروافتادگی فکری مردم آن عصر بغداد و عراق زیاد شکایت کرده است:

در دیار ما ندارد هیچ قدر
نظم جانبخش لطیف آبدار
هست نظم من لطیف اما چه سود
هرزه می‌گویند اهل این دیار
* * *

سخن من بسی است در عالم
جز بد او عدو نمی‌بیند
هر نکویی که هست در نظم
دوست می‌بیند او نمی‌بیند

نیست در بغدادیان مطلق فضولی رأفتی
حیف عمر من که بی‌حاصل در این کشور گذشت
* * *

با که بنمایم متاع خویش در بازار دهر
جوهر اسرار معنی را خریداری نماند

از نوشته‌های تذکره‌نویسان همدوره او نیز چنین برمی آید که او نتوانست در دوران حیاتش بدان پایگاهی که شایسته وی بود دست یابد. «لطیفی» که همزمان با فضولی در قلمرو عثمانی می‌زیست درباره او می‌گوید که نامش را شنیده است و می‌داند که وی از شاعران عصر است. شیوه شاعری، او را از دربار شاهان عثمانی دور نگه می‌داشت و از سوی دیگر بی‌علاقگی شاهان صفوی به پرورش شاعران و هنرمندان، نه تنها اینگزه‌ای برای نزدیک شدن به دربار آنان ایجاد نمی‌کرد، بلکه موجب کوچ گروه کثیری از شاعران به دربارهای هند و عثمانی گردید. بنابراین فضولی نزد شاهان ایران نیز امید بالیدن نداشت. از سوی دیگر او به زبان ترکی آذری شعر می‌سرود که با زبان ترکی عثمانی تفاوت داشت و شاید به همین دلیل شیوه شاعری او در آن دیار به قول عهدی «عجیب» به نظر می‌رسیده است. و نیز به همین سبب شیوه شاعری او را اغلب نزدیک به روش علیشیر نوایی دانسته‌اند، زبان علیشیر نوایی ترکی جغتایی بود و مردم عثمانی گاه در فهم آن مشکلاتی داشتند.

به هر حال مجموعه‌ای از شرایط فرهنگی و اجتماعی موجب می‌شد که مردم عصر به شعر فضولی توجه لازم را نشان ندهند و در عوض شاعر معاصر او، باکی (باقی) را که از شعرای دربار عثمانی بود اما در شاعری هرگز به پایه فضولی نمی‌رسید، ارج بسیار نهند و لقب «بهترین شاعر زمان و سلطان الشعرا» را به او بدهند در حالی که امروز روشن شده است که ارزش کار باکی (باقی) قابل مقایسه با فضولی نیست و حتی نام او از بسیاری از آتولوژی‌های شعر ترکی افتاده است.

مدح و مدوحان فضولی

فضولی ذاتاً شاعری ماح نیست. مدح برای او ابزار حفظ زندگی‌اش است. نه محلی برای نمایش فن‌آوری و قدرت بیان و فصاحت. به همین سبب جز در مواردی که به نعت حضرت رسول و حضرت علی (ع) و ائمه اطهار (ع) پرداخته زبان ستایش

او سرد و کم تأثیر است. با این همه در اشعار او به نام تعدادی از رجال صفوی و عثمانی برمی‌خوریم. این اشخاص، اغلب والیان و «قاضیان» موقتی هستند که معمولاً برای دوران بسیار کوتاهی از سوی دولت عثمانی مصدر امور اجرایی بغداد قرار می‌گرفتند (← قاضی‌ها). از آنجا که بغداد و ناحیه عراق عرب متناوباً در دست حکومت‌های ایران و عثمانی قرار می‌گرفت، رجال و شاهان هر دو کشور در اشعار او نام برده می‌شوند اما در نسخه‌های قدیمی عثمانی نام شاه اسماعیل را حذف کرده‌اند و ما از طریق نسخه‌های معتبرتر به آن اشعار دسترسی پیدا می‌کنیم. همچنین در بعضی نسخه‌های دیوان ترکی او که در ایران چاپ شده جملاتی را که به نعت خلیفه (ابوبکر و عمر و عثمان) مربوط می‌شود حذف کرده‌اند زیرا در آن دوران ذکر نام ابوبکر در ایران گناه بزرگی محسوب می‌شد و طبق فرمان شاه اسماعیل هر کس نام او را می‌برد به مجازات سختی می‌رسید. از نسخه‌هایی هم که بعدها از روی آن نسخ خطی، چاپ شده است، همان ابیات ساقط است که با مقایسه نسخه‌هایی که در ادوار متأخر در خارج به چاپ رسیده است می‌توان به این کاستی پی برد.

به هر حال نام ممدوحان فضولی به قرار زیر است:

۱- شاه اسماعیل صفوی، که شاعر «مثنوی بنگ و باده» را به او تقدیم داشته است:

مجلس افروز بزمگاه خیال
جم ایام شاه اسماعیل
اندن آسوده در غنی و گدا
خلدالله ملکه ابدا

این مثنوی به زبان ترکی است و به مناسبت پیروزی شاه اسماعیل در جنگ با شیک‌خان اوزیک سروده شده است. (← معرفی آثار).

۲- الوندیگ، بر سر تعیین هویت واقعی او قبلاً بحث کرده‌ایم و به گمان الوندیگ حاکم آق‌قویونلو باشد (← فصل دوم، تاریخ تولد و بخش قصاید / قصیده ۱۴).

۳- ابراهیم خان، والی بغداد از سوی صفویه و همو بود که به تصریح صادقی افشار،

مؤلف «مجمع/الخواص»، فضولی را با خود به بغداد برد و فضولی قصاید زیادی برای او ساخته است.

۴- محمدخان تكلو، آخرین والی صفوی بغداد که احتمالاً قصیده شماره ۱۰ خطاب به او است (← قصاید ۴).

۵- رستم پاشا از رجال عثمانی.

۶- محمدیگ قاضی^۱ بغداد از سوی دولت عثمانی.

۷- جعفریگ قاضی بغداد از سوی دولت عثمانی که فضولی بیشترین مدیحه‌های خود را برای او سروده است:

فرید عصر، جعفریگ بی‌همتا که در خلقت
شرف بر جمله افراد ابنای زمان دارد

۸- مصطفی چلبی، (← قصاید، قصیده ۱۱).

سمی احمد مختار مصطفی چلبی
گل ریاض هنر سرو باغ جاه و جلال

۹- عبدالرحمن، از کارگزاران عثمانی.

ملک آئین فلک مرتبه عبدالرحمن
که نظیرش نتوان یافت به صاحب نظری

۱۰- ایاز پاشا، چهارمین والی بغداد از سوی عثمانی.

۱۱- سلیمان خان قانونی، سلطنت از ۹۲۶ تا ۹۷۴.

۱ - قاضی لقب عمومی والیان عثمانی بوده است که متصدی امور اجرایی بوده‌اند، (← وضعیت اجتماعی در قلمرو عثمانی).

۱۲- اویس پاشا.

۱۳- محمود قاضی غازی که شاعر او را والی شرع نامیده و از عوامل عثمانی بوده است.

قاضی غازی فرخنده رخ دریادل
که جهان را به همه روی منور دارد

۱۴- قاضی رکن الدین، قاضی بغداد.

هست رکن العزوالاقبال والدین نام تو
بهرتر از تو سلطنت رکنی ندارد مجملاً

۱۵- ابراهیم پاشا (که نباید با ابراهیم خان والی صفوی بغداد اشتباه گرفته شود).

۱۶- قدری افندی، شاعر از طریق قدری افندی و ابراهیم پاشا مدیحی برای سلطان سلیمان ارسال داشته است.

مدح و ضد مدح

با آنکه فضولی دولتمردان را مدح گفته است چنانچه اشاره کردیم او ذاتاً ماح و سرسپرده حکومت‌ها نیست. اوج جلوه‌گری شعرا و در غزلیات عاشقانه است و قصاید مدیح او لطف چندانی ندارد. بسیاری از مدیح‌های او در نیمه راه تبدیل به نعت علی می‌شود و شعله‌ای این عشق همیشگی که در جان شاعر است از زیر خاکستر سرد کلمات لهیب‌کشان بیرون می‌آید و به کلام او جان می‌بخشد. قصاید و اشعار مدح او اغلب آمیخته با نعت حضرت نبی و ائمه است و از ممدوح حکومتی معمولاً برای خالی نبودن عریضه نامی برده می‌شود (این مطلب را در مورد قصاید فارسی می‌گوییم نه اشعار مدیح ترکی او) البته قصایدی هم دارد که از اول تا آخر مدح باشد. اما اینگونه اشعار در کل آثار او نادر است.

نکته دیگری در شعر فضولی بعد «ضد مدح» در آثار او است. او معمولاً بدین

اصل سفارش می‌کند: «مشو مقید منصب مبین ملالت غزل» و نیز:

به انتساب سلاطین و خدمت امرا
کز ابلهی ست مزین تکیه، اعتبار مکن

زندگی خود وی نیز نشانه همین روحیه است:

ای که دم از دولت قرب سلاطین می‌زنی
نیست ممکن اینکه آزاری نبینی عن قریب

او در یکی از قطعاتش می‌نویسد:

اگر به من نبود پادشاه را لطفی
نمی‌کنم گله کانهم نشان شفقت اوست
ز ضعف قالب من واقفست می‌داند
که بار فاقه سبکتر ز بار منت اوست

در بسیاری از آثار خود علیه شاهان و ظلم آنان سخن گفته و پا را از حد نصیحت
«چاکری به خداوند خود» که معمولاً در ادبیات قدیم مرسوم است فراتر می‌گذارد و
زبانی تند و بی‌پروا به کار می‌برد، برای نمونه به ابیاتی که از قصیده انیس‌القلب
انتخاب شده توجه کنید:

کسی کز مال مردم این گمان دارد که تا باشد
دمادم قبلیه و بریان شود آرایش خوانش
کجا آرد ترحم بر جگرهای دوصد پاره
کجا سوزد دل بی‌رحم بر دل‌های بریانش

خلایق را فراغی نیست در دور شه ظالم
 بلای گوسفند است این که باشد گرگ چوپانش
 مزن اره پی ترتیب تخت ای حاکم ظالم
 به نخلی کز پی نفع تو پروردست دهقانش
 گل اندامی که از لب مرهم ریش دلت بخشد
 مروّت نیست آزدن لب از آسیب دندانش
 چه می سازی چنان تختی که خواهد رفت چون گشتی
 به آن آبی که می ریزد فقیر از نوک مژگانش
 گل قرب سلاطین راست خارا ز چوب دربانان
 نمی ارزد امید گنج، بیم زهر ثعبانش
 چو دارد قرب سلطان بیم صد آفت، گدا آن به
 که سازد تخته تعلیم ترک از چوب دربانان
 گدا را بوسه باید زد به چوب حاجبان زان رو
 که دایم می کند دور از بلای قرب سلطان
 ره دیوان سلطان هر که بشناسد مخوان مردم
 که مردم را نه رسم است این که باشد رفیق دیوانش
 تسو کز حال سلاطین نیستی آگه نپنداری
 که سلطان مکرم و مرسوم اعیانست احسانش
 به احسان ضروری کی توان گفتم کرم گویا
 که سلطان مجرم و تحصیل دارانند اعیانش
 چرا باید نهادن سر به تعظیم کی و کسری
 چرا باید کشیدن منت از فغفور و خاقانش
 شهان را ذره ذره خاک بر سر می کند دوران
 فریبی می دهد چون طفل با اشکال و الوانش
 به حکمت خالی از غیر خدا کن خانه دل را
 امین کعبه ات کردند بستخانه مگردانش

فضولی و زاهدان ریاکار

در کنار طعن شاهان، فضولی واعظان و زاهدان ریاکار را نیز که با فریب دادن مردم بی اطلاع، آنان خود را پر می کنند و دنیاپرستی خود را در زیر نقاب شرع پنهان داشته اند از طعنه خود محروم نگذاشته است. سرتاسر اشعار او مشحون از انتقادات تند است که نسبت به این شرع پیشگان دروغین ابراز کرده است. این انتقادات او گاه رنگ طنز به خود می گیرد و شاعر یا بی اعتنا نشان دادن خود به واجبات و منکرات، به مفتیان زورگو و زاهدان دغلکار دهن کجی می کند:

به یک جام لبالب ساقیا کن آنچنان مستم
که در شرعم نفرمایند حد شرب تا هستم
فراغت داد از قرب نمازم غایت مستی
بحمدالله به یمن باده از تکلیف وارستم
مرا در ملک رسوایی تصرف می رسد الحق
که خط دور ساغر حجت شرعی است در دستم

* * *

ندارد ذره ای در دل اثر افسانه زاهد
فضولی در ددل باید که ذوقی در سخن باشد

در اشعار ترکی او نیز این طعنه ها نمایان است:

واعظ اوصاف جهنم قیلیرای اهل ورع
واراونون مجلسینه گور که جهنم نه ایمیش
ترجمه: واعظ اوصاف جهنم کند ای اهل ورع
رو سوی مجلس او کن که جهنم بینی
غایت زهد و ورع زاهد وصال حور ایسه؟
وجهی یوخ منع ایله مک حوری لقا لردن منی

ترجمه: خود نه زاهد را هدف از زهد، وصل حوری است؟
پس چرا بیهوده منعم از پیری رویان کند*

در انتقاد از واعظان نیز این غزل در صفحه ۴۳۶ دیوان فارسی ثبت شده است:

به رندان از جهنم می دهد دایم خبر واعظ
مگر مطلق ندیده در جهان جای دگر واعظ
گریبان چاک از این غم می کند محراب در مسجد
که آب روی منبر برد با دامن تر واعظ
به تفسیر مخالف می دهد تغیر قرآن را
تمنای تفوق می کند با این هنر واعظ
دم از کیفیت اعراب مصحف می زند هر دم
بنای خانه دین می کند زیر و زیر واعظ
زکوی آن صنم سوی بهشت هشت در هر دم
چه می خواند مرا یارب که افتد در به در واعظ
تنزل از مقام خود نمی کرد اینچنین دائم
اگر در منع من می داشت قول معتبر واعظ
فضولی نیست میل صحبت واعظ مرازان رو
که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ

غزل دوم:

چند منعم کنی از عشق جوانان ای شیخ
نیستم طفل فریم بود آسان ای شیخ
حکم منع از مهر خسار جوانان نشده است
مگر آگه نه ای از معنی قرآن ای شیخ

بر دل زار من آزار جوانان کم نیست
تو هم از طعنه بسیار مرنجان ای شیخ
نه به خود می کشم ایام جوانی می ناب
می دهد پند مرا گردش دوران ای شیخ
خیز تا کسب جوانی ز می ناب کنیم
چند مانیم چنین پیرو پریشان ای شیخ...

گاه می پرسد:

نشأه ساغر و ساقی اثر قدرت کیست
ز تو ای زاهد افسرده سؤالی دارم

و گاه می گوید:

کفر می خوانند بی دردان فضولی عشق را
گر در این اهل ریا اسلام باشد کافرم

زمینه های اجتماعی آثار فضولی

فضولی مرد ماجراهای حاد اجتماعی و درگیری های سیاسی نبود و بیشتر علاقمند به آن بود که با علم و ادب و اشعارش گوشه خلوتی بگزیند و غزل عاشقانه بگوید، با این همه به دلیل شرایط خاص محیطی که وی در آن می زیست، اشعارش گاه رنگ و بوی اجتماعی به خود گرفته است. تصویری که در آینه شعر او از اجتماع ارائه می شود دو بعد دارد. بعد اول آن مربوط به بعضی حوادث تاریخی است که اگر سایه روشن های اثر را بکاویم خواهیم دید که به بعضی حوادث تاریخی اشاره کرده است. بعد دوم این تصویر اجتماعی، منعکس کننده روحیات و ذوقیات مردم زمانه و عصر فضولی است. در مورد بعد اول یعنی حوادث تاریخی می توان به جنگ میان شاه اسماعیل و شیبک خان اوزبک که در سال ۹۱۶ در مرو اتفاق افتاد و در مثنوی «بنگ و باده» منعکس است اشاره کرد (← شرح آثار).

از حوادث دیگری که در شعر فضولی منعکس گردیده، موقوفه ای است که برهان

نظامشاه، شاه احمد نگر، (واقع در دکن) در سال ۹۶۱ وقف نجف و کربلا کرده است. این شاه سخت به مذهب شیعه پایبند بود و همچون شاه اسماعیل صفوی، بر زبان آوردن نام سه خلیفه را در قلمرو حکومت خود ممنوع اعلام کرده بود. فضولی قصیدهٔ چهلیم خود را که در صفحات ۲۰۷ تا ۲۱۰ دیوان فارسی او موجود است به این شاه شیعی هندی تقدیم کرده است.

آنکه هم در کربلا هم در نجف خدام را
گرنبودی لطف او بودی رفاهیت محال
آنکه صیت جود عالمگیر او چون خاک هند
بر سلاطین کرد عالم را سیاه از انفعال
قطب‌الدین سلطان نظام‌الملک دریادل که چرخ
هست او را بنده‌ای در گردش طوق هلال

می‌بینیم که در ابیات فوق عناصر اصلی این پیشامد تاریخی منعکس گردیده است.

از حوادث اجتماعی و تاریخی دیگری که در شعر فضولی منعکس است می‌توان به جنگ قدرت میان دو دولت عثمانی و پرتغال در اقیانوس هند، سرکوب قیام بصره، دفع شاهان شیعه مذهب جنوب هند، نظامشاهیان منطقه احمد نگر دکن و قطبشاهیان اشاره کرد. فضولی در قصیدهٔ چهل و پنجم دیوان فارسی خود با مطلع «هزار شکر که تقدیر شد زمانه‌نواز...» که برای ایاز پاشا، والی عثمانی بغداد سروده است به این حادثه اشاره دارد:

شکسته حالی دشمن ز چین جوشن تو است
خط هلاک تذرو است نقش سینهٔ باز

اما در اشعار و قصاید ترکی او این معنا آشکارتر بیان شده است:

جزایر اهلی طغیان اوزره در عزم اینکه شمشیرک
فساد خون فاسد دفعنه خونریز شمشیر دیر
جزایر ملکنی قیل بصره اقلیمه ملحق کیم
پیاپی فتح و نصرت نعمت غیر مکر ردیر
مخالف ظلمت حیرتده قالمش عزم رزم ایت کل
بو ظلمت دفعی محتاج شعاع تیغ خنجر دیر

زمان سرودن این اشعار حدوداً سال ۹۵۳ است. همچنین در ترکیب بند دیگری که برای ایاز پاشا به ترکی سروده اوضاع ناآرام بصره و جزایر را منعکس ساخته است و از شیخ آل قشعم سخن می‌گوید و از پریشانحالی رعیت و زارع در آن سامان و سپس فتح بصره و سرکوب یاغیان را شرح می‌دهد. این ترکیب بند در دیوان ترکی شاعر موجود است. در این ترکیب بند شاعر به اهل فرنگ یا فرانکها اشاره دارد و رقابت عثمانی با آنها در اقیانوس هند را در شعر خود بازتاب می‌دهد:

کسلک اول اقلیمدن اهل فرنگین رغبتن
آچه بیلمز اولدی کفار اول بکاچشم خیال
سرحد هندوستان آچدک سکایوز آفرین
روم رخسارینه خیلی زینت ارتودی بو حال

و شاعر در پایان آرزو می‌کند که فتح بصره کلید صلح با عجم گردد و میان ایران و عثمانی صلح برقرار شود:

میسر اوله که توفیق فتحله تیغک
اوله عراق عربده کلید صلح عجم

این ایاز پاشا ظاهراً مرد ملایمی بوده. در دوران او فضولی با آزادی بیشتری به

ستایش حضرت علی می‌پرداخت و پس از نزدیک ده سال تقيه و سکوت، چند قصیده در نعت آن حضرت سرود. ایاز پاشا به معتقدات شیعه علی‌الظاهر احترام می‌گذاشت و حتی خود یک بار به زیارت آرامگاه حضرت علی رفت که این امر تا آن روز در بین دولتمردان عثمانی بی‌سابقه بود. فضولی این پیشامد را در شعرش آورده است:

خلاف غیر نصیب‌اولدی حین حکم سنا
زیارت حرم پاک حیدر کرار

حادثه اجتماعی دیگری که در شعر فارسی فضولی منعکس است سرکوب قیام مشعشیان خوزستان و آزادی، هویزه و جزایر آن ناحیه به دست شاه اسماعیل صفوی است که در سال ۹۱۴ اتفاق افتاده است که در فصل قصاید به تفصیل آن را شرح داده‌ایم و منابع آن را نیز برشمرده‌ایم. (← قصاید / قصیده ۱۰).

صرف نظر از حوادث تاریخی تصویری نیز از مردم جامعه و شرایط فکری آنها در شعر فضولی ارائه شده که جالب توجه است. در اشعار او ما با اجتماعی روبه‌رو هستیم که در جهل و تعصب و نادانی غوطه‌ور است. مردم به مال یکدیگر چشم دوخته‌اند اما از خرج کردن یک دینار برای هم دریغ می‌ورزند (قصیده ۱۰). اجتماعی پریشانحال و بی‌هدف که در ناآگاهی نگه داشته شده است. مردم اغلب بی‌سوادند و برای شعر و هنر ارزشی قائل نیستند. دین‌فروشان روحانی‌نما پیوسته ماده خواب‌آور به مردم تزریق می‌کنند. شاهان این گله پریشانحال و خفته را تا جایی که می‌توانند می‌چاپند و مال‌های گزافی را که از مردم دزدیده‌اند صرف لشکرکشی‌های بی‌پایان خود می‌کنند. به این ابیات توجه کنید:

ماییم فرقه‌ای که همیشه مدار چرخ
انداخته است تفرقه‌ای در میان ما
سیل دمدام از مژه هر سو گشاده لیک
بسته زبان چو شمع در افشای ماجرا

ماییم آن گروه پریشان که چون حباب
صورت نبسته جمعیت ما به هیچ جا
پرگارسان دویده در این دایره بسی
بهر علو منزلت از سر نموده پا
لیکن در انتهای تردد نیافته
غیر از همان مقام که بوده در ابتدا

اینکه منظور فضولی از «فرقه» در بیت فوق چیست و آیا آن را باید محملی سیاسی دانست یا ملی یا اجتماعی روشن نیست، اما مسلم است که او از موقعیت فکری و عینی روشنفکران در عصر خود راضی نیست و حاصل تلاش‌های خود را «هیچ» می‌بیند و احساس می‌کند در بین مردمی به دام افتاده که جز فکر نان فکری ندارند و کمترین بهایی برای احساسات یک شاعر قائل نیستند.

پایهٔ قدر سخن‌دانان فضولی پست شد
زین سبب هرگز در این کشور کسی نامی نیافت
زبسکه آب دهانت زدند از هر سو
نشسته شعلهٔ ذوقم ز سینهٔ محرور

و نیز (← قصاید/ توضیحات مربوط به قصیدهٔ ۳۲ و فصل «نظر فضولی در بارهٔ مردم عراق»).

شاعری که در برابر اهل درد و اهل قلم نه روی مردم را باز می‌بیند و نه روی سلاطین را، با عشق معنوی خود را تسکین می‌دهد و تنها عشق را شفای آلام بشری می‌شمرد. او در شکایتنامهٔ خود به شرح رشوه‌گیری مأموران دولتی پرداخته که در نوع خود و نسبت به زمانه‌ای که وی می‌زیست در خور توجه است (← شرح آثار).

آیا فضولی با فرقه حروفی ارتباطی داشت؟

فضولی به دلیل شرایط اجتماعی دشواری که در آن می‌زیست معمولاً عقاید واقعی خود را پنهان می‌کرد و دست به تقیه می‌زد. از این رو به سختی می‌توان درباره عقاید او حکم قاطعی داد. او دیوان فارسی و ترکی خود را با ستایش سخن و کلام آغاز کرده است و ستایش حروف را حتی بر نعت حضرت رسول مقدم داشته است. مقام الوهیتی که فضولی برای حروف قائل شده، نحوه نگرش او به زیبایی و اینکه انسان را مظهر کامل حق می‌بیند، اندیشه‌های خاص عرفانی و اشعاری که برای معنی ارقام سروده است، رنگ و بویی از آثار حروفی به اشعار او می‌بخشد. (← فصل اول، نهضت حروفیه در آسیای صغیر).

عقاید او در اینباره که زیبایی و ستایش آن، هدف اصلی وجود و معنای حقیقی دین است شباهت زیادی با عقاید حروفیه پیدا می‌کند. به علاوه او نیز چون حروفیه ماهیت وجود را واحد می‌داند. ظاهراً در بین محققان نخستین کسی که حروفی بودن فضولی را به بحث گذارده، خاورشناس روس، برتلس^۱ بوده است و آنانکه در این گفته تردید کرده‌اند و آن را بی‌پایه خوانده‌اند معمولاً کسانی هستند که در شناخت فضولی بیشتر به تبلیغات ضد رافضی و ضد حروفی دولت عثمانی توجه کرده‌اند نه به اصل مضمون آثار فضولی. به عنوان مثال دکتر بگلی، در مقاله‌ای که درباره فضولی نوشته است می‌گوید: «ادعای حروفی بودن فضولی که دانشمند روس، ای. برتلس پیشنهاد کرده است بی‌اساس می‌باشد و از لحاظ تاریخ محتمل به نظر نمی‌رسد»^۲.

اما اینکه در دیوان اشعار او هیچ اشاره صریحی به این معنا نشده عجیب نیست زیرا در دیوان شاعر حروفی معروفی چون نسیمی نیز که در همان قرن دهم به همین جرم و به طرز فجیعی توسط دولت عثمانی به قتل رسید هیچ اشاره صریحی به عقاید حروفی نشده ولی همه می‌دانند که او حروفی بوده است.^۳ به علاوه از شاعری چون

1 - Bertels / Iranian Philology - Fuzuli i Nizami, Moscow, 1986, p. 493

۲ - بگلی، اف. آر. سی، متن سخنرانی ایرادشده در تبریز در سال ۱۳۵۱، مجله دانشکده علوم انسانی تبریز ۲۴، ص ۳۵۵.

۳ - حمید محمدزاده، مقدمه دیوان فارسی نسیمی / نشریات دولتی آذربایجان آذرنشر، باکو ۱۹۷۲، صفحه ۹ و ۷.

فضولی که به هیچ وجه مرد ماجرا و زندگی‌های حاد و پریپچ و خم نیست این سکوت کاملاً طبیعی است، نباید از یاد ببریم که او بدون اینها هم هرگز مورد اعتماد دولت‌های ایران و عثمانی قرار نگرفت. در قصیده دهم به خاطر «گناهان» خود از والی صفوی بغداد عذرخواهی می‌کند («قصاید / قصیده ۱۰»). ما دقیقاً از نوع این «گناهان» او آگاهی نداریم ولی تردیدی نیست که رنگ فرقه‌ای داشته و او مدت‌ها کوشش می‌کرد تا به اصطلاح «سوابق» خود را در این مورد از یادها محو کند ولی هیچ‌گاه به‌طور کامل موفق نشد. آنچه احتمال وجود عقاید حروفی را در مورد فضولی تقویت می‌کند موضوع مهاجرت ناگهانی پدرش از آذربایجان به عراق است که در گیرودار حروفی سوزانی، انجام شد. («پدر فضولی»).

اصولاً عقاید حروفی در میان روستاییان آذربایجان در اواخر قرن نهم و در قرن دهم نفوذ داشت و اگر هم فضولی خود شخصاً حروفی نبوده باشد، احتمال اینکه در خانواده او چنین عقایدی وجود داشته کم نیست، بخصوص وقتی در نظر داشته باشیم که حروفیه در سراسر قلمرو عثمانی پراکنده و سخت فعال بودند، می‌پذیریم که فضولی به‌هرحال در این هوا تنفس می‌کرده و نمی‌توانسته است کاملاً از تأثیرات آن برکنار بماند.

عقاید کلامی فضولی

فضولی را به هیچ رو نمی‌توان شاعری مذهبی دانست اما دین در شعر او نیز چون سایر شعرای کلاسیک جایگاهی دارد و فضولی با وجود اینکه شیعه بوده و ما در این باره در جای خود بحث می‌کنیم بیشتر گرایش‌ات جبری دارد. خرد ستیزی و سرنوشت‌پذیری او رنگ و بوی اشعری‌گونه‌ای به اندیشه‌های او می‌دهد.

به عقیده او تغییر سرنوشت محال است و انسان فاعل افعال خود نیست:

ز سعد و نحس هر شکلی که صورت بست در فطرت
محالست آنکه تغییری دهد تأثیر دورانش

ز محض جاهلی رمال را این است در خاطر
که حکمی می‌کند هر جانشست‌انگیس و لِحیانش*
طیب از بی‌وقوفی می‌کند دعوی اگر دردی
زنا پرهیزی است و صحت از تعیین درمانش
ز زشت و خوب هر حکمی که رفت از مبدأ خلقت
نمی‌افتد خلل از انقلاب چرخ گردانش

موضوع «قبول خاطر» و لزوم وجود «کشش» الهی علاوه بر «کوشش» و مجاهده بنده، که در اندیشه‌های هجویری و سهروردی و مولوی و همه پایه‌گذاران مکتب تعلیمی صوفیه مطرح شده در افکار فضولی نیز بازتاب دارد. او شرط عبور از حجاب و واصل شدن را پیش از هر چیز توفیق الهی می‌داند و آن را با نام «استعداد» مطرح می‌کند.

باغبان! لطف‌قد آن‌سرو در شمشاد نیست
کی نماید تربیت جایی که استعداد نیست

* * *

شعاع مهر محبت کمندها دارد
نمی‌رود سوی خوبان به اختیار کسی

البته هدف ما در این جا تنها نشان دادن زوایای اندیشه فضولی است و باید به یاد داشت که او شاعر است نه متکلم و از مضامین گوناگونی استفاده می‌کند. روحیه او نمی‌تواند تنها یک رویه داشته باشد و به همین دلیل گاه عقاید او نقیض یک دیگر است و مراد از اینکه می‌گوییم فضولی جبری بوده این است که سایه این طرز تفکر در عقاید او نمایان‌تر است:

شوق تو رهنمای وجودم شد از عدم
نی من به اختیار خود این ره سپرده‌ام

* * *

اینکه در سر هوس آن قد رعنا است مرا
فیض خاصی است که از عالم بالا است مرا
به خود از عشق نه من خواسته‌ام رسوایی
آنکه این جنبش از او خاست چنین خواست مرا

فضولی در همه حال پابندی به شریعت را سفارش می‌کند و با آنکه کسانی را که بهشت می‌خرند به دیده تحقیر می‌نگرد (← زاهدان ریاکار)، و در بسیاری از اشعارش نیز تکالیف را ظاهراً نفی کرده، اما باطناً پابند به حدود عبودیت بوده است و آن‌گونه ابیات او را باید نوعی عصیان در برابر قشریون متعصب دانست نه نشانه بی‌قیدی او به آداب شریعت:

تا قبول او به شرع اثبات حقیّت نمود
جز شریعت هر که هر دینی که دارد باطل است

موضوع عدم دخول شر در قضای الهی که در اندیشه‌های مولوی هم مطرح شده در شعر فضولی منعکس است. از نظر او مخلوق بد وجود ندارد و همه فیض محض است ولی ما از دریچه قراردادهای اعتباری خود و ارزش‌هایی که برای خویش قرار داده‌ایم آنها را بد می‌بینیم. در حکمت الهی هر آفرینشی دارای حقانیت مدلل است، تنها ما ممکن است دلیل درستی آن را درک نکنیم:

هیچ فردی را ندان بیهوده در سلک وجود
کین گمان، اطلاق افعال عبث بر فاعل است

* * *

شیعه بودن فضولی

فضولی در میان دو قطب فکری متعصب قرن دهم، صفویان شیعی و عثمانیان سنی، قرار گرفته بود. محل زندگی او، عراق عرب به تناوب از سوی این دو قدرت بزرگ آن زمان تصرف می‌شد. شاه اسماعیل صفوی بر زبان آوردن نام ابوبکر و عمر و عثمان را ممنوع کرده بود و برای این کار مجازات سختی در نظر گرفته بود. سنیان در داخل ایران بعضی با میل و بعضی با زور و ضرب شمشیر تغییر مذهب می‌دادند و یا از بیم جان در ظاهر خود را پیرو آئین رسمی صفویه، تشیع، نشان می‌دادند. شاه اسماعیل که سرکوب مخالفان مذهبی را هدف قرار داده بود و تأمین وحدت ملی را از این راه ممکن می‌دید در کشتن مخالفان قاطعیت نشان می‌داد. در یک نوبت جنگ او با شییک‌خان ازبک در سال ۹۱۶ ده‌هزارتن کشته شدند.^۱ وضع در قلمرو عثمانی از این هم بدتر بود. شیعیان سخت تحت پیگرد قرار می‌گرفتند از هیچ آزار و شکنجه‌ای در مورد آنان دریغ نمی‌شد و تنها به موجب یک فرمان سلطان سلیم عثمانی (سلطنت از ۹۲۶-۹۱۸) به یک نوبت خون چهل هزار شیعی ریخته شد.^۲ بغداد گاه در دست حکام شیعه بود و گاه از سوی عثمانیان تصرف می‌شد در چنین محیطی فضولی چاره‌ای نداشت جز اینکه در ابراز عقیده محتاط باشد و طبق رسم شیعیان، تقیه کند.

شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ بغداد را تصرف کرد. فضولی به شاه جوان علاقه داشت و مثنوی مفصلی برای او سرود. در همین دوران بود که او آزادانه عقاید خود را بیان می‌داشت و قصاید غرایبی در نعت حضرت علی می‌سرود.

میان فضولی و ابراهیم‌خان، والی بغداد که شیعی معتقدی بود روابط بسیار دوستانه‌ای وجود داشت و این وضع تا سال ۹۲۰ یعنی سال شکست شاه اسماعیل از عثمانی در جنگ چالدران ادامه یافت.

در این جنگ بغداد به دست عثمانیان افتاد. از این زمان تا آغاز سلطنت سلیمان‌خان در ۹۲۶ فضولی عقاید شیعی خود را سخت پنهان داشت ولی با این همه

۱ - براون، ادوارد، تاریخ ادبیات در ایران، ترجمه رشید یاسمی، جلد چهارم، صفحه ۶۸.

۲ - تاریخ ایران / عباس اقبال آشتیانی، صفحه ۶۶۶.

هرگز به طور کامل بخشوده نشد. سلطان سلیم سنی متعصبی بود و هر نوع اظهار عقیده شیعی برای شاعر می توانست به قیمت جان تمام شود و حتی در بسیاری از سروده های این دوران که در دیوان ترکی وی موجود است از «چهار یار» سخن گفته و در ستایش خلفای راشدین اشعاری سروده است:

صفحه مهر رخوندور موضع نور نبی
چار طبع کاملین مأوی مهر چار یار

همچنین در مقدمه لیلی و مجنون در فصلی که می گوید (بو قصیده حضرت محمد علیه السلام شأنده دیر)^۱ از ابوبکر و عمر و عثمان نام برده است ولی این ابیات در دواوین ترکی که در ایران چاپ شده ساقط است و بر اثر مقایسه با نسخ دیگر معلوم می شود. همچنین در نسخه موجود لیلی و مجنون که قدیمی است چنین بیتی دیده می شود:

ای چار یار کاملین اعیان ملک دین
ارباب صدق و معدلت و رأفت و حیا

در دروه سلطنت سلیمان خان قانونی تعصب سنی گری در قلمرو عثمانی تخفیف می یابد. سلیمان خان از آرامگاه حضرت جواد و امام کاظم در نزدیکی بغداد و آرامگاه حضرت علی در نجف و امام حسین در کربلا زیارت نمود و دستور داد تا کانال آبی از رود فرات به مزار شهدای کربلا و امام حسین حفر کنند.^۲ مخصوصاً در بین والیان مختلفی که او به بغداد می فرستاد باید ایاز پاشا یا ایازیگ را نام برد. این ایازپاشا آدم ملایمی بود که برای حضرت علی احترام قائل بود (رک. صفحه ۵۹). و حتی یک بار مرقد ایشان را زیارت کرد که این امری کم سابقه به شمار می رفت.

۱ - این قصیده در شأن حضرت رسول سروده شده است.

2 - Alessio Bombaci, Introduction... p. 15

فضولی قصیدهٔ چهل و پنجم دیوان فارسی و چندین قصیدهٔ ترکی را برای او نوشته است. در دوران این ایاز پاشا فضولی بار دیگر عشق شیعی خود را آشکار ساخت و قصایدی در نعت حضرت علی سرود و در این قصاید او از اینکه کسانی جز علی را مدح گوید توبه کرده و خود را سرسپردهٔ او نشان داده است. در این قصاید گاه سخن او رنگ گفتار غلاة به خود می‌گیرد. عشق او به حضرت علی به حدی است که از هر مطلبی سخن می‌گوید بی‌اختیار به سوی علی و وصف او کشیده می‌شود و غالب این‌گونه اشعارش از گرما و شور و حال خاصی برخوردار است:

نور او کز بطن غیب افتاده در مهد ظهور
 با شعاع لمعه نور نبوت توأم است
 نور وحدت منقسم گشته است در صورت ولی
 صورت الفت دلیل اتحام مقسم است
 مرتضی را کس ندانسته است غیر از مصطفی
 هست نفس او به معنی گر به صورت بن عم است
 فیض بر دامن آن کس می‌زند دست قبول
 کش به دامن علی دست ارادت محکم است
 هیچکس را نیست درک رفعت درگاه او
 رفعت درگاه او بالاتر از نه طارم است
 عرض اعظم زیر دست همت والای او است
 آفتاب رفعت او عین عرض اعظم است
 با وجود آن که دارد دوست در ذکرش حذر
 با وجود آنکه دشمن در ثنایش ابکم است
 یا امیرالمؤمنین شد مدت پنجاه سال
 کز جناب حق به مدح تو فضولی ملهم است
 پیر شد در خاک درگاه تو و بهر همین
 قامت او زیر بار منت دوران خم است

تا بود دل را تمیز اعتبار نیک و بد
تا زبان را قدرت گفتار در مدح و ذم است
باد دور هر زمان ذکر امیرالمؤمنین
زانکه ذکر او جراحتهای دل را مرهم است

سفرهای فضولی

فضولی تمام عمر خود را در عراق گذرانید و گرچه بی میل نبود که کلام خود را به استماع شاهان برساند اما موقعیت محکمی برای او در دربارهای عصر وجود نداشت و از سوی دیگر عشق به علی او را در عراق نگه می داشت. با وجود داشتن روحیات صوفیانه چندان به سیر و سیاحت علاقه نشان نمی داد. در جوانی آرزو می کرد به تبریز برود:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت
کاهنگ عیش خانه تبریز کرده ای

یک چند نیز در رؤیای دربارهای هند و روم بوده و چند جا با حسرت از شاعرانی که در لوای شاهان هنرپرور قرار داشتند یاد می کند:

خداوندا فضولی روزگاری شد که دور از تو
فراغ از دانش و بینش ملال از جسم و جان دارد
نه بهر چاره جستن می برد ره سوی همدردی
نه بهر راز گفتن همزبان مهربان دارد
نه در ملک فقیران می تواند یافت تمکینی
نه پیش صاحبان مسند و منصب مکان دارد
گاهی در فقر با خود نقش عزم روم می بندد
گاهی از فاقه سودای ره هندوستان دارد

ولی همه اینها در حد رؤیا باقی ماند و فضولی هرگز محل زندگی خود را تغییر نداد. با این همه آنان که تصور می‌کنند او هرگز سفر نکرده در خطا هستند زیرا برای ما مسلم است که او در داخل عراق چند سفر داشته است:

- ۱- سفر از موطن اصلیش به بغداد همراه ابراهیم خان والی صفویه در بغداد.
- ۲- سفر از بغداد به حله پس از شکست ابراهیم خان از سلیمان خان عثمانی و اقامت در حله و تحصیل علوم.
- ۳- سفر به نجف و اقامت طولانی در آنجا.
- ۴- سفر به کربلا به منظور جمع‌آوری آثار و اشعارش در اواخر عمر. او خود نیز در آثارش به سفر و غم غربت اشاراتی دارد:

می‌روم زین شهر و در دل مهر ماهی می‌برم
کوه دردی با تن چو برگ کاهی می‌برم
بهر یاران کرده‌ام ترتیب رنگین تحفه‌ها
چهره‌ای کاهی و اشکی ارغوانی می‌برم
می‌روم زین ملک اما بی‌متاعی نیستم
بار صد غم مایه صد ناتوانی می‌برم

* * *

مصیبت است به غربت غم هجوم رقیبان
خوش است این‌که در این ملک هیچ یار ندارم

۳

بررسی اشعار

بررسی دیوان فارسی الف - قصاید

اولین و معروف‌ترین قصیده‌ای که فضولی در دیوان خود آورده *انیس‌القلب* نام دارد. این قصیده در بحر هزج در ۱۳۴ بیت به تقلید از بحرالابرار خاقانی سروده شده و بی‌شباهت با *مرآة‌الصفای خسرو دهلوی* و *جلال‌الروح جامی* نیست و نخستین بار کاتب چلبی در *کشف‌الظنون* از این قصیده صحبت به میان آورده. فضولی در قصیده *انیس‌القلب* تصریح می‌کند که اساس کار او پیروی از شیوه‌ای است که استادان قصیده‌سرایی فارسی چون خاقانی و جامی و امیر خسرو دهلوی پی‌ریزی کرده‌اند. او قصیده را به آینه‌ای تشبیه می‌کند که اصل آن فولادی بوده که خاقانی از کان طبع بیرون کشیده و از شروان به هند فرستاده، سپس خسرو دهلوی از آن فولاد آینه‌ای ساخته و آن را به خراسان فرستاده و جامی آن را جلائی داده برای خادمان شاه مردان فرستاده که احتمالاً منظور همان مردانشاه است تا اینکه قصیده به دست فضولی افتاده و وی قصد دارد که آن را از ملک ایران به دارالعدل روم بفرستد. این قصیده مدیحه‌ای است برای سلیمان‌خان قانونی پادشاه عثمانی، شاعر در این قصیده

گاه با زبانی تند نسبت به شاهان سخن می‌گوید. و گاه علیه زهد ریایی علم طغیان به دست می‌گیرد.

فضولی اندیشهٔ جبری خود را در این قصیده کاملاً عیان داشته است. او عقیده دارد که پی بردن به راز هستی و تغییر سرنوشت امکان ندارد. موضوع عدم دخول شر در قضای الهی که همه جا او را بخود مشغول داشته اینجا نیز مشخص است. از دید فضولی حکمت و عقل راهی به راز هستی ندارد و تنها مایهٔ تسلی و هدایت بشر عرفان است همچنین اولین بار که کلمهٔ ایران در شعر او ظاهر می‌شود در قصیدهٔ انیس‌القلب است. او در مورد مال‌اندوزی و دنیاپرستی شاهان می‌گوید:

فراغی نیست اهل حرص را زیرا اگر شخصی
شه ایران شود البته باید ملک ترانش

و نیز در بیت ۱۳۳ و ۱۳۴ همین قصیده آرزو می‌کند که قصیده «انیس القلب» خود را بتواند از خاک ایران به قلمرو عثمانی که در آن زمان پایگاه شاعران و مهد پرورش زبان فارسی شده بود بفرستد:

به دست پاکبازان امانت پیشه بسپارم
فرستم سوی دارالعدل روم از ملک ایران

قصیده دوم در بحر متقارب و ۵۷ بیت سروده شده:

این قصیده متضمن نکات اخلاقی و پند و اندرز است در این قصیده حضرت نبی به نور دو کونین و چراغی تشبیه شده که نور دو محفل از اوست و منظور از دو محفل همان دو جهان سفلی و علوی است یا دنیا و آخرت. قصیده سوم در بحر مجتث سروده شده و ۵۰ بیت دارد. این قصیده در مدح حضرت علی سروده شده و وزن آن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن است: منم به بادیه نیستی نهاده قدم در این قصیده که از محکم‌ترین قصاید وی به شمار است شاعر جوهر بشری

خود را لایتجزا می‌داند:

جهات پست ندارد حد احاطه من
به جز لایتجزاست جوهرم توأم

قصیده چهارم پس از تشبیهی لطیف به نام حضرت محمد تخلصی دارد و مدیحه‌ای را در وصف آن حضرت آغاز می‌کند. در این قصیده که در بحر رمل و در ۴۳ بیت سروده شده، رد پای خاقانی باز هم هویدا می‌گردد:

سه موالید و دو کون و هشت خلد و ده عقول
چار طبع و شش جهت هفت اختر و نه آسمان

که به ترتیب عبارتند از:

سه موالید: جماد، نبات و حیوان

دو کون: عالم علوی و سفلی

هشت خلد: هشت بهشت: خلد - دارالسلام - دارالقرار - جنت عدن - جنة المأوی - جنة النعیم - علیین - فردوس.

ده عقول: عقل ده فلک که به ترتیب از این قرار است: عقل فعال، عقل فلک قمر، عقل فلک عطارد، عقل فلک زهره، عقل فلک آفتاب، عقل فلک مریخ، عقل فلک مشتری، عقل فلک زحل، عقل فلک البروج، عقل فلک الافلاک، که منتهی می‌شود به عقل کل.

سنایی در مقدمه سیرالعباد می‌نویسد: «عقل فعال زیر عقل فلک قمر است و عقل فلک قمر مفید و محرک وی است، عقل فلک مستفید است از عقل فلک عطارد و عقل فلک عطارد مفید و مدبر و محرک عقل فلک قمر است و عقل فلک عطارد مستفید است از عقل فلک زهره و مدبر و محرک وی و عقل فلک زهره مفید و مدبر فلک عطارد است.» و این مراتب ادامه می‌یابد و هر مرتبه از مرتبه بالاتر از خود



مستفید می‌شود تا برسد به عقل کل و عقل کل مستفید است از فیض باری تعالی و باری تعالی «مفید و مدبر و محرک عقل کل و آن جمله محرکات در حکم وی‌اند».^۱ بنابراین عقول ده‌گانه عملشان آن است که واسطه روح حیوانی و باری تعالی شوند و انسان را از مراتب ادنی به مراتب اولی و از قوت عامله به قوت عالمه هدایت کنند. در هر مرتبه، عقل هر فلک تأثیری در طبایع دارد چنان که قمر که زودرترین ستارگان است طبع متولدین را سرعت می‌بخشد و کودک را در حرکت قوی می‌کند. عطارد جنبش و حرکت می‌دهد، زهره، طراوت می‌بخشد، آفتاب جان می‌دهد، مریخ به واسطه گرمی و خشکی طبع گوشت دارد و مشتری به خاطر گرمی و تری طبع خون دارد، چنانکه زحل مربوط به منی است. چهار طبع: گرم و سرد و خشک و تر که از ترکیب آنها گرم خشک، گرم تر، سرد خشک و سرد تر به وجود می‌آید.

نیز ممکن است صفرا و بلغم و خون و سودا منظور باشد که در طب قدیم غلبه هر یک را موجب برهم خوردن نظام بدن و عارض شدن بیماری می‌دانستند. هفت اختر: ماه و عطارد و زهره، آفتاب، مریخ، مشتری، زحل. شش جهت: تحت، فوق، وراء، امام، یمین، یسار یا زیر و زبر، پشت و پیش و چپ و راست.

نه آسمان: افلاک نه‌گانه، فلک قمر، فلک عطارد، فلک زهره، فلک آفتاب، فلک مریخ، فلک مشتری، فلک زحل، فلک البروج، فلک الافلاک. قدما نه آسمان را آباء علوی نامیده‌اند و عقیده داشتند که پیدایش طبایع بر اثر آمیزش آباء علوی با امهات چهارگانه یعنی چهار عنصر صورت می‌پذیرد. قصیده پنجم در مدح جعفریگ (قاضی) بغداد از سوی سلیمان خان قانونی سروده شده و این قصیده چهل بیت است و در بحر هزج سروده شده. در این قصیده فضولی از فقر بی حد خود شکایت می‌کند و سرگشتگی خود را که نه میان صاحب منصبان جایی داشته نه در بین فقیران قبول خاطری می‌یافته بیان می‌دارد:

خداوند! فضولی روزگاری شد که دور از تو
فراغ از دانش و بینش ملال از جسم و جان دارد.
نه در سلک فقیران می‌تواند یافت تمکینی
نه پیش صاحبان مسند و منصب مکان دارد

در قصیده نهم شاعر تشبیب بسیار زیبایی در وصف طبیعت دارد. سپس از
ممدوحی سخن می‌گوید که پادشاه است ولی فضولی جرأت نکرده مستقیماً نام او را
در قصیده‌اش بیاورد و احتمالاً آن را از طریق یکی از نزدیکان سلطان سلیمان مثلاً
جعفریگ به او تقدیم کرده است.

در قصیده دهم فضولی از اعراب شکایت فراوان دارد و آنان را رومی، متمرّد و
عصیانی و پرتفرقه می‌نامد که پریشانی بر احوال و افکار آنان غلبه دارد و از اینکه
زمانه او را اسیر آنان کرده و میان آنان انداخته سخت ابراز ناراحتی می‌کند و از
جنگ‌هایی سخن می‌گوید که موجب دوری او از مادر و پدر و یار و دیارش شده:

رسید غارت لشکر فراغتم نگذاشت
ز مادر و پدرم دور کرد و یار و دیار

فضولی ظاهراً باید در مظان اتهام تمرّد بوده باشد چرا که در قصیده نهم از
انقلابیون و سرکشان عرب ابراز بیزاری می‌کند و می‌گوید:

اگر چه هست گنه با مخالفان بودن
از آن گناه به صد عذر کردم استغفار
اگر چه داشتم اقرار بر محبتشان
چو رفت ترس من امروز کی کنم انکار

در همین قصیده است که از سرکوب قوم مشعشع (که در ۹۱۴ به دست شاه

اسماعیل انجام شد) ابراز مسرت می‌کند و از اینکه عفو و عطای حضرت خان او را از کافران متقلب رهایی داده خدا را شکر می‌گوید. از آنجا که فضولی در این شعر از گناهان گذشته‌اش عذرخواهی می‌کند و از آزادی جزایر خوزستان که مدتی به دست پیروان محمد مشعشع افتاده بود ابراز خوشحالی می‌کند این احتمال می‌رود که او مدتی با این جریان‌ها همکاری داشته یا به هر حال نوعی ارتباط میان خود و آنها می‌دیده است.

لازم به توضیح است که محمد مشعشع در ۸۴۵ ادعای خود را آشکار کرد. او در اوایل کار خود را نایب امام زمان می‌نامید ولی رفته‌رفته تا آنجا رسید که دعوی مهدویت کرد و ادعا می‌کرد که اینک روزگار آزمایش و شناسایی کفر از ایمان فرا رسیده و در این دوران خدا او را میزان تشخیص کفر از ایمان قرار داده و هر که به او نگرود کافر است. محمد مشعشع رفته‌رفته در نواحی خوزستان و در میان قبایل عرب آن سامان پیروان فراوانی گرد آورد و تعدادی از جزایر آن نواحی از جمله هویزه را در اختیار خویش درآورد. پس از مرگ محمد مشعشع در ۸۷۰ پسرش جانشین او شد تا اینکه پس از یک سلسله زد و خورد خونین عاقبت مشعشیه در سال ۹۱۴ به دست شاه اسماعیل صفوی سرکوب شدند،^۱ اما چون شرایط صلح دولت صفوی را قبول کردند تا دوران شاه طهماسب اجازه داشتند که تصدی امور هویزه را در اختیار خود بگیرند.

در همین قصیده دهم چند بار در ارتباط با قضیه مشعشعی، فضولی نام حافظ را می‌برد. در حالی که تولد محمد مشعشع مدت‌ها پس از مرگ حافظ بوده و معلوم نیست به چه دلیل این تصور نادرست در ذهن فضولی راه یافته که میان حلاج و حافظ و فرقه مشعشعی ارتباطی وجود دارد. او در این قصیده به احتمال زیاد قصد داشته اتهام رافضی بودن را از خود دور کند و می‌گوید:

۱ - تاریخ مفصل ایران، اقبال آشتیانی، ص ۶۶۴. ادوارد براون، تاریخ ادبیات در ایران، ترجمه یاسمی، جلد چهارم، ص ۶۰ به بعد. و نیز نگاه کنید به تاریخ پانصدساله خوزستان، احمد کسروی نشر خواجه زمستان ۶۲، صفحات ۱۳ تا ۴۵.

هزار لعن به منصور با دو بر حافظ
هزار لعن دگر بر ربیعۀ غدار
هزار لعن بر اهل مشعشع کافر
که شد به فتوی ایشان ربیعۀ هم کفار

به هر صورت در این شکی نیست که فضولی قصیده دهم را در مدح شاه اسماعیل و سرکوب جریان مشعشعی و بازپس‌گیری جزایر خوزستان سروده زیرا در همین سال ۹۱۴ بود که شاه اسماعیل موفق شد شوشتر و هویزه را پس بگیرد، در خود قصیده هم اشاراتی به این مطلب هست مثلاً آنجا که می‌گوید:

فکند شعشعۀ عکس مهجۀ علمت
درون جان مشعشع هزار شعله نار
چه جای خطۀ واسط چه جای سر حد بر
به ششتر و به هویزه رسید این اخبار

و می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که این قصیده در مدح شاه اسماعیل سروده شده بخصوص اگر به یاد داشته باشیم که درست در همین سال سرکوب غائلۀ خوزستان شاه اسماعیل عراق و بغداد را هم تصرف کرد و این قصیده مجموعاً متضمن حوادث سال ۹۱۴ است.

قصیده ۱۱ را خطاب به مصطفی چلبی از کارگزاران سلطان سلیمان خان و مشاور اعظم او سروده. پس از ابیاتی در ستایش قلم که از نکات بکر و ظریف خالی نیست از چلبی که خود را همشهری او می‌داند می‌خواهد که چون از عراق عزم سفر به روم (ترکیه) دارد به دربار شاه رفته وضع غم‌انگیز زندگی فضولی را شرح دهد و از او توجه و یاری بجوید. فضولی در قصاید خود زیاد از چلبی سخن‌گفته و تعریف کرده است.

در قصیده ۱۳ شاعر اصطلاحات طب قدیم را بکار برده و آنانکه گفته‌اند فضولی

علم طب خوانده بوده است منظورشان بیشتر همین اصطلاحاتی است که در اشعار وی کار رفته است. این قصیده چنان که از ابیاتش برمی آید به نام رکن الدین، قاضی بغداد سروده شده است:

هست رکن العز و الاقبال والدین نام تو
بهرتر از تو سلطنت رکنی ندارد مجملاً

که به تقلید از خاقانی تنوین را از آخر کلمه انداخته با الف قافیه کرده است. قصیده چهاردهم را به نام الوندیگ سروده که گروهی احتمال می دهند همان حاکم آق قویونلو باشد که از ۹۰۷-۹۰۳ سلطنت داشت و به دنبال شکستی که از شاه اسماعیل در شرور نخجوان خورد آذربایجان از دست او بیرون شد. الوندیگ به دیار بکرگریخت و در همان سال شاه اسماعیل در تبریز به تخت نشست و به نام خود سکه زد. اما لحنی که در این قصیده در مورد الوند به کار رفته مناسبتی با یک اسیر آواره و هزیمت دیده ندارد:

بنای دولت او را مخلص دست اساس
علو رفعت او را مشید دست بنا
گهی شده به وجود عزیز یوسف مصر
گهی دلیل ره قرب یثرب و بطحا

(نیز رک. ص، ۲۸ و ص ۴۵)

قصیده هجدهم فضولی درباره روابط او با پسرش سروده شده و شاید از مدارک انگشت شماری باشد که کمترین پرتو روشنی بر زندگی خصوصی او می افکند. اگر چه در داستان تمثیلی (رند و زاهد) که از قطعات منظوم و منثور فارسی تشکیل یافته نیز موضوع بحث جدال میان پسر و پدر است ولی آنجا پسر و پدر جنبه تمثیلی دارند نه حقیقی ولی در قصیده هجدهم فضولی حقیقتاً از پسر خود سخن گفته، پسر فضولی خود شاعر بود و ذوقی داشت و در شعر فضلی تخلص می کرد ولی گویا

فضولی از پسر خود دل خوشی نداشته و در این قصیده از خون دل‌هایی که در پروردن این نهال خورده سخن می‌گوید و این نکته را مطرح می‌کند که وقتی فرزندان بالیدند قانون طبیعت این‌طور حکم می‌کند که هر یک به دنبال زندگی خود بروند و تمثیلی می‌آورد از درخت که هرگاه میوه‌اش رسیده شد لاجرم باید از میوه شاخه جدا افتد:

صرف تو شد تمامی نقد حیات من
حالا که سر ز کبر کشیدی بر آسمان
در من نماند طاقت بار بسای تو
زان رو که من ضعیف شدم، بار تو گران
زین کارها که لازم عهد شباب تو است
تا کی ملاتم رسد از پیر و از جوان
تا کی کشی تو از پی تعظیم من الم
تا کی گشایم از پی ذمّ تو من دهان

و عاقبت چنین نتیجه می‌گیرد که لازمه کار طبیعت جدا شدن پسر از پدر است:

قدرت چو یافت بچه شاهین به صید خویش
بهتر همان بود که بپرد ز آشیان

(نیز مقایسه کنید با قطعاتی که حاوی نکات تربیتی است ← بررسی قطعات در همین فصل).

در قصیده ۲۲ به زبان رمزی از تأثیر ستارگان و آمد و شد شب و روز سخن می‌گوید و آن دو را به دو قوم تشبیه می‌کند که همواره کارشان بی نتیجه مانده، از سر گرفته می‌شود. او شش ستاره را به دوزخی ششدر تشبیه می‌کند، شهری که در هر خانه‌اش گنجی نهفته و برای آن دوازده برج مقرر شده است. در این قصیده فضولی معلومات نجومی خود را به نمایش می‌گذارد و سپس به مدح حضرت رسول تخلص

می‌جوید، به ابیاتی از این قصیده توجه کنید:

بر هر گروه گشته مقرر ده و دو برج
در سیر هر یکی چو یکی اختر آمده
حاکم سه تن همیشه بر ایشان ز غیر نوع
سی تن بر آن سه تن همه فرمانبر آمده
وان هر سه تن نشسته به بالای هر یکی
مرکب میان معرکه بازیگر آمده
هم راکب از تحرک مرکب در اضطراب
هم مرکب از دگر اثری مضطر آمده
زان هر دو سرزده حرکت‌های مختلف
تعریف انجم و فلکش در خور آمده
این طرفه‌تر که هست ز خارج محرکی
ذاتش فعال واقعه را مسطر آمده
با آنکه نیست حاصل این جمله جز فساد
احوال کون را به مثل مضطر آمده

قصیده نسبتاً طولانی ۲۳ در مدح حضرت علی سروده شده:

شاهنشاه سریر ولایت ولی حق
سلطان دین امام مبین شاه اولیا

شاعر در ابتدا از پریشانی و تفرقه قوم خود سخن می‌گوید:

ماییم فرقه‌ای که همیشه مدار چرخ
انداخته است تفرقه‌ای در میان ما

سیل دمام از مژه هر سو گشوده لیک
بسته زبان چو شمع در افشای ماجرا
ماییم آن گروه پریشان که چون حباب
صورت نبسته جمعیت ما به هیچ جا

در همین قصیده شاعر از اینکه در دوران‌هایی از عمر خویش به خاطر
عاقبت‌اندیشی و ترس از اعمال حکومت عثمانی ناچار شده پیروی خود را از علی
کتمان کند و سه خلیفه دیگر بستاید ابزار ندامت می‌کند:

روزی مباد اینک برای توقعی
از من به غیر آل علی سرزند ثنا
در عمر خویش غیر ثنای علی و آل
از هر چه کرده‌ایم بیان توبه ربنا

قصیده بیست و چهارم فضولی چنین شروع می‌شود:

مدار هفته دوران که نفع او ضرر است
نه گنج هفت‌درست‌اژدهای هفت‌سر است

این قصیده فضولی بی‌شبهت به قصیده‌ای از جامی نیست که مطلع آن چنین است:

کنگر ایوان شه کز کاخ کیوان برترست
رخنه‌ها دان‌کش بدیوار حصار دین دراست

البته این دو قصیده با هم تفاوت دارد. قصیده فضولی در بحر مضارع سروده شده
هفتاد بیت دارد و در نعت حضرت علی است. در ابتدای قصیده شاعر پاره‌ای نکات

اخلاقی آورده و در دل نبستن به اموال و مشاغل دنیوی سفارش می‌کند که گاه از باریکی‌های هنری هم خالی نیست.

بکش ز قید موالید سر چو می‌دانی
که سین سر چو شود نقطه دار شین شر است

و بار دیگر همان موضوع عدم دخول شر در قضای الهی را مطرح می‌کند:

نکو اگر نگری هیچ خلقتی بد نیست
تفاوت بد و نیکی که هست در نظر است

و در این مورد نظر او به نظر منتقد معاصر، ای ریچاردز، بنیانگذار نظریه سماتیک در نقد نزدیک می‌شود. ریچاردز با طرح موضوع ارزش در ادبیات و بحث در زمینه نسبی بودن ارزش نزد افراد مختلف و مصالح گوناگون آنها به این نتیجه می‌رسد که تأثیرات اجتماعی از قبیل عادات عقاید دینی، آراء عامه و آنچه مجموعاً سرمشق‌ها و نمونه‌های هر شخص را می‌سازد عقیده او را درباره خوب و بد شکل می‌دهد.^۱ اندیشه درباره نیک و بد ذهن شاعر را به بحث در بی‌فایده بودن علم و دانش و مزایای غفلت و فراموشی می‌کشد و این اندیشه که تنها سکان آرامش و تنها ساحل نجات عشق است دوباره در ذهن او بیدار می‌گردد و البته مقصود و هدف، عشق حقیقی است اما آیا باید در راه عشق حقیقی از عشق مجازی سرباز زد؟ شاعر پاسخ این سؤال را بدین‌گونه می‌دهد:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد
که مرد را به حقیقت مجاز راهبر است

که البته یادآور جهان‌بینی مولوی نیز هست که در این بیت از مثنوی می‌بینیم:

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است
عاقبت ما را بدان سر رهبر است

فضولی در ستایش از عشق مجازی به نخستین مظاهر حسن در خط سیمبران می‌رسد و در جلوه یار، حسن دوست را متجلی می‌بیند و بار دیگر این عقیده خود را که هر اهل ذوق و اهل دردی حتماً باید غم عشق زیبارویی را در دل داشته باشد بیان می‌دارد:

نظر کسی که ندارد بر آفتاب وشی
چو شب هزارش اگر دیده‌ست بی‌بصر است
گمان مبر که در آب و گلست نشئه حسن
حقیقتی است که در روی خوب جلوه‌گر است

هماهنگی زیبایی در صورت و معنی ذهن او را به صفای ظاهری نجف می‌کشاند و اینکه معنی این زیبایی در وجود مرقد مطهر حضرت علی است و این‌گونه وارد مدح حضرت علی می‌شود و پس از ابیاتی که در وصف شجاعت‌های علی سروده، در مورد او سخن غلاطه‌گونه می‌آورد:

علی کسی است که در عزم قرب حق جبرئیل
براه مانده ازو همچو خاک رهگذر است
چه سان برابر جبرئیل دارم و گوئیم
علی میان خدا و نبی پیامبر است

بعد از دشواری‌هایی که مدح علی در مملکت عثمانی برای او ایجاد کرده سخن می‌گوید:

شها به لطف نظر کن همین که با چه کسان
مرا به قوت مدح تو دست در کمرست

و با دعای اینکه تا زنده است، از درگاه علی دور نگردد و همیشه مقیم همان آستان
بماند قصیده را پایان می دهد.

باید دانست که عشق فضولی به حضرت علی چنان شدید است که هر اندیشه و
هوایی را در سایه خود فرو پوشیده به طوری که در هر مضمونی که سخن می گوید هر
عشقی را که وصف می کند عشق علی او را بی اختیار به سوی خود می کشد و آتش
اشتیاق درونش را طوری شعله ور می سازد که سخن را به مدح علی می کشاند و ابیات
طولانی و آبدار در وصف این عشق می سراید. عشق علی مضمونی است که او را بر
سر ذوق می آورد. ابیاتی که در مدح حضرت علی سروده بی شک از باحالت ترین ابیات
کل قصاید او است و هرگز شور و خال که این ابیات را نمی توان در مدیحه های
سلطانی یافت زیرا در مورد اول سخن را از ته دل و با تمام وجود گفته نه از سر
مصلحت اندیشی و درخواست مقرری یا خط امان یافتن از این و آن. به همین سبب از
خشکی و صنعت بافی که در بعضی مدیحه هایش می بینیم، در اشعار وی که برای
علی سروده اثری نیست. فضولی به سلمان فارسی هم علاقه خاصی داشته و چندین
جا در کنار مرتضی علی از گل باغ معجزه علی، سلمان، سخن می گوید و در قصیده
۲۴ و ۲۵ خود به حدیث نبوی «انا دارالعلم و علی بابها» که مورد استناد شیعه است
اشاره دارد:

به شهر علم نبی چو علی ست در چه عجب
ز جبرئیل گر او را ز حاجبان در است

(قصیده ۲۴، بیت ۴۸)

هستی در مدینه علم نبی ولی
آن در که هست نه فلکش خاک آستان

(قصیده ۲۵، بیت ۴۷)

فضولی مدح و منقبت حضرت علی را مایهٔ فخر و مباهات خود می‌داند و با همهٔ احترامی که برای شعر سلمان ساوجی (درگذشته در سال ۷۷۸ ه. ق) قائل است او را به سبب آنکه همهٔ عمر مدح حکمرانان را گفته سرزنش می‌کند و خوشحال است که خود افتخار قصیده‌سرایی برای حضرت علی را یافته است:

در عراق عرب امروز منم سلمان را
به صفای سخن و حسن فصاحت ثانی
گر چه در لطف ادا رتبهٔ سلمانم نیست
قطره‌ای را نبود حوصلهٔ عمانی
لیک سلمان همهٔ عمر تلف کرد حیات
در ثنای نسب فرقهٔ چنگیز خانی
من کمین مادم و منسوب به اهل بیت
کار من نیست به جز مدح و مناقب خانی

(قصیدهٔ ۲۶ صفحهٔ ۱۴۱ د. ف)

در قصیدهٔ بیست و هفت، بیست و هشت و بیست و نهم باز با زبان گرم رشتهٔ سخن را به ستایش حضرت علی می‌گشاید و مقام وی را تا آنجا می‌رساند که می‌گوید:

عرش اعظم زبردست همت‌والای او است
آفتاب رفعت او عین عرش اعظم است

د. ف ص ۱۴۴

و در همین قصیدهٔ بیست و هفتم از اینکه توانسته است پنجاه سال مقیم آستانهٔ حضرت علی باشد شکرگزار است:

یا امیرالمؤمنین شد مدت پنجاه سال
کز جناب حق به مدح تو فضولی ملهم است

در قصیده سی‌ام که آن نیز به مدح شاه اولیا اختصاص دارد، ابیاتی در ستایش سایر ائمه می‌بینیم که باز رد پای اعتقادات شیعی شاعر را نمایان‌تر می‌کند:

ز زین العابدین و باقر و صادق رسم جایی
به ارشاد ائمه قابل قرب خدا باشم
ز خاک خطّه بغداد یابم نکهت موسی
ز اقلیم خراسان طالب نور رضا باشم
جواد از جود هادی از سخا بخشد مرا بهره
ز لطف عسکری مستوجب جود و سخا باشم
دمی‌کز ملک معنی سوی صورت مهدی هادی
برافرازد لوای معدلت زیر لوا باشم
الهی چون فضولی روزیم کن آنکه پیوسته
ز الطاف علی و آل با برگ و نوا باشم

در قصیده سی و دوم فضولی از بی‌اعتنایی مردم زمانه به فضل و هنر شکایت دارد. این ویژگی البته منحصر به دورانی که فضولی در آن می‌زیسته نیست و مردم خردمند در همه ادوار از بی‌خردی همعصران خود رنج‌ها برده‌اند و شاعران در این باره سخن‌ها گفته‌اند اما یک وقت شاعری چون جامی آن خوشبختی را دارد که در دوران حیات خود از سوی بزرگان و مردمان اقبال ببیند و یک وقت هم مجموعه‌ای از شرایط دست به دست هم می‌دهد تا شاعری با ذوق و فضل و دانش روی خوشی از مردم زمانه خود نبیند. به احتمال فضولی از گروه دوم بوده و در این باره در جای خود مفصلاً بحث شده است. به این ابیات که از قصیده سی و دوم و از صفحه ۱۶۸ و ۱۶۹ دیوان فارسی فضولی نقل می‌شود توجه کنید:

میان قومی‌ام افتاده کز نهایت نقص
ره کمال در ایشان بود دلیل قصور

نی‌اند طالب سوز درون و ذوق سخن
چنان همین پی نان بسته‌اند دل به تنور
ز بسکه آب دهانت زدند از هر سو
نشسته شعله ذوقم ز سینه محرور
شها فضولی درمانده را ز راه کرم
به ساحلی کش از این ورطه فساد و فتور

قصیده سی و سوم شرح یکی از معجزات منسوب به حضرت علی است. مضمون معجزه زنده ساختن جوانی است که در راه مسجد کوفه بیمار گردیده و مرده است. در قصیده چهل و یکم فضولی دلیل اقامت دائم خود را در عراق ذکر می‌کند و یادآور می‌شود که:

یمین به شاه نجف یاد کرده‌ام صد بار
که از نجف نشوم مایل یمین و شمال

به عقیده فضولی اگر به لطف علی نمی‌بود اقامت او در چنان دیاری ممکن نبود. فضولی بارها ناراحتی خود را از خطه عراق و مردم آن سرزمین «آرزوکش» در اشعارش یادآوری کرده است و زمینه مناسبی برای سنجش سطح فرهنگی مردم عراق (بغداد و کربلا) در دورانی که او می‌زیسته به دست داده است:

روا مدار که مرغ روان من زین ملک
به عزم سیر دیار دگر گشاید بال
در آن دیار کشد آرزو مرا و کشد
مشقت از پی نقلم ملایک نقال

در قصیده چهل و سوم که در مدح جعفر بیک سروده شده شاعر به دلیل توجه

خاص جعفر بیک به انشا و نگارش، قلم را محور اصلی قرار داده و از آن عامل رابطی میان اجزای قصیده ساخته است که چون حلقه‌ای آنها را به هم مربوط می‌کند. او در پایان از سیل تحف و هدایا (احتمالاً برای شاعران و موجب بگیریان دیوانی) سخن می‌گوید که از روم به جانب عراق جریان دارد اما از این همه قطره‌ای نیز به فضولی نرسیده است:

به عراق عرب از روم رسد دریایی
نرسد بر لب خشک من از آن دریا نم
از فضولی چه فضولی شده باشد صادر
که نشد مستحق لطف و سزاوار کرم

قصیده‌ی چهل و چهار قصیده‌ی کاملی است با نسیبی در آغاز که از مضامین لطیف و تعابیر باریک خالی نیست. شاعر رنج و تنهایی خود را شرح می‌دهد و از آرزوی سفر می‌گوید سپس به مدح عبدالرحمن، قاضی بغداد، تخلص می‌جوید و با شریطه و دعا قصیده را پایان می‌بخشد. همچنین در قصیده چهل و پنجم شاعر به مناسبت علاقه‌ی ممدوح خود، ایاز پاشا، به شکار و شمشیر، این ویژگی او را می‌ستاید و در پایان عرض حالی داده از زندگی و رنج و اندوه خود می‌گوید. قصیده‌ی چهل و ششم نیز ظاهراً در وصف سلیمان خان قانونی یا ایاز پاشا باید باشد:

تخت و تاج سلطنت نقش تو دارد کز ازل
طرح این منصب به نامت ایزد داور کشید

در این قصیده به دنبال وصف عظمت شاه جم جاه و شکوه توسن و محمل او که ملوک عالم را به نظاره انگيخته نام تعدادی از شاهان معروف تاریخی و افسانه‌ای چون دارا، اسکندر، کسری و قیصر را را ذکر می‌کند و حتی در وصف ممدوح عثمانی خود نیز که بی تردید سنی مذهب است دست از ستایش علی نمی‌کشد.

در گلستان ولایت تا دهد گل‌های فتح
گلبن قدرش نم از سرچشمه حیدر کشید

احتمالاً ممدوح فضولی در این قصیده ایاز پاشا صدر اعظم سلطان سلیمان است که نسبت به شیعیان نرمش بیشتری داشت و در دوران او فضولی بار دیگر تمایلات شیعی خود را آشکار ساخت (← ممدوحان فضولی). با این همه در بیت بعدی فضولی برای آنکه ستایش او از علی موجب خشم ممدوح نشود با بیانی دو پهلوی می‌گوید:

گرد باد عرصه جولان او روز مصاف
میل اثبات هنر در چشم هر صفدر کشید

به هر حال این دوگانگی میان تسنن و تشیع در اشعار فضولی وجود دارد و او در قصایدی که مدیح نبوده و به اصطلاح حرف دلش را گفته، از ستایش بی‌امان و بی‌پایان و عاشقانه نسبت به حضرت علی از هیچ زبان‌آوری، کوتاهی نکرده است اما در قصاید مدیح که به درباریان و عمال دولت عثمانی پیشکش کرده از ذکر نام حضرت علی خودداری ورزیده یا اگر همچون مثال بالا مطلبی گفته، بلافاصله با بیان بیتی دیگر از خود رفع اتهام نموده است. قصیده‌ی چهل و هشتم که آخرین قصیده‌ی دیوان فارسی فضولی است به بزرگداشت مقام شهیدان حادثه کربلا اختصاص دارد.

شکل قصاید فضولی

فضولی در قصایدش خود را به حفظ همه‌ی قسمت‌های یک قصیده‌ی کامل ملزم و پایبند نمی‌داند. چنانکه می‌دانیم یک قصیده‌ی کامل از قسمت‌های مختلفی چون نسیب و تشبیب، تخلص و مدیح و شریط و دعا تشکیل یافته است. فضولی در تعدادی از قصاید خود چون قصیده‌ی ۴، ۵، ۷، ۹، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۳۴ و ۳۸ تشبیب‌های زیبایی درباره‌ی طبیعت دارد. توانایی فضولی در به کارگیری تشبیه و

تصویرسازی را در این تشبیه‌ها که در وصف بهار و خزان است با نسیب‌هایی که دربارهٔ زیبارویان سروده شده می‌توان مشاهده کرد:

فروزان گشت هر سوا از شقایق منقل آتش
بدان آتش ز عالم دفع سرمای زمستان شد
به روی سبزه‌تر دانه‌دانه قطرهٔ شبنم
فتاد و زیب فیروزه همه دُرهای غلطان شد

* * *

کشید شاهد گل را صبا ز چهره نقاب
نقاب روی زمین گشت سبزهٔ سیراب
درید بر بدن سبزه سیل جامهٔ برف
ربود صوت عنادل ز چشم نرگس خواب
پی تعلم اطفال قمری و بلبل
گشود دور ز اوراق گل هزار کتاب
مگو که هست ز لطف بهار و جنبش باد
فتاده سبزه‌تر بر زمین بر آب حباب
نشان سیلی سیل است بر زمین که شد دست
کبود روی زمین پر ز آبله کف آب^۱

* * *

باز شد غالیه سا عطر نسیم سحری
کرد در صحن چمن شاهد گل پرده‌دری
صوت بلبل سبب جلوهٔ گل شد در باغ
بر مثالی که عزایم کند احضار پری

۱ - در دیوان فارسی چاپ استانبول کف پا آمده که به نظر نگارنده درست نرسید از این رو به طور قیاسی تصحیح شد.

خانه‌ای ساخت هوا بهر توطن ز حباب
در چمن بر لب جو تا رهد از در به‌دري
ژاله را باش که دارد سر ویرانی آن
سخت روئست که می‌بارد از او بدگهري
آب اگر حبس هوا کرد بزند آن حجاب
سبب آن بود که می‌کرد هوا پرده‌دري

(ق. ۱۹)

(این ابیات از قصاید فضولی بدون رعایت ترتیب نقل شده است).

انواع قصاید فضولی

فضولی به انواع قصیده توجه نشان داده از تعداد ۴۸ قصیده فضولی ۲۱ قصیده در مدح دولتمردان ایران و عثمانی است که در فصل ممدوحان تفصیل آن گفته خواهد شد. بسیاری از این قصیده‌های مدح در اصل شکوائیه است و فضولی در آنها از وضع نابسامان زندگی خود و نامرادی‌هایی که در عراق عرب دیده است شکایت می‌کند. به عنوان مثال در قصیده ۱۴ که چنین آغاز می‌شود.

منم ندیده ز ابنای روزگار وفا
ولی کشیده ز هر یک هزارگونه جفا

هر چند در بیت به مدح الوندیگ تخلص جسته اما مضمون اصلی قصیده شکایت است و مهمترین ویژگی نظم فضولی یعنی پرداختن به حزن و اندوه و میدان دادن به لهیب درون در این‌گونه ابیات نمایان می‌گردد. از دیگر قصاید شکوائیه می‌توان قصیده‌های ۲۱ و ۲۸ را نام برد. قصاید ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱ بهاریه است. قصیده ۲۹ عرفانی است و قصیده‌های ۲، ۱۲، ۱۸ متضمن پند و اندرز و نکات حکمی است، یکی از قصاید زیبای فضولی خزائیه او است. قصیده شماره ۹ صفحه

۶۲ دیوان فارسی پس از ابیاتی در وصف خزان به توصیف بهار می‌پردازد. متوسط شمارهٔ ابیات در قصاید فضولی بین ۳۰ تا ۴۰ است، البته قصاید طولانی نیز دارد چون قصیدهٔ *انیس القلب* که در جای خود مورد بحث قرار گرفت و ۱۳۴ بیت است و اصولاً فضولی چندان در بند طولانی کردن قصاید خود یا فضل‌فروشی در این قصاید نیست و در هیچ یک از قصیده‌هایش تجدید مطلع به چشم نمی‌خورد. نوزده قصیدهٔ مردف و هفت لامیه دارد که عبارتند از: ۲، ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۹، ۴۰، ۴۱

زبان فضولی در قصیده

اصولاً فضولی به بیان متکلف و مغلق بی‌علاقه است و اگر چه از ابهام استفادهٔ فراوان کرده و ما در جای خود در بخش بررسی غزلیات در این باره گفت‌وگو کرده‌ایم ولی مجموعاً سخن او همواره عاری از زوائد و پیچیدگی و سخت‌فهمی است. قصاید او محکم و موزون بوده هر قالب و وزن، مناسب با موضوع و مضمون انتخاب گردیده است. شاید روش او را بتوان از این لحاظ ادامهٔ طبیعی زبان جامی در قصیدهٔ فارسی قرن دهم دانست. جالب است که درست در عصری که توجه به مضامین باریک رواج می‌یافت و مقدمهٔ ظهور سبک هندی در شعر فارسی آماده می‌شد فضولی در کنار آن جریان سبک عراقی را ادامه می‌داده و هر چند مضامین باریک مشابه مضمون‌هایی که سال‌ها بعد در دیوان حکیم و صائب به کار رفت در شعر او فراوان دیده می‌شود اما وجه غالب زبان شعری فضولی سادگی و سهولت فهم است.

بررسی غزلیات

فضولی در مقدمهٔ دیوان فارسی خود گفته است: «همیشه طبیعتم به معما و قصیده میل می‌نمود و خیال غزل به خاطر نمی‌گذشت چرا که غزل عبارت از شرح درد دل عاشق است... زبان مخصوص و معینی دارد. شاعرانی که به مساعدت تقدیم زمانی دم از سبقت زده‌اند و به معاونت سبقت اتفاقاً پیش از من آمده‌اند همه ادراک بلند و طبع دوراندیشی داشته‌اند و... در ظاهر چیزی نگذاشته‌اند...» با این همه باید گفت اوج جلوه‌گری طبع این شاعر در آینهٔ غزل میسر شده است. زیرا فضولی ذاتاً

طبعی افتاده و درویش دارد. عشق و حزن و پرستش حسن محورهای اساسی کار او است که همه در قالب غزل خوش می‌افتد. حتی بسیاری از قصاید فضولی را باید غزلیاتی بلند و سوزناک به شمار آورد. دیوان فارسی او شامل ۴۱۰ غزل است. او آغاز غزلسرای خود را به زبان فارسی چنین تعریف می‌کند: «روزی گذارم به مکتبی افتاد، پری چهره‌ای دیدم فارسی‌نژاد... چون توجه من دید از گفته‌های من چند بیتی طلبید. من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم و لطایفی چند نیز از قصیده و معما برو فرودم، گفت که اینها زبان من نیست و به کار من نمی‌آید، مرا غزل‌های جگرسوز عاشقانه فارسی باید. بی‌تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی در دلی افتاد که خرمن اندیشه من همه سوخت و در شبستان خیالم شمع شوق غزل فارسی برافروخت.»

اگر این گفتار فضولی را ملاک قرار دهیم باید بپذیریم که غزلیات فارسی او پس از غزلیات ترکی‌اش بوجود آمده‌اند و از این لحاظ محصول دوران باروری و کمال و پختگی شاعرند یعنی زمانی که او سیاه‌مشق‌های خود را به انجام رسانده، میوه ذوقش رسیده و آبدار شده است، شاید به همین دلیل بسیاری از مضمون‌های غزل فارسی او را در غزلیات ترکیش می‌توان باز جست. همچنین بسیاری از ردیف‌ها و قوافی را. مثلاً به این ابیات که از دیوان فارسی و ترکی وی انتخاب شده توجه کنید:

با عارض تو شمع کشیدی زبان بحث
وز گرمیش گرفته زبان در میان بحث
گفتند غنچه با دهنت بحث می‌کند
معلوم می‌شود هنر او زمان بحث

خط رخسارین اندر لطف ده ریحان ایله بحث
حسن صورت ده جمالین گل خندان ایله بحث
دو شر اودشمع دیلینه بو سبب دن کی قیلیر
دیل اوزادیب گنجه‌ای اول مه تابان ایله بحث

عشق در غزل فضولی

عشق برای فضولی بیش و پیش از آنکه یک مضمون هنری و قالب بیانی باشد، نوعی جهان‌بینی است. فضولی همه چیز را از دریچهٔ عشق می‌بیند. عشق او آمیزه‌ای است از عشق خاکی و آسمانی، مجازی و حقیقی، عشق به نبی و مرتضی و حسین آمیخته با عشق به سیمبران و نازک‌بدنان جفاکار عشق‌هایی که گاه خیالی است و گاه از وحدتی تجربی خبر می‌دهد. او در عاشقی پیرو شیوهٔ پایداری و تسلیم و دردخواهی است یعنی مجموعهٔ خصوصیات که در غزل سبک عراقی و تیموری مشاهده می‌کنیم. با همان تمایلات خودآزاری که ویژهٔ غزل قرن هفت و هشت و نه است. در این نوع از نگرش، عاشق حزن را مقدمهٔ وصول می‌بیند و در رنج و الم ذوقی می‌یابد که برای او زندگی بخش است.

تا بوده‌ایم همدم غم بوده‌ایم ما
غم را ملازم همه دم بوده‌ایم ما
غم را ز من نبوده جدایی مرا ز غم
هر جا که بوده‌ایم بهم بوده‌ایم ما
پیش از وجود با غم لعل تو عمرها
همراز تنگنای عدم بوده‌ایم ما
تا بر کمان ابروی تو بسته‌ایم دل
دایم نشان تیر ستم بوده‌ایم ما
هرگز نگشته است کم از ما بلای تو
یک لحظه بی‌بلای تو کم بوده‌ایم ما
هر جا نهاده‌ایم قدم در ره نیاز
افتاده‌تر ز خاک قدم بوده‌ایم ما
یکدم نبوده‌ایم فضولی بکام دل
پیوسته مبتلای الم بوده‌ایم ما

در مورد رابطه عشق و حسن شیخ شهاب‌الدین سهروردی در رساله فی حقیقه‌العشق می‌گوید:

«عشق آستین حزن گرفت و آهنگ حسن کرد. چون تنگ درآمد حسن را دید که خود را با یوسف برآمخته چنانک میان حسن و یوسف هیچ فرقی نبود. عشق حزن را بفرمود تا حلقه تواضع بجنباند... حسن دست استغنا به سینه طلب باز نهاد... عشق چون نومید گشت، دست حزن گرفت و روی به بیابان حیرت نهاد...»
شاید این بهترین طرز بیان رابطه حزن و عشق در ادبیات فارسی باشد که شعر فضولی نیز آئینه تمام‌نمای آن است:

غم عشق است که دل را فرجی می‌بخشد
فرجی در دل ما هست که این غم داریم
ترکی: اهل عرفان دیر جهان کیفیتین تحقیق ائدن
کیم نشاطین دن بولور یوز غم غمین دن یوز نشاط

اورنج را وسیله‌ای برای شعله‌ور ساختن آتش شوق می‌داند از این رونه تنها از آن گریزان نیست بلکه آن را چون روی دیگر عشق، رکن جهانبینی خود قرار داده است:

دادرخت شادمانی را به سیلاب سرشک
تا دل محزونم از ذوق غمت آگاه شد
سوی من ره یافت هر محنت که ره گم کرده بود
تا شب تاریک من روشن ز برق آه شد

چو از غم کنم چاک پیراهنم را
ز مردم کند اشک پنهان تنم را
چه سان با قد خم کنم عزم کویش
گرفته‌ست خار مژه دامنم را

غمّت دانه‌ها می‌فشاند ز چشم
به باد فنا می‌دهد خرمنم را
نیامد ز دست تو ای من غلامت
که در طوق ساعدکشی گردنم را
ز هر سوره آرزو بست بر من
سرشکم که بگرفت پیراهنم را
مبین محتسب تند در ساغر می
مکن تیره آئینه روشنم را
ز غم مرده‌ام ماتم خویش دارم
فضولی ملامت منک شیونم را

نمونه این اندیشه را در اشعار ترکی او نیز می‌توان دید:

غم‌گونو اوستوم ده سن دن نوزگه یوخ‌ای دود آه
لطف قیل من دن گوتورمه سایه اقبالینی
فضولی، دیوان ترکی / به کوشش میرصالح حسینی

فضولی در غرب به «شاعر عشق» معروف است. درباره اشعارش نوشته‌اند:
«روح عشق یا به عبارت بهتر غم عشق در تمام صفحات دیوان او جاری است. این
عشق با چنان رقت احساس و لطافت غیرمادی‌ای آمیخته است که این تردید را ایجاد
می‌کند که موضوع آن موجودیت مادی نداشته باشد. در حقیقت محبوبی که وی
توصیف می‌کند به ندرت در قالب موجودی بشری جلوه‌گر می‌شود و نوعی زیبایی
جاودانه و قدیس وارد دارد. آیا او واقعاً وجود داشته یا تنها زاده رؤیاهای شاعر
است؟ و تنها صورت عینی آرمانی شاعر از دلدادگی است که او بدان تشخص
بخشیده و در قالب شخصی درش آورده است؟ نمی‌توان به یقین دانست تنها می‌توان
حدس زد که او زمانی کسی را دوست داشته است... او آینه زمان خویش است. عشق

در شعر شاعران آن دوران کمابیش صورت عرفانی و متعالی دارد و در هاله‌ای غیر واقعی قرار گرفته است»^۱.

با این همه گروهی از محققان عشق عرفانی را در آثار او غیر تجربی می‌شمردند. در نظر گلپینارلی، فضولی جز بازی با کلمات عاشقانه کاری نکرده و شعر عارفانه حقیقی نگفته است.^۲ این اظهار نظر یادآور این سخن خیامپور نیز هست که فضولی صاف و ساده نیست و تمایل او به تصوّف بیشتر از راه شعور بوده، تا از راه دل.^۳

جمال پرستی فضولی

غیر از حزن، وجه دیگر عشق در نگرش فضولی، ستایش زیبایی است. این اندیشه در ادبیات فارسی پیشینه‌ای بلند دارد و از دیرباز بسیاری از عرفای شرقی روی زیبا را محل تجلی صفات جمالی و حسن حق یافته‌اند. مثلاً طریقت روزبهان بقلی (درگذشته به سال ۹۰۶ ه. ق) مبتنی بر عشق و مکاشفه و شطح است. عشقی که وی در عبهرالعاشقین از آن سخن می‌گوید بی حد و مرز است و تمام مظاهر زیبایی را شامل می‌شود: گل و گیاه، روح و جسم و حتی زن و مرد. اوحدالدین کرمانی و احمد غزالی نیز چنین طرزی داشته‌اند. از نظر این گروه عشق مجازی نردبانی می‌گردد برای نیل به عشق حقیقی. همین میراث عشق‌ورزی و جمال پرستی امثال روزبهان بقلی است که بعدها در شعر سعدی و حافظ بازتاب یافته است. از نظر مشرب جمال پرستی، انکار عشق بی فایده است و حتی پیغمبر را سید عاشقان و سرمایه عشق روحانیون لقب داده‌اند. عشق الهی نیز بالاترین مرتبه عشق است و منتهای مقامات که جز اهل توحید و حق بدان نمی‌رسند. فضولی نیز وارث همین سنن قدیمی صوفیه جمال پرست بوده است. فضولی علم را دوست دارد ولی تمام هستی خود را وقف آن نکرده است. برخلاف زیبایی که با تمام هستی خود بدان پیوسته و

1 - Gibb, p. 84

۲ - نقل از بگلی، همان منبع، ص ۳۵۵.

۳ - خیامپور، فضولی، محیط زندگانی و شخصیت او، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲-۱، ص ۹۷-۱۱۰ (ویژه معرفی و بررسی کتاب قراخان با همین عنوان). در این مقاله دکتر خیامپور نظرات قراخان درباره فضولی را به طور خلاصه بیان کرده است.

بی‌پروا خود را بدان سپرده است. خلاصه آن که محور اصلی وجود فضولی عشق به زیبایی است. بویژه باید این نکته را در نظر داشته باشیم که سرزمینی که وی در آن پرورش و با این‌گونه امور آشنایی یافته بوده است، از مهدهای مهم تصوف عاشقانه به شمار می‌رود و بی‌شک روح شاعرانه فضولی نمی‌توانسته از چنین تأثراتی برکنار بماند و ما این نکته را که او تا چه حد به مکتب‌های عرفانی ایران توجه یافته بوده است در جای خود بحث کرده‌ایم. بنابراین عشق فضولی را نیز باید از همین نوع عشق عرفانی دانست. عشقی فراگیر و همه‌جانبه که یک سرش در عرفان و عالم لاهوت و ملکوت است. و سر دیگرش در عالم ناسوت و گلگشت‌های فرودین. او این دو را از یکدیگر جدا نمی‌داند و یکی را مقدمه دیگری می‌شمرد:

مثال ترکی

زاهد ترک ائتمه شاهد لر وصالی راحتین
گر عبادت دن همین غلمان و حورا دیرغرض
حور و کوثر دن کی دئر لر روضه رضوان داوار
ساقی گلچهره و جام مصفا دیرغرض

از نظر فضولی زندگی بدون عشق و بسر بردن در انزوای زاهدانه غیر قابل تحمل است:

زندگی بهر چه باید چو مرا می‌گویند
می‌مخور ذوق مبین کام مزن عیش مکن

و پیوسته بر این روش ماندن را توصیه می‌کند:

ای دل از کار عشق عار مکن
عشق تا هست هیچ کار مکن
تا تو را عشق و عاشقی باشد
شیوه دیگر اختیار مکن

نگرش عاشقانه فضولی در شعر او بازتاب وسیعی داشته است. خیامپور می‌نویسد:

«فضولی عاشق بوده و این عشق را در اشعار خود با نهایت قدرت بیان کرده است. گرچه موضوع عاشقی او به دختر معلم خود روایتی بیش نیست ولی به هر حال از اشعارش پیداست که عشق در تمام مراحل زندگیش با وی همراه بوده و در روحیاتش تأثیر عمیقی داشته است. در نتیجه همین عشق بود که وی شعر و شاعری را دوست می‌داشت، زیرا می‌دید که شعر آلام درونیش را تسکین می‌دهد و آبی بر آتش دل سوزناکش می‌پاشد. این عشق که ابتدا صوری و مجازی بود رفته‌رفته تکامل یافت و به عشق حقیقی و معنوی منتهی گردید. ولی آیا عشق کامل فضولی حقیقتاً از جمال دختر زیبایی سرچشمه گرفته است؟ آیا شاعر مانند شیخ جامی پس از گذراندن یک ماجرای عشقی به عشق تصوّفی توّسل جسته است؟ به عقیده ما و بر طبق آثارش بله. عشق وی ابتدا مادی بوده، چون در مخزن خود محبوس مانده روز به روز بر شدت و قوت خود افزوده و در نهایت به عشق الهی منقلب گردیده است^۱...».

به ابیات زیر توجه کنید:

شیوه عاشقی از شمع نباید آموخت
زانکه هر چند ببرند سرش زنده تراس

* * *

جان برون از تن به استقبال تیرت رفت و نیست
غیر پیکانت کنون جانی که ما را در تن است
نیست در عشق توام جز جان سپردن چاره‌ای
شمع اگر خواهد نجات از سوختن در مردن است

* * *

ای طربخانه دل خلوت سلطان غمت
پرده دیده سراپرده خاک قدمت

به علاجی دگرم حال مگردان که مرا
سازگارست بسی شربت ذوق الم
می‌کند منع تو از قتل فضولی اغیار
این چه ظلم است بر آن کشته تیغ ستمت؟

«بلاکشی» و «شربت ذوق الم» نوشی البته کاری عاقلانه نیست و بیشتر موافق
مشرب مجانین است. از این رو شاعر میان خود و دیوانگان انسی و الفتی می‌بیند. و
رفته‌رفته شیوه آنان را پیروی می‌کند:

عشقت از دایره عقل برون کرد مرا
داخل سلسله اهل جنون کرد مرا

می‌شود هر دم جنون ما ز ابرویت فزون
هست ابروی تو ما را سرخط عشق جنون

باید از حلقه زنجیر جنون سر نکشد
هر که در سر هوس آن خم گیسو دارد

عاشق مجنون و شوریده‌حال نمی‌تواند چندان پابندی به زهد و ورع نیز داشته
باشد، و اگر چه در محیطی سخت مذهبی زندگی می‌کند که گردنکشان زمان هر کدام
خود را به نام معدلت خواهی زیر پرچم دین سامان داده‌اند، نمی‌تواند ریاکاری این
دین‌فروشان جلوه‌فروش را از سر بی‌اعتنایی بگذرد. از این رو از پناهگاه عشق و جنون
خویش پیاپی تیر طعن به سوی آنان می‌افکند و دیوان فارسی و ترکی او مشحون از
سرزنش‌هایی است که نثار زاهدان ریایشه و واعظان خودنما کرده است. (← فضولی
و زاهدان ریاکار).

عرفان در غزل فضولی

همان‌طور که قبلاً یادآور شدیم شعر فضولی یک جنبه‌اش عرفانی است و این را در تمام اشعار و حتی قصایدش می‌توان بازجست. البته نمی‌توان به‌طور مطلق حکم کرد که فضولی مشرب تصوف داشته یا از فرقه خاصی نسب می‌برده است. اما باید به یاد داشت که موطن او بغداد، مهد تصوف و از دیرباز مورد توجه مشایخ صوفیه بوده است. او که در این مهد پرورش یافته بود طبعاً نمی‌توانست از نفوذ اندیشه‌های عرفانی برکنار بماند. هرچند در پاره‌ای اشعارش از عرفان ابراز دلزدگی و سرخوردگی یا تظاهر بدان می‌کند:

مدتی بهر یقین در پس کسب عرفان
عمر کردم تلف از غایت بی‌عرفانی

اما نفوذ عرفان در افکار او قوی‌تر از آن است که پنهان بماند:

کمند شوق مرا می‌کشد به مأمن اصلی
در این نشیمن حیرت از آن قرار ندارم
ندیم روضه انسم چو بلبلان هوایی
هوای دیدن این باغ و این بهار ندارم

غریب ملک وجودم نمی‌دهد هرگز
بدل قرار اقامت توجه وطنم

در اشعار او بسیار با اصطلاحات خانقاهی و اهل خرقه بر می‌خوریم از جمله:

ورع: مراد از هر دوکونت حاصل آید گر ورع داری
ورع نخلیست کام هر دوکون اوراق و اغصانش

فقر: به فقرآموز و خندان زی که شمع از شعله آتش
چو دارد زندگی آتش به است از آب حیوانش
فنا: بهترین سیرها سیر بیابان فناست
حالیا جمعیتی کانااست در عالم کجا است
نفس: گر تجردهم گزیند نیست بی شر نفس بد
ز هرکی زائل شود از مار اگر افکند پوست؟
عشق: فضولی در جهان از عشق ذوقی هست با هرکس
ندارد جز مذاق عشق هستی جهان باعث

گاه سراسر یک غزل را افکار عرفانی پوشانیده:

تا مرا سودای شمع عارضت در سر نبود
سینه‌ام سوزان دلم صدپاره چشمم‌تر نبود
در گریبان دلم روزی که عشقت دست زد
هستیم راجز لباس نیستی در بر نبود
جان من روزی که شوق جوهر تیغ تو داشت
در جهان نام و نشان از جسم و از جوهر نبود
از ازل تنها مرا شد درد تنهایی نصیب
غالباً این درد را قابل کسی دیگر نبود
در جهان جز عاشقی کاری نکردم اختیار
چون کنم؟ نسبت به من کاری از این بهتر نبود

این افکار گاه رنگ و بوی وحدت وجودی به خود می‌گیرد:

نور وحدت منقسم گشته است در صورت ولی
صورت الفت دلیل اتحاد مقسم است

وگاه بوی تجرد و احوال گوشه‌نشینی از آن برمی‌آید:

در هستی به قفل نیستی بر خود چنان بستم
که فرقی نیست پیش هرچه هست از نیست تا هستم

البته فضولی غیر از قصاید و غزلیات عرفانی اشعار دیگری نیز دارد که به روش اشعار تعلیمی صوفیه سروده از جمله مثنوی «هفت جام» که در جای دیگر بحث می‌شود. اما در بسیاری از موارد اشارات عرفانی را باید تنها مضامینی دانست که شاعر خواسته یا بهتر بگوییم هوس کرده با آنها طبع آزمایی کند و همیشه نمی‌توان این‌گونه اشارات را به عقاید یا نحوه زندگی او نسبت داد. بلکه بهتر است در هر حال مجموعه افکار او را در نظر گرفت و وجوه مختلف آن را در ارتباط با یکدیگر سنجید زیرا تنها در این صورت است که تصویری درست و چندبعدی از شاعر به دست خواهد آمد. در خاتمه گلچینی از غزلیات شاعر را ملاحظه می‌کنید:

گزیده غزلیات:

۱

عشقت از دایره عقل بیرون کرد مرا
داخل سلسله اهل جنون کرد مرا
در غم عشق بتان هیچ‌کسی چون من نیست
نظری کن که غم عشق تو چون کرد مرا
من نبودم به غم عشق چنین بی طاقت
کمی لطف تو بسیار زیون کرد مرا
به امیدی که مگر طعنه زان شناسند
شادم از اشک که آغشته بخون کرد مرا
رسته بودم ز گرفتاری شیرین دهنان
باز لعل تو مقید بفسون کرد مرا
کم نشد بی لب شیرین تو جان کندن من
وہ کہ این شیوہ ز فرہاد فزون کرد مرا
ز ازل در دل من بود فضولی غم عشق
فلک آشفته بدینسان نہ کنون کرد مرا

* * *

۲

هست می‌گویند خسالی آن‌عذار آن‌عذار را
چشم کی برداشتم ز ابرو که بینم خال را
چشم بگشادی ندیدم مرغ دل را جای خود
غالباً شد صید، آن شهباز مشکین بال را
ای به‌هر نوک مژه برده دلی در خواب او
جمع کن یک لحظه دل‌های پریشان حال را
هفته‌ای شد دیدن آن مه نشد روزی مرا
آه اگر زین‌گونه در غم بگذرانم سال را
گفتمش با قد خم زان خال دور افتاده‌ام
گفت با کی نیست گر نقطه نباشد دال را
با تو خوش‌حالیم در دشت جنون ای دود آه
کم مفرما از سر ما سایه اقبال را
می‌جهد چشم‌فضولی وین ز موج‌اشک نیست
غالباً می‌بینم آن رخسار فرخ فال را

* * *

۳

این که در سر هوس آن قد رعناست مرا
فیض خاصیت که از عالم بالاست مرا
اثر نور الهیست که در دل دارم
این که پیوسته نظر بر رخ زیباست مرا
به خود از عشق نه من خواسته‌ام رسوایی
آنکه این جنبش ازو خواست چنین خواست مرا
نشأۀ عاشقیم حاصل این عالم نیست
عالمی هست که این نشأۀ از آنجاست مرا
من میان بسته زنار نه امروز شدم
ز ازل شوق بتان در دل شیدااست مرا
غرق خونابه دل کرد مرا این حیرت
که چرا صنع بدین رنگ بیاراست مرا...
باز این فکر فضولی قد من کرد کمان
که چرا کرد قضا با قد خم راست مرا

* * *

۴

رحمی به اسیران شب تار نداری
بر روز قیامت مگر اقرار نداری
جور است تو را کار و بدین کار که هستی
با هیچ کسی جز دل من کار نداری
ای دل پس از این سلسله عشق مجنون
تاب خم این طره طرار نداری
ای دیده فرو بند به خون راه نظر را
او می رسد و طاقت دیدار نداری
مردیم و پی پرش مال لب نگشادی
از ناز مگر رخصت گفتار نداری
ای آنکه تو را صحبت یاری است تمنا
گویا خبر از طعنه اغیار نداری
بی واسطه ای نیست تو را گریه فضولی
در دیده مگر خاک ره یار نداری

* * *

۵

دل الفت تمام به آن خاک در گرفت
خوش صحبتی میان دو افتاده در گرفت
خونابه نیست بر مژه‌ام آتش دل است
کز چاک سینه سر زد و در چشم تر گرفت
چون من بسی ست باده کش بزم عشق لیک
بودم تنک شراب مرا بیشتر گرفت
چون شمع باز در سرم افتاد گرمی‌ای
دل کرده بود ترک تعلق ز سر گرفت
شوق حریم روضه کوی تو داشت گل
بگشاد دست و دامن باد سحر گرفت
فرهاد در زمانه من گشت کوهکن
بگذاشت عاشقی پی کار دگر گرفت
چون خس فتاده بود فضولی به خاک ره
او را نسیم لطف تو از خاک برگرفت

* * *

۶

آزمودم عشق خوبان را بلایی بوده است
وانکه می‌گویند عاشق، مبتلایی بوده است
تا شدم عاشق عذابی می‌کشم چون بت پرست
میل چین زلف محبوبان خطایی بوده است
نقش خویش و صورت شیرین کشیده کوهکن
عاشق صورت پرست خودنمایی بوده است
چارسوی دهر جای خود فروشانست و بس
جوهر عرفان متاع ناروایی بوده است
بسته بر محراب دل اهل ورع قنديل وش
گوشهٔ مجسد عجب دلگیر جایی بوده است
عشق‌بازی را سرور سینه می‌پنداشتم
محنت بی‌حد و درد بی‌دوایی بوده است
کم نشد از من فضولی محنت عالم دمی
عرصهٔ عالم عجب محنت سرایی بوده است

* * *

۷

چه گونه فاش نگردد غم نهانی ما
به شرح حال زبانست بی‌زبانی ما
برون مباد زمانی ز جان ما غم یار
که در بلا غم یارست یار جانی ما
در سرشک بی‌پای تو ریختیم و خوشیم
که صرف راه تو شد نقد زندگانی ما
شکست بار غمت قد ما چه سنگ دلی
که هیچ رحم نکردی به ناتوانی ما
زمانه دشمن ما گشت در غمت گویا
که رشک برد بر ایام شادمانی ما
شدیم سالک راه وفات لیک چه سود
که عمر تاب ندارد به هم‌عنانی ما
رسیده‌ایم فضولی ز فیض عشق به کام
بس است درد و غم اسباب کامرانی ما

* * *



با عارض تو شمع کشیدی زبان بحث
وز گرمیش گرفته زبان در میان بحث
گفتند غنچه با دهنت بحث می‌کن
معلوم می‌شود هنر او زمان بحث
دی زد دم از دهان تو ذره که نیست باد
ما را ازو نبود اگر چه گمان بحث
آنی که با عذار تو گل کرده بحث لیک
از خجلتی که دیده عرق کرده آن بحث
مه خورده تیر رشک ز حسن تو بر جگر
با ابرویت هلال شکسته کمان بحث
بحث است کار چشم و دلم بهر تیغ تو
خون است در میانه ایشان نشان بحث
از مدرسه معجوی فضولی فراغتی
کانجا مقام مدعی است و مکان بحث

* * *

۹

نه همین قد من از بار غم دور خم است
خمی قامت گردون هم ازین بار غم است
ز سرور دل ما بی‌المان را چه خبر
پرده‌دار حرم ذوق نهانی الم است
پای در راه بلا نه که تقرب یابی
حاصل رنج سفر لذت طوف حرم است
عمر چون می‌گذرد بی‌اثر ذوق مباش
فرصت لذت ادراک بلا مغتنم است
سیر صحرای جنون کن که ز غم باز رهی
غم ایام در آن بادیه بسیار کم است
بدل از خار جفا می‌شگفتد غنچه مهر
چمن‌آرای محبت گل جور و ستم است
پر ز دردست و الم دایره ملک وجود
منزل راحت و آرام فضولی عدم است

۱۰

ای از تو بی‌دلان را درمان درد حاصل
ما نیز دردمندیم از ما مباش غافل
نشست گرد راحت با ما ز سر بلندی
با این روش که دارد کی می‌رسد بمنزل
این داغهاست خونین بر سینه پر آتش
یا شعله‌ها که سر زد دور از تو ز آتش دل
از صبر نیست گر من بر سر نمی‌کنم خاک
دریای محنتم را دشت فناست ساحل
شکر خدا نمردم وین هر دو آزمودم
شهدیست مرگ نافع زهریست هجر قاتل
اشکم روان و از پی سوی تو می‌دود دل
گویا که می‌کشندش از پیش با سلاسل
حیرت مکن فضولی از آتش درونم
کاینه دلم را شمعیت در مقابل

* * *

۱۱

به رندان از جهنم می دهد دایم خبر واعظ
مگر مطلق ندیده در جهان جای دگر واعظ
گریبان چاک ازین غم می کند محراب در مسجد
که آب روی منبر برد با دامن تر واعظ
به تفسیر مخالف می دهد تغیر قرآن را
تمنای تفوق می کند با این هنر واعظ
دم از کیفیت اعراب مصحف می زند هر دم
بنای خانه دین می کند زیر و زیر واعظ
ز کوی آن صنم سوی بهشت هشت در هر دم
چه می خواند مرا یارب که افتد در به در واعظ
تنزل از مقام خود نمی کرد اینچنین دایم
اگر در منع من می داشت قول معتبر واعظ
فضولی نیست میل صحبت واعظ مرا زانرو
که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ

* * *

۱۲

ز جهان‌گردی ما دیدن یاریست غرض
زین‌همه سیر درین دشت شکاریست غرض
در سر از پرورش دیده به صد خون جگر
نظری بر گل رخسار نگاریست غرض
مکن ای دیده روان سوی درش سیل سرشک
گر ترا از ره آن سرو غباریست غرض
نه گل و لاله و سروست مرادم زین باغ
گلرخی سرو قدی لاله عذاریست غرض
نیست بیهوده گر اندوخته‌ام گوهر اشک
بهر تشریف تو ترتیب نثاریست غرض
چاک در سینه گر انداخته‌ام نیست ز درد
بهر اندیشه غم راه‌گذاریست غرض
همه دم کار فضولیت چو نی ناله و زار
مگر از بودن او ناله زاریست غرض

* * *

۱۳

یار ما را به ازین زار و حزین می خواهد
به ازین چیست که ما را به ازین می خواهد
هوس عاشقی آن بت بی باک کند
خویش را هرکه چو من بی دل و دین می خواهد
آهم از چرخ برین می گذرد وه! کان تیر
هدفی دورتر از چرخ برین می خواهد
زیر زین مه نو رخس فلک جلوه گریست
شهسواری چو تو در خانه زین می خواهد
گردی از خاک سر کوی تو برخاست مگر
آسمان سرمه چشمی ز زمین می خواهد
دل که رشک بت چین گفت ترا عین خطاست
ز غضب باز در ابروی تو چین می خواهد
نیست مطلوب فضولی ز فلک کام دگر
وصل آن ماه رخ زهره جبین می خواهد

* * *

۱۴

عشق مضمون خط لوح جبین است مرا
سرنوشت از قلم صنع همین است مرا
روی بر راه سک گوی تو سودن صد ره
بهتر از سلطنت روی زمین است مرا
ترک کوی تو نمی‌گیرم اگر می‌میرم
روضه کوی تو فردوس برین است مرا
در ره عشق تو گر بیدل و دینم چه عجب
چشم مست تو بلای دل و دین است مرا
بگمانی که شود وصل میسر یا نه
زار مردن به غم هجر یقین است مرا
می‌دهم جان به امیدی که مگر دور شود
غم هجر تو که در جان حزین است مرا
داغ دل گشت فضولی سبب سلطنتم
که ازو ملک جنون زیر نگین است مرا

۱۵

اسیر دام زلفم کرده برگرد سرگردان
چو گردانیده‌ای سرگشته‌ام سرگشته‌تر گردان
من از جان ناامیدم تیر خود بر من مکن ضایع
اگر داری دوا‌یی صرف بیمار دگر گردان
بسته تار شعاع دیده را پیوند با زلفت
زمانی رشته آن زلف را مدنظر گردان
کمال حسن می‌خواهی مگردان روی از عاشق
مه رخسار خود را مطرح نور بصر گردان
سواد چشم‌تر بگداخت از برق غم هجرت
بیا و خال مشکین را سواد چشم‌تر گردان
ز دوران مخالف چند درد سرکشد ساقی
فضولی را بیک جام لبالب بی‌خبر گردان

* * *

۱۶

دارم هوس کز خون دل خاک درش را گل کنم
او را به هر رنگی که هست آگه ز حال دل کنم
خواهم ز خون من شود هر قطره‌ای جانی که من
یکیک دم خون ریختن پامال آن قاتل کنم
چون بهر صید آید برون خواهم شکار او شوم
خود را به او سازم فدا او را به خود مایل کنم
خوش آنکه چون آبی برون با ناله‌های زار خود
مشغول سازم خلق را وز دیدنت غافل کنم
با سایه گویم حال دل ناچار کز افغان من
منزل نمی‌سازد کسی جایی که من منزل کنم
گنج وفای گلرخان دارد طلسم نیستی
تاکی به امید وفا اندیشه باطل کنم
در عشق خوبان می‌کند ناصح فضولی منع من
جاهل‌تر از من نیست کس گر گوش بر جاهل کنم

* * *

۱۷

زدی چو در دلم آتش مکش چو شعله سر از من
چو شمع سوختنم بین مباحش بی خبر از من
نشان عشق تو سوز دل من است مسوزم
چنان که هیچ نماند نشان ز تو اثر از من
مرا چو سوختی از بردن دلم حذری کن
من آتشم چه رسانی به دامت شرر از من
جز این که منع ز نظاره جمال تو کردم
چه کرده‌ام که بگرداند روی چشم‌تر از من
به نیستی شدم آگه ز سرّ درج دهانت
گمان نبود مرا هم که آید این هنر از من
به راه عشق فضولی اگر چه آمده مجنون
نبوده بیشتر از من نه رفته بیشتر از من

* * *

۱۸

ما نظر جز بر تیان سیمبر کم کرده‌ایم
وز بتان سیمبر قطع نظر کم کرده‌ایم
زاهدا از ما مجو بسیار آیین صلاح
عشق بازانیم ما کار دگر کم کرده‌ایم
کرده‌ایم اندیشه بسیار در هر کار لیک
فکری از سودای خوبان خوبتر کم کرده‌ایم
از بلای عشق در راه وفای گلرخان
گرچه بیش از پیش هم باشد حذر کم کرده‌ایم
سیم اشک و روی چون زر بر رخت افکنده‌ایم
ما فقیرانیم جمع سیم و زر کم کرده‌ایم
نیست ملک سلطنت را اعتباری پیش ما
شاهبازانیم صید مختصر کم کرده‌ایم
شد فضولی شهره عالم حدیث عشق ما
گرچه زین راز نهان کس را خبر کم کرده‌ایم

۱۹

در هستی به قفل نیستی بر خود چنان بستم
که فرقی نیست پیش هر که هست از نیست تا هستم
به پیمانه شکستن داد صد پیمان مرا زاهد
شکستم صد چنان پیمان و این پیمانه نشکستم
گذشتی بر سرم نگذاشت حیرت دامنت گیرم
به غفلت رفت عمر و بر نیامد کاری از دستم
خرد هر دم ز زنجیر جتون می کرد منع من
بحمدالله شدم دیوانه وز قید خرد رستم
ترا دیدم نظر برداشتم از جمله عالم
بریدم از همه پیوند خود تا با تو پیوستم
ز آهم سوخت همچون شمع هر کس همنشینم شد
دگر ننشست با من ساعتی با هر که بنشستم
فضولی سایه‌ای زان سرو قد بر من نمی افتد
ندارد بهره‌ای از سر بلندی پایه پستم

۲۰

نه آنچنان شده محو خیال آن دهنم
که کس نشان ز وجودم دهد به جز سخن
خیال موی میان بتان ضعیفم ساخت
چنانکه گشت گران بار روح بر بدم
بران سرم که کنم ترک جان و تن که ز درد
به تنگ آمده جانم به جان رسیده تنم
حجاب هستی من مانعست وصل ترا
شکایت از که کنم در میان رقیب منم
به خون دل شده ام غرقه تا جدا زان گل
چو لاله داغ دل آتش زده به پیرهنم
غریب ملک وجودم نمی دهد هرگز
به دل قرار اقامت توجه وطنم
ز لوح صورت حالم بخوان حکایت عشق
ز من می پرس که من بی خبر ز خویشتم
طیب چاره دردم مکن که دور از دوست
من آن نیم که بود آرزوی زیستتم
چو زلف یار فضولی خوشم که در ره عشق
شکستگیست شعارم فتادگیست فتم

۲۱

به یک جام لبالب آنچنان کن ساقیا مستم
که در شرعم نفرمایند حدّ شرب تا هستم
فراغت داد از قرب نمازم غایت مستی
بحمدالله به یمن باده از تکلیف وا رستم
مرا هرگز نشد توبه میسر از می‌گلگون
به عمر خود نه توبه کردم و نه توبه بشکستم
مرا در ملک رسوایی تصرف می‌رسد الحق
که خط دور ساغر حجت شرعیست در دستم
به عزم پنج‌روزه متصل گر غم‌خورم شاید
چه گیرم روزه در جایی که تا ده روز ننشستم
کشیدم پیش دیده پرده‌ها از پاره‌های دل
ازین رخنه ضرر دیدم به مردم می‌رسد؛ بستم
فضولی جان و دل نگذاشت با من چشم بیمارش
ز بی‌دردان بریدم تا به اهل درد پیوستم

۲۲

نـو خـطـان را دـو سـت مـی دـار د دل دیـوانـه ام
مـن چـو مـجـنـون نیـسـتـم در عاشـقی مـردانـه ام
خـضـر مـی گـویـنـد بـر سـر چـشمـه ای بـرده اسـت راه
قـطـره ای گـویـا چـکـیدـه جـایی از پـیمـانـه ام
عـقـل را هـر لـحـظـه تـکـلیـفـیـسـت بـر مـن در جـهـان
بـی تـکـلـف بـا عـجـب دیـوانـه ای هـمـخـانـه ام
درد دل بـا سـایـه مـی گـویـم نـمـی یـابـم جـواب
غـالـبـا او را بـخـواب انـداخـتـه افسـانـه ام
مـتـصـل از درد عشـق و طـعـنـه عـقـلم مـلـول
مـی رـسـد هـر دـم جـفا از خـویش و از بـیـگانـه ام
تـا کـشـیدـه بـر گـلـت از سـنـبل مـشـگـین نـقاب
مـی خـلد صـد خـار هـر دـم بـر جـگر از شـانـه ام
بـه کـه بـر دـارم فـضـولی رـغـبـت از مـلـک جـهـان
نیـسـتـم گـنـجـی کـه بـاشـد جـای در ویرانـه ام

* * *

۲۳

مرا ای سایه در دشت جنون عمریست همراهی
ز اطوارت نیم راضی نداری اشکی و آهی
همه شب همچو پروانه مرا ای شمع می سوزی
نمی ترسی که آهی برکشم از دل سحرگاهی
به جسم ناتوانم بیش ازین میسند بار غم
چو می دانی محال است این که کوهی را کشد گاهی
مگر خورشید سرعت بهر طوف درگهت دارد
که از خنک فلک می افکند نعلی به هر ماهی
ز جام بی خودی مست است هر کس را که می بینم
دریغا نیست در غفلت سرای دهر آگاهی
مزن یک بارگی تیغ تغافل بر سیه بختان
نگاهی می توان کردن به چشم مرحمت گاهی
فضولی از کجا و آرزوی دولت وصلت
گدایی را میسر کی شود وصل شهنشاهی

* * *

۲۴

ورد منست نام تو یا مرتضی علی
من کیستم غلام تو یا مرتضی علی
شکر خدا که سایه فکنده‌ست بر سرم
اقبال مستدام تو یا مرتضی علی
هر حکمتی که هست کلام مجید را
درج است در کلام تو یا مرتضی علی
بهر نجات بر همه چون طاعت خدا
فرض است احترام تو یا مرتضی علی
مانند کعبه معبد انس ملائک است
هر جا بود مقام تو یا مرتضی علی
در هر غرض که می‌طلبد از فلک کسی
شرط است اهتمام تو یا مرتضی علی
هر لحظه می‌رسد به فضولی هزار فیض
از خوان لطف عام تو یا مرتضی علی

* * *

۲۵

ما را هلاک غمزه خونریز کرده‌ای
تیغی عجب به کشتن من تیز کرده‌ای
آزرده از جفای رقیب تو کی شوم
چون فهم کرده‌ام که توانگیز کرده‌ای
شد تازه داغ شوق تو تا باغ حسن را
آراسته به سبزه نو خیز کرده‌ای
دل را نمی‌رسد ز فرح پای بر زمین
تا بسته‌اش به زلف دلاویز کرده‌ای
جانم فدای طور تو باد ای امید وصل
کاندوه هجر را طرب آمیز کرده‌ای
ای دل به اهل زهد نداری ارادتی
زین ناکسان خوش است که پرهیز کرده‌ای
بغداد را نخواست فضولی مگر دلت
کآهنگ عیش خانه تبریز کرده‌ای

* * *

۲۶

قد برافراخته‌ای آفت جانی شده‌ای
رخ برافروخته آشوب جهانی شده‌ای
غمزه را شیوهٔ مردم کشی آموخته‌ای
شوخ مردم کش بی‌رحم و امانی شده‌ای
تو و یوسف دو عزیزید که مقبول جهان
او زمانی شده است و تو زمانی شده‌ای
رونق باغ جهان غنچه و سرو و گل تست
گل‌رخی سروقدی غنچه دهانی شده‌ای
بیش ازین سنگ جفا بر من دیوانه مزین
خویش را طفل مپندار جوانی شده‌ای
عدم آن دهن تنگ یقین است ای دل
تو خطا کرده مقید بگمانی شده‌ای
تیر آه تو فضولی ز فلک می‌گذرد
باز با قامت خم سخت کمانی شده‌ای

* * *

بررسی ساقی‌نامه یا مثنوی هفت جام

۳۱۵ بیت در بحر متقارب مثنی مقصور فعولن فعولن فعولن فعول

ابتدای مثنوی:

سر از خواب غفلت چو برداشتم
لوای فراست بر افراشتم

انتهای مثنوی:

از آن وصف باده نه کار من است
که کیفیتش بر همه روشن است

موضوع مثنوی:

شاعر به زبان تمثیل رهرو را تشویق می‌کند که هفت روز پیایی را در می‌کده که بهترین مکان عالم شمرده می‌شود به خوردن می مشغول باشد و در این راه کوتاهی نورزد. البته واضح است که او از می، شراب عرفانی را در نظر داشته است. فضولی از یکشنبه آغاز به شمارش می‌کند و برای هر روز از هفته نام کوچکی را برمی‌شمرد:

یکشنبه : خورشید

دوشنبه : ماه

سه‌شنبه : مریخ

چهارشنبه : عطارد

پنجشنبه : برجیس

جمعه : زهره

شنبه : زحل

شاعر منظور خود را از می که نه آب انگور بلکه می عرفانی است چنین به سلک

عبارت درمی‌آورد:

می‌ای ده که گیرد خرد نور از او

نه آن می که گردد خرد دور از او

- و سپس نشأت هر جام را توصیف و برای هر جام سازی را ذکر می‌کند:
- جام اول: نی
سمبل انسان که از بهشت هبوط کرده و در دام جهان گرفتار آمده است.
- جام دوم: دف
مظهر عقل جزئی یا نفس لَوَّامه که در بدن گرفتار آمده و رنج این گرفتاری را می‌خرد تا به صدای خود بتواند انسان را از غم دهر و قید تعلقات وارهاوند.
- جام سوم: چنگ
چنگ نیز از عالم آغازین و گذشته طلایی خود که کنایه از عالم علوی است دور افتاده تا اینکه گذرش در محفل انس پیری می‌افتد. پیر چنگ را به نوایی دلخواه و دلگشا می‌نوازد که تمثیلی از ارشاد شیخ در حق نفس ناطقه است.
- جام چهارم: عود
در بیخودی می‌نوازد، ذوق می‌افزاید و مسرت می‌بخشد. مغنی با گوشمال دادن عود حقایق حال را ظاهر می‌کند و کسی که گوش بر آن دارد از شدت مستی ساقی را از ساغر باز نمی‌شناسد.
- جام پنجم: طنبور
ذوق و مستی را تا بدانجا می‌رساند که تکلیف از سالک ساقط می‌گردد و از آنجا که «الله علی کل شیءٍ محیطٌ» طنبور اثر این مستی را از فیض ازلی می‌داند و بخشوده می‌انگارد. چرا که مستی عشق خود عین عبادت است و او را از ادای عبودیت در می‌گذراند.
- جام ششم: قانون
عاشقی است که از عشق نه رنج و الم بلکه ذوق می‌چشد. روبه‌روی یار و دست در گردن دلدار دارد. عاشقی است همخانه و هم‌آغوش که ذوق وصل را چشیده است. او از خود در گذشته. رازدار و نکته‌دان گشته و مقبول جانان افتاده است. طریق او از آواز برآوردن و خودنمایی کردن دور است.
- جام هفتم: مطرب
در مستی جام هفتم هر حجابی فرو می‌افتد. مرد قدم بی‌خبری در دست دارد و با مطرب وارد سخن می‌گردد. مطرب او را از

غیر پرهیز می دهد و سفارش می کند که مرد نباید به نی
هرزه درای و دف خبرچین و عود سبک سر و قانون سست رای
که کار همگی پرده دری و فاش گوئی است اعتماد کند. مطرب
می گوید که مرد نباید از نطق حکمت بیان (که تمثیلی از نفس
ناطقه است) غافل بماند، گفتار او در ظاهر باید تنها متابعت از
شریعت باشد و سرّ درون را بر هیچ کس نباید اظهار کند تا
اینکه خود به مقام یک مغنی «با نطق و اصول» برسد (تمثیلی
از مرشد کامل):

چنان کن که گفتار تو سر به سر
دهد از نکات شریعت خبر
مگو سرّ باطن بر هیچ کس
به ظاهر ز ظاهر سخن گوی و بس

و بدین ترتیب شاعر چنین نتیجه گیری می کند که اگر چه عوالم و احوال وجد و
شوق و سکر و شناختن و ذوق چشیدن از آنها بر رهرو راه حق لازم است و
ممکن است وی گه گاه از این منازل عبور کند اما نباید در هیچ یک از این منازل
که وی را به ترک ظواهر عبودیت می کشاند فرود آید و نباید هیچ یک از این احوال
را مسلک خود قرار دهد بلکه باید در همه حال ظاهر شریعت را حفظ کند و به
حفظ آداب پایبندی نشان دهد و سرّ و لذت وصل را تنها در دل خویش مکتوم
سازد.

پس از مثنوی هفت جام مثنوی کوتاهی در بحر خفیف آمده که ساقی را از
نوشانیدن بیش از حد می به مستان بر حذر می دارد و به کنایه، لزوم نگهداشت حد
اعتدال را در گفتار شیخ با مریدان تذکر می دهد.

نگاهی به ترکیب‌بند و قطعات دیوان

ترکیب‌بندی در دیوان فارسی فضولی به چشم می‌خورد که ظاهراً تنها ترکیب‌بند فارسی او است و آن را با گوشه چشمی به ترکیب‌بند معروف وحشی «دوستان شرح پریشانی من گوش کنید» در نود بیت و ۱۵ بند سروده است. وزن ترکیب‌بند فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان بوده آغاز آن چنین است: «ای خوش آن‌دم که به هر نیک و بدم کار نبود». این ترکیب‌بند شرح سوز عشقی مجازی است. عاشق پس از مدتی که مبتلا به رنج‌های گوناگون می‌شود عاقبت خار این عشق را از دل بیرون کرده به ذوق عشق حقیقی پی می‌برد:

کرد ذوق می‌این‌پند موافق مستم
همه برهم زدم از قید علایق رستم
غرقه بحر شدم وز نظرم رفت سراب
بت من بود بت من بت خود بشکستم
یافتم راه به سرحد حقیقت ز مجاز
مرده بودم به حیات ابدی پیوستم
دست بر دامن آن عشق زدم بهر بقا
که ز دستم نرود گر رود از هم دستم
شد یقینم که کدورت همه در ملک فنا است
طالب ملک بقایم پس از این تا هستم
یارب از کار فضولی گره غم بگشا
ز مجازش برهان راه حقیقت بنما

یک مسبع ده‌بندی در هفتاد بیت، مسمطی در ۳۹ بیت و ۴۶ قطعه در ۲۶۳ بیت و ۱۰۵ رباعی (۲۱۰ بیت) نیز در دیوان فارسی فضولی موجود است.

اگر غزلیات فضولی را بازتابی از عوالم احساسی و عشقی او بدانیم، قطعات او را در بسیاری از موارد باید متضمن نکاتی در باب اعتقادات او دانست. در این قطعات

او نظر نامساعد خود را دربارهٔ اهل عراق بازگو می‌کند. زمینه‌های اجتماعی شعر او و نظرش دربارهٔ شاهان و مردم عصر گاه در همین قطعات انعکاس یافته است که در مبحث جداگانه‌ای بدان توجه شده است (→ زمینه‌های اجتماعی شعر فضولی، ص ۵۶). بخصوص او قدرناشناسی مردم عراق را نسبت به هنر خود چندین جا در قطعاتش بیان کرده است (قطعات ۲۵، ۲۸، ۳۳، ۳۴) همچنین در قطعه شماره بیست با طنز و مطایبه خاصی که دارد نکات تعلیمی ظریفی را مطرح می‌کند. او در این قطعه پدر و مادر را «بالغان نابالغی» می‌نامد که «دم از عقل و وقار می‌زنند» ولی در اصل چنان که می‌نمایند نیستند:

دوش طفلی پری رخی دیدم
گفتم ای شوخ شکرین گفتار
تو چرا از کمال استغنا
فارغی از مشقت همه حال
پدر و مادرند در تک و دو
تا ترا پرورند لیل و نهار
گفت ما کاملان دورانیم
ناقصانند این گروه کبار
زانکه طفلیم ما و بر طفلان
نیست واجب رعایت اطوار
که شویم از خلاف آن عادت
قابل رد ایـزد جبار
لیک این بالغان نابالغ
که دم از عقل می‌زنند و وقار
نیستند آنچنان که می‌باید
ناقصانند و ناتمام عیار

ناقصان گر کنند در عالم خدمت کاملان نباشد عار

و از این رو آنان را مستحق آن می دانند که به اطفال که «کاملان» واقعی اند خدمت کنند. همین گونه نکات را در قطعه ۱۳ و ۱۴ نیز می توان دید و در این قطعه فضولی به اهمیت تربیت فرزندان در سنین کودکی و شکل پذیری آنان در این سن توجه می دهد و کسانی را که می خواهند با «زر و زور و حیل» این «فرقه معصوم را» از «عصمت» بیاندازند انداز می دهد.

این قطعات متضمن پاره ای پند و اندرز و نکات اخلاقی دیگر نیز هست که شاعر در آنها به کوشش در کسب کمالات معنوی، دفع غرور از خویش، رنج ثروت، حسن علم و دانش و لزوم پرورش نفس و دوری جستن از گناه سفارش می کند:

فضیلتِ نَسَب و اصل، خارج ذاتست
به فضلِ غیر خود ای سفله افتخار مکن
به انتساب سلاطین و خدمت امرا
که زایلست وزن تکیه اعتبار مکن
به صنعتی که درو هست شرط صحت دست
مشو مقید و خود را امیدوار مکن
به ملک و مال که هستند زایل و ذاهب
اساس بنیۀ امید استوار مکن
اگر تراست هوای فضیلت باقی
به علم کوش و ز تحصیل علم عار مکن

رباعیات

چنانکه در ابتدای این فصل اشاره کردیم فضولی در دیوان فارسی خود ۱۰۵ رباعی آورده است که در آنها ملاحظاتِ درباره جهان و عاقبت کار انسان مطرح کرده

و مضامینی پیرامون عشق و حسن پرداخته است:

مشتاق وصال تو کسی نیست که نیست
حیران جمال تو کسی نیست که نیست
بدحال ز خال تو کسی نیست که نیست
خالی ز خیال تو کسی نیست که نیست

این اشعار از اندیشه‌های وحدت وجودی خالی نیست:

آن ماه که نور چشم اهل نظر است
هر لحظه به صورت دگر جلوه‌گر است
مشکل که به یک حال بماند عاشق
معشوق که هر زمان به شکلی دگر است

* * *

جانانه به چشم ما در اطوار وجود
هر لحظه به صورت دگر جلوه نمود
در پرده اشکال و صور پرده‌نشین
تحقیق چو کردیم یکی بیش نبود

و گاه موضوع ظهور اسماء و صفات در مرتبه تعینات را به زبان شعر درآورده است که خالی از لطف نیست:

نقاش ازل که صورت یار کشید
نقش و خط و خال و زلف و رخسار کشید
از بهر ظهور معنی آن صورت را
بر دیده طالبان دیدار کشید

رباعیات فضولی حاکی از تأملات فلسفی است و گاه رنگ مشرب خیامی بخود می‌گیرد:

ای فیض هدایتت مرا هادی راه
دایم تو ز حال من به از من آگاه
شادم که دم سؤال و تقریر گناه
تو صاحب دعوی و تو قاضی گناه

* * *

حکم ازلم اسیر رفتار تو کرد
حیران لب و واله گفتار تو کرد
آیا چه دهد جواب من روز جزا
آنکس که مرا چنین گرفتار تو کرد

همچنین در رباعیات او نیز چون سایر سروده‌هایش سرزنش زهدریایی مشهود است:

صد شکر که زاهد بداندیش نه‌ایم
شیخان سفید حیلۀ اندیش نه‌ایم
چون زاهدکان و شیخکان سالوس
مداح خود و معتقد خویش نه‌ایم

* * *

در صورت اگر طالب معشوق و می‌ایم
در معنی از این طریق محظوظ کی‌ایم
زهاد چنانکه می‌نمایند نیند
ما نیز چنان که می‌نماییم نه‌ایم

در بعضی از این رباعیات نظرش دربارهٔ مردم عصر منعکس است:

جمعی که در این بساط هستند همه
از باده جام جهل مستند همه
هر یک غرضی را بت خود ساخته‌اند
این است سخن که بت‌پرستند همه

وزن‌شناسی اشعار الف - قصاید

قصیده‌های فضولی در ۸ وزن سروده شده که از این قرار است:

وزن	نام بحر	شماره قصاید	جمع
مفاعیلین مفاعیلین مفاعیلین	هزج مثنی سالم	۱، ۵، ۹، ۲۸، ۳۰	۵
مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلمن	مجتث مثنی محذوف	۳، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۵	۱۶
فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلمن	رمل مثنی مخبون	۱۲، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷	۹
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان	رمل مثنی مقصور	۴، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸	۹
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان	مضارع مثنی اخرب مقصور	۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۳۱	۵
فعولن فعولن فعولن فعول	مقارب مثنی مقصور	۲	۱
مفتعلن مفعلمن فاعلمن	سریع مطوی مقطوع	۴۸	۱
مفاعلاتن	وافر مزاحف	۳۷	۱

ب - غزلیات

در میانگینی که از اوزان یکصد غزل فضولی گرفته شد نتایج زیر به دست آمد:

وزن	نام بحر	شماره غزلیات	جمع
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن	هزج مثنی سالم	۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴	۱۶
مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلن	مجتث مثنی محذوف	۸، ۹، ۶۸، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۹۹	۱۰
مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن		۴۴، ۴۵، ۷۱	۳
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان و فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن	رمل مثنی مقصور و رمل مثنی مخبون	۵، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰	۴۹
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان	مضارع مثنی اخرب مقصور	۱۸، ۲۲، ۲۳، ۳۱	۵
فعولن فعولن فعولن فعول	مقارب مثنی مقصور	۷	۱
مفتعلن مفتعلن فاعلن	سریع مطوی مقطوع	۵۸	۱

چنانکه در جدول فوق ملاحظه می شود فضولی به بحر رمل رغبتی تمام نشان داده و بیشتر قصایدش را در این بحر سروده و اگر مجموع قصایدی که در رمل

سروده حساب کنیم هجده تا می شود که ۳۵ درصد قصاید او را تشکیل می دهد. این رغبت فضولی به بحر رمل را در غزلیات او نیز بخوبی می توان مشاهده کرد. زیرا او ۴۹ درصد غزلیات خود را در بحر رمل سروده است. همچنین تعداد زیادی از غزلیات ترکی او در این بحر سروده شده و احتمالاً این بحر رسوخ زیادی در ذهن او داشته است و دلیل این امر را شاید بتوان در فوتتیک زبان مادری او جست و جو کرد. یا شاید صرفاً به دلیل خوگرفتن و عادت فکری و ذهنی بوده باشد. از سوی دیگر نباید فراموش کرد که مصوت‌های کشیده در فاعلاتن و فعلاتن ظرف مناسبی برای بیان حزن و اندوه است و شاید فضولی که ذاتاً شاعر اندوه است این قالب را برای بیان حالات روحی خود مناسب‌تر یافته و بی‌اراده به آن میل می‌کرده است. پس از رمل، فضولی بحر مجتث را خوشترین اوزان در قصیده سرایی خود یافته و تعداد ۱۶ قصیده در این بحر سروده است. همان‌طور که می‌بینیم گرایش به اوزان آرام و سنگین در شعر او آشکار است و حقیقت این است که فضولی این‌گونه اوزان را بیش از وزن‌های طربناک و ضربی موافق طبع خویش می‌دید و در سراسر قصایدش تنها به یک مورد بحر متقارب و یک مورد بحر سریع برمی‌خوریم. در عین حال در ترنم غزل‌های خود آواز هزج را هم خوش یافته و ۱۶ درصد از غزلیاتش را در وزن مفاعیلن سروده است.

استحکام قصاید فضولی

اگر چه فضولی معمولاً دامنهٔ فراخی برای مضامین، اوزان و شمارهٔ ابیات در قصاید خود انتخاب نمی‌کند ولی در عوض قصاید او از سلامت تألیف برخوردار است. از قوافی مکرر و نامطبوع در اشعارش خبری نیست و توجه به مضامین باریک و معانی دقیق، باعث پیچیدگی و تعقید نشده، مانع فصاحت و رسایی اشعارش نگردیده است.

قافیه‌شناسی اشعار فضولی

فضولی در اجتناب از عیوب قافیه دقت داشته است و هیچ مورد خطای فاحش

قافیه و خلط انواع یاء با یکدیگر در قصایدش دیده نمی‌شود. در حالی که حتی در دیوان شعرای بزرگی چون خاقانی این اصل گاه نادیده گرفته شده است. (به عنوان مثال توجه کنید به ابیات زیر از خاقانی که یای نسبت و نکره با هم قافیه قرار گرفته‌اند:

نثار اشک من هر دم شکر ریزست پنهانی
که همت را ز ناشویی است از زانو و پیشانی
چه باشی مشک سقایان گهت دق و گه استقسا
نثار افشان هر خوان و زکاة استان هر خانی
خلافت دار احمد بود و هم احمد ندا کردش
که فاروق فریقینی و ذوالنورین فرقانی

با این همه مواردی از ایطاء در شعر فضولی می‌توان یافت مثلاً در قصیده ۴۷:

با خط موج مگو جدول آبست که هست
لوح تعلیم و چمن طرز دبستان دارد
گل برون آمده از حجره تنگ غنچه
میل نظاره اطراف گلستان دارد
رخت از حجره در این فصل به گلزار کشد
هر که در لطف مزاج گل خندان دارد
جهت دفع همین فتنه ستاده صف صف
بید کز برگ به کف خنجر بُران دارد
داده سبزه نسق باغ مگر کین تعلیم
در نظام از قلم آصف دوران دارد
کرده از هیبت متقار مهیا انبر
بلبل خسته تردد چو طیبیان دارد

درد هر چند که بسیار شود بر دل او
او به الطاف تو امید دو چندان دارد

در ابیات بالا که بدون رعایت ترتیب از قصیده ۴۷ صفحات ۲۴۰-۲۳۵ دیوان فارسی نقل شده به مواردی از ایطاء خفی و شایگان برمی‌خوریم. چنان‌که می‌بینید شاعر گلستان و دبستان را که دارای حروف زائد است و نیز بران و خرامان را قافیه قرار داده و در کلمات چندان و طیبیان الف و نون جمع آورده که شایگان است. همچنین در قصیده ۹ گلستان و زمستان و شبستان، ریزان، زرافشان، دُرافشان، خندان، خرامان، شایگان، نازنینان، غلطان و گریزان که موارد مختلف ایطاء خفی و جلی است قافیه شده است.

البته گروهی از منتقدان ایطاء را در قصاید بیش از بیست یا سی بیت قابل اغماض می‌دانسته‌اند. شمس قیس در کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم می‌نویسد: «و ایطاء جلی از عیوب فاحش است در شعر الاکی قصیده دراز باشد چنان‌که از بیست و سی بیت که در اشعار پارسی حد قصیده است به قول بعضی در گذرد.»^۱
مواردی از تکرار قافیه نیز در شعر فضولی دیده می‌شود اما بیشتر کلماتی که تکرار شده در معنی متفاوت است و از این رو ایطا محسوب نمی‌شود مثلاً در قصیده ۱۹ چنین می‌گوید:

خانه‌ای ساخت هوا بهر توطن ز حباب
در چمن بر لب جو تا رهد از دریدری
آب اگر حبس هوا کرد به زندان حباب
سبب آن بود که می‌کرد هوا پرده‌دری

و در جای دیگری از همین قصیده گوید:

۱ - قیس رازی شمس‌الدین محمد، المعجم فی معاییر اشعارالعجم، تصحیح قزوینی و رضوی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۰، ص ۲۸۷.

سرورا داشت فضولی هوس طوف درت
شکرلله که قضا کرد به او راه بری
تو ز حق فیض بری ما ز تو تا در عالم
اثر فیض رسانی بود و فیض بری

می‌بینیم که کلمات دری و بری تکرار شده است اما چون در معنی مختلف آمده ایطا محسوب نمی‌گردد.

از لغزش‌های دیگر در قافیه‌سازی فضولی می‌توان به کار برد الف و هاء زائده در قافیه و روی اشاره کرد که از عیوب قافیه محسوب است. در این مورد در کتاب المعجم چنین می‌خوانیم:

«الف دعا: و بدان که هر چه از این حروف مفرده و ظاهر التریب چون الف دعا و ندا و تعظیم... نشاید که روی سازند و بناء شعر بر آن نهند»^۱.
ملاحظه کنید که در شعر زیر فضولی از این قاعده عدول کرده است:

گلرخا! سروقدا! سیمبرا! نوش لب!ا
مابدا قبلک مافیک من الحسن بدا

که در مطلع غزل شماره ۳۸ آمده است.

از موارد دیگر کاربرد حروف زائده، حرف هاء است. در این مورد شمس قیس چنین می‌گوید: «هاء تخصیص: و آن هائی است که در اواخر بعضی اسماء نوعی را از جنسی ممتاز گرداند و آن را تخصیص النوع من الجنس خوانند چنانکه... زرینه و سیمینه و چوبینه و... بنفشه و سبزه و... نشانه و کرانه... و هیچ یک از این هاءات نشاید که روی سازند...»^۲.

اینک به مواردی که فضولی این نوع از هاء را در قافیه به کار برده است توجه کنید:

۱ - المعجم، تصحیح قزوینی و رضوی، صفحه ۲۰۹.

۲ - همان کتاب، صفحات ۲۴۵ و ۲۴۴

چو بهر زینت آن گلچهره در آئینه می‌بیند
 ز مژگان صد خدنگ آئینه را در سینه می‌بیند
 نشاطی یافت دل تا درد عشقت یافت در سینه
 چو درویشی که در ویرانه‌ای گنجینه می‌بیند
 اسیر عشق را از موی ژولیده است ذوق دل
 اگر صوفی صفا در خرقه پشمینه می‌بیند
 غمت هر دم به داغ تازه‌ای زان می‌کند شادم
 که در من حفظ حق صحبت دیرینه می‌بیند
 چه باشد گر شود دل با غمت خرسند در عالم
 درین ویرانه جز نقد غمت گنجینه می‌بیند
 فضولی پاک کن از کینه اغیار لوح دل
 که ذوق از مهر مهرویان دل بی‌کینه می‌بیند

الف تنوین

در مواردی فضولی به استاد قصیده فارسی خاقانی اقتدا جسته الف تنوین را در قافیه به کار برده است. در این باره در المعجم چنین می‌خوانیم:

«... الفات تنوین... نشاید که روی سازند که در اشعار عرب هم جایز نیست و اگر ضرورت افتد همچون الفات جمع باید که از مشهورات که متداول پارسی‌گویان است عدول نکنند چنانکه حقا و عمدا و مرحبا و قطعا و آنچ خاقانی گفته است... از مستعملات نیست»^۱ این مورد در دیوان فضولی زیاد تکرار شده است و ما برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم.

من نه اینم که دهم غیر تو را در دل ره
 اکره الشرک فلاشرک ربی احدا

ذوق عشقت که ز روز ازل همره بود
طاب لی یجعلہ اللہ رفیقی ابدا
نقد جان نیست روا صرف شود بی وجهی
بنما بهر خدا روی که سازیم فدا

ردیف در شعر فضولی

پیش از این در بررسی قصاید فضولی خاطرنشان کردیم که بسیاری از قصاید او دارای ردیف است. و به طور کلی فضولی به استفاده از ردیف رویکرد بسیار داشته است. دکتر شفیع کدکنی در کتاب صور خیال در شعر فارسی در مورد ردیف چنین می نویسد:

«ردیف همچنان که از یک سوی گوینده را در تنگنای انتخاب کلمات قرار می دهد، برای شاعری که قدرت تخیل و نیروی ساختن تصویر و تداعی معانی تازه داشته باشد، روزه ای است برای خلق خیال های بدیع و تصویرهای تازه، در حقیقت نوعی الهام گرفتن از واژه هاست... اگر دیوان شاعر را از نظر وجود ردیف یا عدم آن در شعرهای مختلف بررسی کنیم می بینیم قدرت خلق او در شعرهای مردف آشکارتر است.»^۱

در میانگینی که از یکصد غزل فضولی گرفته شد ملاحظه گردید که ۹۶ غزل از مجموع صد غزل او مردف است. او علاوه بر ردیف های اسمی چون شمع، چرخ، شیخ، واعظ، چراغ، عشق، طیب، باعث، قدح، رقیب، غرض، ناصح و نظایر آن از ردیف های فعلی چون انداخت، نیافت، شود یارب، می چکد، انداز، آید برون، و ردیف های مرکبی چون: دور از او، نمی آید ز من، نمی خواهم تو را، کرده ام پیدا در شعر خود بسیار استفاده جسته است.

تشبیه و استعاره در شعر فضولی

الف - بررسی تشبیهات

شعر فضولی با همه همواری و سادگی و دوری از پیچیدگی به زیبایی‌های بیانی فراوان آراسته است. مهمترین شاخه بیان که مورد توجه او قرار گرفته تشبیه است و در وهله بعد استعاره، اکنون تشبیه را در شعر فضولی بررسی می‌کنیم و شواهدی چند که از میان اشعار او برگزیده شده ذکر می‌کنیم.

جایگاه تشبیه در شعر فضولی

همان‌طور که گفتیم فضولی به تشبیه علاقه بسیاری داشته و این را از اشعار فارسی و ترکی وی به راحتی می‌توان دریافت و کمتر غزل یا قصیده‌ای از او می‌توان یافت که از تشبیه خالی باشد:

فلک چنگیست خم ما ناتوانها تارهای او
رضای دوست مضرابی که آرد در فغان ما را

آفرین ای زورق ساغر رهاندی از غم
من در این طوفان غم امید ساحل داشتم

جویبار قلمش چشمه تنفیذ امور
سبزه‌زار رقمش صفحه تصویر زکاست

چون شمع باز در سرم افتاد گرمی
دل کرده بود ترک تعلق ز سر گرفت

چون خس فتاده بود فضولی بخاک ره
او را نسیم لطف تو از خاک برگرفت

برگشادی به سخن صد گره‌م چون سبزه
عقد دندان تو بر رشته تقوا انداخت

خلعت آل تو آن آتش ابراهیم است
که نهان است درو نزهت گل‌های بهشت

بی‌رخت از غیر می‌خواهم بدوزم دیده را
اینکه می‌بینی به چشم نیست مژگان سوزن است

هجوم سیل سرشکم ز دل اثر نگذاشت
ز من که آتشم این آب یک‌شرر نگذاشت

تشبیه یکسو حسی

تا در ریاض حسن فصاحت بکام دل
باشد زیان طوطی طبعم سخن سرا
مشبّه: حسن فصاحت، عقلی مشبّه‌به: ریاض، حسی
مشبّه: طبع، عقلی مشبّه‌به: طوطی، حسی

ما فقیریم تو سلطان چه عجب گرما را
بترحم رسد از خرمن حسن تو زکات
مشبّه: حسن، عقلی مشبّه‌به: خرمن، حسی

سریه گردون گر کشد از روی رفعت دور نیست
هر که را چون سبزه در کوی بلا پا در گل است
مشبّه: بلا، عقلی مشبّه‌به: کوی، حسی

بررسی دو طرف تشبیه به اعتبار مفرد یا مرکب بودن

هر که ندارد دلی چو آینه زاهن
در رخ تو تاب یک نگاه ندارد
مشبّه: دل، مفرد مشبّه‌به: آینه‌ای از آهن، مرکب

ریاض میکده خوش روضه‌ای است یافته زیب
به ساقیان چو غلمان و شاهدان چو حور
مشبّه: میکده، مفرد

روضه‌ای زیب یافته به ساقیان و شاهدان: جمعاً مشبّه‌به و مرکب است.

چون نریزد با خیال خط او چشمم سرشک
سبزه‌ای دارد به آن آب روان می‌پرورد
مشبّه: سرشک، مفرد مشبّه‌به: آب روان، مرکب

بررسی دو طرف تشبیهات به اعتبار تسویه و جمع

بهر یاران کرده‌ام ترتیب رنگین تحفه‌ها
چهره‌ای کاهی و اشکی ارغوانی می‌برم
مشبّه: چهره‌کاهی و اشک ارغوانی، جمع مشبّه‌به: تحفه، مفرد

بی تو سراسیمه‌اند عقل و دل و جان
همچو سپاهی که پادشاه ندارد
مشبّه: عقل و دل و جان، جمع مشبّه‌به: سپاه، مفرد

به اعتبار وجه شبه

تشبیه تمثیل

مواردی که وجه شبه از امور مختلفی تشکیل یافته، نیازمند تأویل است:

پاکشید از چشمه چشم ز بیم فتنه خواب
کین گذرگه مردم خونریز را سرمزل است
هست شاهد بر جفاهای زلیخای هوا
یوسف گل را که چندین چاکها بر دامن است

* * *

خون دل گر خورد عشقت دور نیست
پادشاه از ملک می گیرد خراج
پا کرده ز سر آید هر دم به سرکویت
طفل است در اشکم اما ادبی دارد

* * *

تن که از تیر تو چون زنجیر روزن روزن است
تا شدم دیوانه عشق تو زنجیر من است
کشم بر پرده های چشم تر نقش دهانش را
که گیرد نقش خاتم خوبتر کاغذ چونم گیرد

* * *

تشبیه مفصل که وجه شبه در آن ذکر شده:

دمی از مهر بیند سوی من آن مه دمی از کین
بسان صبح تیغ التفات او دودم دارد

* * *

فضولی صبح سان دم می زنی از مهر رخسارش
نمی ترسی از آن دم کز تو آتش در جهان افتد

* * *

چون نی درون سینه گره بست درد دل
پیش که دل کنیم تهی همنفس نماند

* * *

در روم در خانه ای بندم درش را چون حباب
تا به کی چون باد، دوران دربه در دارد مرا

* * *

در ابیات فوق به ترتیب دو دم بودن تیغ، آتش خیز بودن، گره دار بودن دل، و
در به دری وجه شبهه بوده است.

نمونه هایی از تشبیه مجمل یا تشبیهی که وجه شبهه در آن ذکر نشده:

پی دفع رقیب از آه دل یک دم نیم خالی
یکی از صدهزاران تیر شاید بر نشان آید

در بیت فوق تیر به آه تشبیه شده اما وجه شبهه که تیزی و تندی و آسیب رسانی
است ذکر نشده است. همچنین در بیت زیر شبنم به دندان تشبیه گردیده بدون آنکه
وجه شبهه ذکر شود:

چو بلبل را گره از کار نتواند که بگشاید
چه سودار غنچه را دندان ز شبنم در دهان باشد

اما در مواردی شاعر می کوشد تا با ادای تصرفاتی در تشبیهات قریب و
فروافتاده، آنها را غریب و دلپذیر گرداند. مثلاً تشبیه چهره و اندام به آفتاب تکراری و

مبتدل است اما در بیت زیر شاعر با اندک تصرفی می‌کوشد تا آن را دلپذیر گرداند:

نیاورم به نظر آفتاب را ز شرف
دمی که دیده بدان ماه پیکرم افتد

همچنین در ابیات زیر:

بسی فرق است زان سرو سهی ای باغبان با گل
کجا مانند او گل نرگس خونخواره‌ای دارد
چه گونه می‌توانم کرد نسبت با تو لیلی را
تو صد آواره‌داری او همین آواره‌ای دارد

تشبیه غریب

اما در شعر فضولی با همه سادگی و روانی تشبیهات غریب نیز گاه دیده می‌شود:

خود را ز گریه شب همه شب غرق خون کنم
سرچون حباب صبحدم از خون برون کنم

در بیت فوق شاعر خود را به حبابی غرقه در خون تشبیه کرده که به خورشید هنگام طلوع که سر از سرخی شفق بدر می‌آورد نیز بی‌شباهت نیست. یا مثلاً در بیت زیر شاعر گشودگی محراب را به «گریبانی، چاک شده از غم» تشبیه می‌کند که تشبیه غریبی است:

گریبان چاک از این غم می‌کند محراب در مسجد
که آب روی منبر برد با دامن تر واعظ

همچنین در این بیت شاعر دل خود را که اسیر زلف یار شده به قندیلی تشبیه می‌کند که از زنجیر آویزان است. و از شدت سوز و گداز به سان قندیل، فروزان گردیده:

نیست در سلسله‌های خم‌زلفت دل سوزان
هست آویخته قندیل فروزان به سلاسل

انواع ادات تشبیه:

فضولی در شعر خود از ادات گوناگون تشبیه استفاده کرده که ما به تعدادی از آنها اشاره خواهیم داشت:
ادات پسوندی: وش
ژاله‌وش بارید از او سنگ ملامت بر سرم
به‌سان:

روزم به‌سان شمع سیه شد ز دود آه
تا سرزد از حواشی رخسار یار خط

چون:

چون نگیرم طرفی چون مژه‌ات کز مردم
چشم مست تو مرا گوشه‌نشین می‌خواهد

چو:

چو خس بی‌اختیارم می‌برد اشک از سر کوش
فکن سنگی به راهم ای فلک هر جا شوم مایل

آن‌سان:

مرا با داغ‌های تازه دارد عشق تو زانسان
که گرداند مزین خار را فصل بهار از گل

گون:

گر تو را هست دلا در ره غم میل رفیق
بطلب جام شفق‌گون که رفیق‌یست شفیق

وار:

چو غافلی ز من ای آفتاب حسن چه سود
از این که شب همه شب شمع‌وار می‌گیریم

در مواردی یک اسم در جای ادات آمده است مثلاً در مثال زیر کلمه «رنگ»
معنی چون می‌دهد:

دررنگ: از آن لطفی است بر من هر ستم که عمریست آن بدخو
ز بیم طعنه بر من لطف در رنگ ستم دارد

که البته اگر صورت اصل چنین باشد، عین ساقط است. و گاه پاره‌ای از افعال کار ادات
تشبیه را به عهده دارند:
گشتن:

بدور خط تو مشکل توانم آسودن
چنین که هر سرِ مو گشته خار بستر من

و گاه حرف اضافه کار ادات را می‌کند:

چراغی در فلک افروختم از برق آه خود
که هر شب هست روشن قدسیان را انجمن با او

در بیت فوق حرف اضافه از میان مشبّه (آه) و مشبّه‌به (چراغ) کار (ادات) تشبیه را
کرده است.

نگاهی به تشبیهات شعری فضولی به اعتبار ادات
تشبیه مرسل (با ذکر ادات تشبیه)

تو ای فرهاد بنشین گوشه‌ای چون نقش خود زین پس
که بهر کنندن کوه ملامت من کمر بستم
چو غنچه صد گره بر رشته کارم فتاد از غم
سوی گلزار رفتم بارها نگشود کار از گل

تشبیه مؤکد (بدون ذکر ادات)

پادشاهی ز تو خوش نیست ستم بر درویش
رحم پیش آر ستم بر من درویش مکن
تو آتش پاره‌ای من خار ره بر من چو بگذشتی
اثر مگذار کز من بر نیاید دود دور از تو

تشبیه بلیغ یا اضافه تشبیهی

فضولی به تشبیه بلیغ یا رسا بیش از همه انواع تشبیه علاقه نشان داده است. چرا که این نوع از تشبیه به عقیده بیشتر علمای بلاغت از جهت آنکه ادات و وجه شبه در آن ذکر نمی‌شود، لذت هنری بیشتری در نفس شنونده تولید می‌کند. عدم ذکر وجه شبه، از قرابت تشبیه کم کرده طنینی ناآشنا بدان می‌بخشد و ذهن ناچار است برای آشنا شدن با آن تلاش کند. بر اثر این تلاش ذهنی، درک تشبیه لذت بخش‌تر می‌شود و اشتیاق شنونده افزون می‌گردد. اینک به چند نمونه از تشبیهات بلیغ فضولی توجه کنید:

ای که در ساحل راحت ز سبکبارانی
دست ما گیر که در سیل سرشکیم غریق

باغ حسن از گل رخسار تو دارد رونق
کشور عشق به تیغ مژه‌ات یافت نسق

✽

رنگ رشک از نم خاک‌یست بر آئینه مهر
که بر او از گل روی تو فتادست عرق

✽

آفت تکلیف را ره نیست در ملک جنون
کی رود بیرون از این کشور فضولی عاقل است

✽

خواست آزار خود از ناوک آهم گردون
که غم عشق توام بر دل شیدا انداخت

✽

سنگ بیداد بتان آئینه دل را شکست
هر تمنائی که در دل داشتم صورت نیست

✽

به دل از خار جفا می شکفتد غنچه مهر
چمن آرای محبت گل جور و ستم است

✽

باید از حلقه زنجیر جنون سرنکشد
هر که در سر هوس آن خم گیسو دارد

✽

زیر زین مه نورخش فلک جلوه گراست
شهسواری چو تو در خانه زین می خواهد

✽

در بساط طربم با قلم دولت وصل
نقش هر کام که بایست مصور شده بود

کمند شوق مرا می‌کشد به مأمن اصلی
در این نشیمن حیرت از این قرار ندارم

✱

بیش و کم تأثیر یک فیض است در بزم وجود
گر تفاوت در قدح باشد شراب از یک سبواست

✱

با که بنمایم متاع خویش در بازار دهر
جوهر اسرار معنی را خریداری نماند

✱

در ابیات فوق عباراتی چون:

ساحل راحت، سیل سرشک، باغ حسن، گل رخسار، آفت تکلیف، ملک جنون،
بساط طرب، بازار دهر، سنگ بیداد، آئینه دل، ناوک آه، غنچه مهر، زین مه نو، رخس
فلک، کمند شوق، نشیمن حیرت، بزم وجود، جوهر اسرار و غیره همه اضافه
تشبیهی یا تشبیه بلیغ به شمار می‌روند.

تشبیه ضمنی یا نهان

تشبیهی است که صورت آشکار ندارد اما معنی تشبیه در آن وجود دارد:

تا نسبتی بخود دهم از یگانگی
قد مرا همیشه دوتا می‌کند فلک
کشیدم سرمه‌ای در چشم از خاک کف پایش
عجب آئینه‌ای دارم که می‌گیرد غبار از گل

قوی‌تر ساختن مشبه

اصل در تشبیه بر قوی‌تر بودن مشبه به است تا در ذهن تأثیر کند و تشبیه را فایده
بخشد. ولی در مواردی شاعر در این معادله توازن را به هم می‌زند و برای ایجاد

اعجاب و شگفتی آفرینی مشبه را قوی‌تر قرار می‌دهد. این عمل بویژه در مواردی کاربرد دارد که تشبیه تکراری و بسیار قریب بوده باشد. در این موارد شاعر با وارونه کردن رابطه مشبه و مشبه‌به و قوی‌تر کردن مشبه، تأثیر از دست‌رفته را به تشبیه باز می‌گرداند. به چند مثال از فضولی توجه کنید:

هست تشبیه ریاحین به بتان محض غلط
بچمن نسبت بتخانه چین عین خطا است

در اینجا شاعر به جای آنکه بگوید محبوب از لطافت چون ریحان است و از زیبایی بت را می‌ماند لطافت محبوب را برتر از ریاحین قرار داده است که انتقال آن به ذهن چون بلافاصله صورت نمی‌گیرد تولید لذت هنری می‌کند.

بسی فرق است زان سرو سهی ای باغبان با گل
کجا مانند او گل نرگس خونخواره‌ای دارد
چه گونه می‌توانم کرد نسبت با تو لیلی را
تو صد آواره داری او همین آواره‌ای دارد

تشبیه مفروق و ملفوف

تشبیه مفروق گونه‌ای از تشبیه است که هر تشبیه به‌طور جداگانه به کار رود یعنی هر مشبه با مشبه‌به خود بیاید. اما اگر یک دسته از مشبه‌ها با هم و گروهی از مشبه‌به‌ها در کنار هم بیایند تشبیه را ملفوف می‌نامند. در دیوان فضولی موارد زیادی از تشبیه مفروق نیست ولی او به تشبیه ملفوف رغبت بیشتری نشان داده است. در تشبیهات ملفوف فضولی گاه هر مشبه در مقابل مشبه‌به خود ذکر شده (لف و نشر مرتب) و گاه این ترتیب رعایت نشده است (لف و نشر مشوش):

ز آه و اشکم سرکشید آن سرو و چندان دور نیست
سرکشیدن سرو را ز آب و هوای معتدل
در بیت فوق آه عاشق به هوا و اشک او به آبی تشبیه شده که در پرورش جمال یار
مؤثر است.

تا خط سبز تو پیدا شده بر عارض آل
عارضت ماه تمامی است میان دو هلال

* * *

سرشک و داغ این سرگشته را بین گر نمی دانی
که گردون بلا هم ثابت و سیاره ای دارد

چنانکه ملاحظه می شود شاعر داغ خود را به ثوابت فلکی و اشک روانش را به
سیاراتی تشبیه کرده که در گردون بلا در حرکتند و البته در نوع خود تشبیه بکری است.

استعاره در اشعار فضولی، استعاره مکنیه و تشخیص

استعاره را می توان گونه ای از تشبیه دانست که از تشبیه مختصرتر و دارای گیرایی
بیشتری است. استعاره تشبیهی است که مشبه، وجه شبه، و ادات آن حذف گردیده
باشد. در این حال اگر لفظ مشبه به ذکر گردد استعاره را مصرحه و اگر تنها لفظ مشبه در
کنار یکی از لوازم مشبه به ذکر گردد، استعاره را مکنیه گویند. منتقدان متأخر استعاره
مکنیه را برابر تشخیص قرار داده اند که معادل Personification در نقد فرنگی است.
مواردی از استعاره مکنیه یا تشخیص

کاش سازد پاره دست غم گریبان مرا
چند باشد زیر این طوق تعلق دامنم

* * *

ز مژگان التماس گرد راحت می‌کند مردم
که می‌مالد دمام روی خود بر پای مژگانم

* * *

دمید تاخط چون شب ز روی چون روزت
زمانه دیده بخت مرا بخواب انداخت

* * *

بزن دستی به دامن سرشک ای چشم ترک امشب
چو دامانش غباری چهره‌ام زان چشم‌تر دارد

* * *

در پنجه غم ماند گریبان فضولی
زان روز که دامن تو از دست رها کرد

* * *

چنان ز دست غمت خاک کرده‌ام بر سر
که روز حشر سر از خاک برنخواهم کرد

گاه با حذف مشبّه استعاره مصرحه ایجاد می‌شود. مثل بیت زیر:

چون نباشد تازه ریحان خطش
می‌کشد از چشمه خورشید نم

در اینجا چشمه خورشید مجموعاً استعاره از روی یار است.

استعاره اصلیّه

در این استعاره مستعار اسمی است جامد مانند کلمه گل و مشک که به ترتیب استعاره از چهره و زلف است.

به گل خطت چو نقابی ز مشک ناب انداخت
هزار شاهد فتنه ز رخ نقاب انداخت

استعاره تبعیه

زمانی استعاره را پیرو یا تبعیه می‌نامند که لفظ مستعار، فعل، اسم فعل، یا از مبهمات یا حرفی باشد:

پا کشید از چشمه چشمم ز بیم فتنه خواب
کین گذرگه مردم خونریز را سرمنز است

پا کشیدن خواب در مثال بالا استعاره از بیداری است.

ماه من بی مهر رخسارت چه گویم حال خود
ظلمتی کز هجر دارد روزگارم روشن است

روشن در مثال بالا استعاره از آشکار است در عین حال آرایه‌های دیگری نیز در این ابیات به کار رفته است که اکنون مجال پرداختن به آنها نیست.

ز مژگان چشم دارم در رخت خون دلم ریزد
گل امیدواری آه اگر زین خار نگشاید

گشودن استعاره تبعیه از شکفته شدن گل است.

در بساط طربم با قلم دولت وصل
نقش هر کام که بایست مصور شده بود

مصور شدن در معنای ممکن و عملی شدن به کار رفته است.

چشم از کمان ابروی او برنداشتیم
بر ما هزار تیر ملامت از آن رسید

برداشتن چشم استعاره از پیوسته نگاه کردن است.
موارد بالا از نمونه‌های استعاره تبعیه در آثار فضولی است.

استعاره تهکمیّه

هنگامی به کار می‌رود که شاعر به طنز لفظ مستعار را در معنای معکوس آن به کار برد. مثلاً از دست و دلباز معنی خسیس را بخواهد، و یا از شفقت بی‌رحمی را اراده کند، مانند مثال زیر از فضولی

اگر به من نبود پادشاه را لطفی
نمی‌کنم گله‌کان هم نشان شفقت او است
ز ضعف قالب من آگه است می‌داند
که بار فاقه سبک‌تر ز بار منت او است

صنایع و آرایه‌های بدیعی در شعر فضولی

قبلاً گفتیم که ذوق فضولی بیشتر به سوی حوزه‌های بیان، بویژه استعاره و تشبیه تمایل داشته است و ما در فصل تشبیه و استعاره در این باره به طور مبسوط بحث کردیم. اینک به صنایع و آرایه‌های بدیعی در شعر او اشاره خواهیم داشت و تا آنجا که ممکن است می‌کوشیم تا با ذکر مثال مطلب را روشن‌تر سازیم.

ترصیع

در لغت به معنی جواهر نشان دادن است و در آرایه‌های شعری ایجاد سجع در کلام

راگویند به طوری که کلمات در وزن و حروف پایانه یکسان باشد:

ثنای تو سخنم با لعشی و الابرار
دعای تو علمم بالغدو والآصال

در کلمات ثنا و دعا و سخنم و علمم صنعت ترصیع به کار رفته است.
موازنه

مثل ترصیع است ولی پایان کلمات با هم تفاوت دارد:

در این بساط به هم گشته ایم چندین دور
در این دیار به هم بوده ایم چندین سال
تویی محرر احکام کارخانه عقل
تویی مصور اشکال کارگاه خیال
تو راست رابطه ای با تصرف ادراک
تو راست ضابطه ای در تصور اشکال
نگین حکم ز یاقوت تو است با قیمت
ریاض ملک ز ریحان تو است مالا مال

جناس - جناس تام

یارب چرا ز ماه و شان خالی است شهر
ماهی است ما نظاره ماهی نکرده ایم

* * *

دل که رشک بت چین گفت تو را عین خطا است
ز غضب باز در ابروی تو چین می خواهد

در بیت فوق کلمه چین در دو معنی به کار رفته است.

بیت:

حقه لعل شکربارت شد از چشمم نهان

این نشان حقه بازی های دوران است باز

دو واژه حقه در دو معنی به کار رفته است. بار اول جعبه و بار دوم نیرنگ. و نیز در

مصراع: عجب گر از تو نبیند قصور روضه قصور

قصور اول: کاخ ها

قصور دوم: کاستی (پذیرفتن)

بیت:

به ولای تو کزین رفعِ لَوای کلمات

رفع حال دل زار است نه مقصود چراست

رفع، بار اول در معنی بلند کردن و برافراشتن و بار دوم در معنی از میان بردن به کار

رفته است.

جناس مرکب

ره دیوانِ سلطان، هر که بشناسد مخوان مردم

که مردم را نه رسم است این که باشد رفیقِ دیوانش

دیوان در مصرع اول به معنی دفترخانه شاهي است و در مصرع دوم به معنی

جمع دیو که مرکب است از دیو + علامت جمع الف و نون.

جناس زاید

نوعی از جناس است که یکی از دو کلمه حرفی اضافه داشته باشد.

جناس ناقص

آن است که دو کلمه در حروف یکسان باشند و در حرکات مختلف.
در مثال زیر این دو جناس با هم ترکیب شده است:

به جان دادن نجات از عقد گیسویش نیابد دل
به آسانی کسی این عقده دشوار نگشاید

چنانکه می بینیم کلمات عقد و عقده به صورت جناس ناقص زاید به کار رفته است که دو کلمه هم در حرکات متفاوتند و هم یکی از دو کلمه حرفی بیش دارد.

جناس مقلوب

از قلب کردن و درهم ریختن آرایش حروف به وجود می آید:

زهی به حکم روان راح روح پرور را
حرام کرده به جمشید تلخ کرده به جم

جناس اشتقاق

کلماتی است که از یک ریشه مشتق گردیده باشد.

یاریم در خاک این درگاه روزی کن ثبات
تا ثوابت ثابت و دور فلک مستعجل است

مطابقه

آرایه ای است که شاعر در شعرش کلمات متضاد یکدیگر بیاورد:

چه لطف است این که بیداد خود از من کم نمی سازد
چو می داند که من بیداد او بسیار می خواهم

غیر از مغایرتی که میان مفهوم لطف و بیداد موجود است، کلمات کم و بسیار در تضاد با هم آمده است. و چنین است پری و دیو در بیت زیر:

حییبا آن پری رو میل با دیوانه‌ها دارد
علاج من مکن بگذار تا دیوانه‌تر گردم

و نیز این بیت:

جفا هرچند بر من بیشتر کردی نشد کمتر
وفاکز من تو دیدی از جفایی‌کز تو من دیدم

ایهام

به کار بردن دو لفظ است که ذهن شنونده اول متوجه معنی نزدیک می‌شود ولی گوینده معنی دورتر را خواسته است:

من به خود سرگشته عالم نیم دوران چرخ
رشته‌ای کرده مرا از ضعف تابم می‌دهد

در مثال فوق صرف نظر از مفهوم دوپهلوی سرگشته، دوران نیز در دو معنی چرخیدن و روزگار به کار رفته است.

نه من مقید آن سرو گل‌عذارم و بس
هوای او همه دارند من ندارم و بس

ایهام در عبارت «من ندارم و بس» است.

چه عجب میل تواز سادگی مردم چشم
تو بلایی چه شناسند تو را مردم غافل

ایهام در لفظ مردم است.

غم لعلش که در دل می نهفتم فاش خواهد شد
فضولی جان من آمد به لب تا کی نگه دارم

جان در معنی حیات و در معنی غم لعل یار، که چون جان عزیز است، به کار رفته است.

نیست ملک سلطنت را اعتباری پیش ما
شاهبازا نیم صید مختصر کم کرده ایم

شاهبازان یکی در معنی جمع شاهباز (مرغ شکاری است) و دیگر در معنی کسی که شاهان را به بازی می گیرد.

می کنم ناله چو بر زلف گره می بندی
می کند کوتهی عمر درازم، چه کنم؟

عمر دراز هم در معنی دوران بلند زندگی است و هم گیسوی بلند یار که چون عمر عزیز است و بر اثر بسته شدن کوتاه می گردد.

بیش و کم زمانه بر ما برابر است
ما غصه زیاد و غم کم نمی خوریم

غصه کم و زیاد را خوردن به معنی نگران بودن از امور مادی است. اما در مصراع

فوق می‌تواند در این معنی نیز استفاده شود که ما غصه فراوان و غم اندک در دل نداریم که در عین حال تناقضی دارد که ایجاد شگفتی و لذت می‌کند.

گنج وفای گلرخان دارد طلسم نیستی
تا کی به امید وفا اندیشه باطل کنم

اندیشه باطل در عین حال که به معنی فکر بیهوده است به معنی تدبیر شکستن و باطل کردن طلسم نیز هست.

تشبیه کرده‌ایم به بالاش سرورا
عمری است سر ز شرم به بالا نمی‌کنیم

کلمه بالا ایهام دارد. زیرا هم این معنی از آن درک می‌شود که به بالای یار نظر نمی‌کنیم و هم اینکه از خجلت سر را بالا نمی‌گیریم.

صنعت توسیم

این است که اساس قافیه بر حروف نام ممدوح استوار گردد. مثل مورد زیر که نام ممدوح سلیمان بوده و شاعر قافیه را بر حرف نون قرار داده است:

بر آن آئینه زیبی بست بر خود بکر نظم من
که هرکس دید حسن صورت او ماند حیرانش
انیس القلب کردم نام این محبوب و می‌خواهم
که هر ساعت دهم در بزم اهل فهم جولانش
میسرکن که شمع محفل اهل نظر گردد
ندارم بیش از این در پرده تضییع پنهانش

تا آنجا که می‌گوید:

به امیدی که در عالم ستانی و جهان گیری
رسد تأثیر فتح از دولت سلطان سلیمان

مراعات النظیر

آوردن کلماتی است که از نظر معنی یا نوع نظیر یکدیگر باشند:

به شمع وصل چو پروانه میل سوختم هست
اگر فراق گذارد که بال و پر بگشایم
شمع و پروانه و بال و پر و سوختن را نظیر آورده است.

بازار دهر را همه بر هم زدیم نیست
جز باده جوهری که بیارزد به نقد هوش

بازار و جوهر و نقد و ارزیدن نظیر است.

چه خوش باغی است عالم پرگل و سوسن چه سود اما
گلش بوی تغیر سوسنش رنگ عدم دارد

باغ و گل و سوسن نظیر است.

ندیم روضه انسم چو بلبلان هوایی
هوای دیدن این باغ و این بهار ندارم

روضه و بلبل و باغ و بهار نظیر است.

با که بنمایم متاع خویش در بازار دهر
جوهر اسرار معنی را خریداری نماند

بازار و متاع و جوهر و خریدار نظیر است.

صنعت تقابل

آوردن کلماتی به تقابل یکدیگر است.

مثال:

چاکها دارد گریبانم فضولی همچو گل
بسکه هر دم می خلد بر سینه‌ام خار دگر

گل و خار مقابل هم است.

پای در کویت ز سر کردم که تا ناید دگر
در زمین بوسی گریبان را حسد بز دامنم

پای و سر تقابل دارد.

سزدگر سر نهد، بر پای مژگان مردم چشمم
که بگشاده است درهای بلا در عشق بر رویم

سر و پا تقابل دارد.

تنسيق صفات

آوردن چند صفت به دنبال یکدیگر که یک یا چند موضوع را وصف کند:

ایا سردار صاحب عدل صائب رأی صافی دل
که دریای صفات موج‌های بی‌کران دارد

* * *

اهل ایمان را خیال و ذکر و فکر و مدح او
روح پرور، راحت‌افزا، کام‌ده، نشأت‌رسان
سرور سردار صدر و سید نوع بشر
مرکز قطب و مدار نقطه دور زمان

سیاقه‌الاعداد

آن است که شاعر کلمات منفردی به کار برد و آنها را جداگانه یا با هم وصف کند.

دیده خلق از عدل و داد و لطف و جودت آنچه دید
مردمک از چشم چشم از سر سر از تن تن ز جان
رعد و برق و ابر و باران را به حکمش انقیاد
آب و خاک و باد و آتش را ز بهرش اقتران

مواردی از تعقید و تنافر حروف در آثار فضولی

فضولی با همه دقتی که در روانی و استحکام بیان خود داشته است گاه به جهت تلاش در مضمون‌یابی از جاده صواب لغزیده است. برای مثال توجه کنید که پشت سر هم آمدن دو کلمه (نم) و (نماند) در مصراع اول شعر زیر و آوردن دو (چون) پی‌درپی چطور به زیبایی شعر صدمه زده است:

نم‌نماند از تاب‌خورشید رخت در خاک‌ها
چون نگرید چون بگرید دیده نمناک ما

و تشبیه زلف به عقرب در بیت زیر چقدر ناخوش افتاده است:

دلِ بیخود درون سینه دارد فکر زلفینت
به سان مرده‌ای کش مونس قبرند عقرب‌ها

بویژه که کلمات (قبرند عقرب) به دنبال یکدیگر گونه‌ای تنافر حروف به دست می‌دهد و صوت نامطبوعی در گوش ایجاد می‌کند و از اینها گذشته تشبیه دل عاشق به قبر مرده و به کار بردن کلمه قبر در غزلی عاشقانه مجموعاً بی سلیقه‌گی است. از موارد دیگر تنافر حروف و عدم سلامت عبارت (گشت رشک) در بیت زیر است.

فکندی عکس در می‌گشت رشکم زانکه می‌ترسم
نهی لب بر لب ساغر رسانی بر لب لب‌ها

علاوه بر این جای تردید است که به جای (حسادت کردم) از عبارت (رشکم گشت) بتوان استفاده کرد. در بیت زیر شاعر کلمات چه و چون را سه بار پی در پی به کار برده است.

نه از عارست گر آن مه نیارد بر زبان ما را
چه گوید چون پیرسد، نیست چون نام و نشان ما را

همچنین مصرع دوم بیت زیر از نظر نحوی ضعیف است:

ترک ذوق عاشقی کردم فضولی بعد از این
نی مرا ذوقی است دنیا را نه از دنیا مرا

در بیت زیر شاعر در تلاش برای مضمونیابی به سست‌گویی رسیده است:

مرا بر چشم پر خون جمع گشته نیست پیکانت
در گنجینه لعلیست با آهن برآوردم
شاعر اشک خود را به لعل و چشمان خود را به گنجینه لعل که به آهن خدنگ یار
درش محکم شده تشبیه می کند و مجموعاً زیبا از کار در نیامده است. همچنین در
بیت زیر تصویر دلخراش و غیر شاعرانه ای ساخته که نامطبوع است:

به پنبه های جراحی نهن چراست تنم
چو نیست رسم که باشد شهید را کفنی

رگه های سبک هندی در شعر فضولی

همان طور که گفتیم فضولی در حدود صد سال پیش از پیدایش مکتبی که به سبک هندی معروف شد ظهور کرد با اینهمه در آثار او به مضمون ها و مضمون یابی هایی بر می خوریم که بی شباهت به مضامین سبک هندی نیست.^۱ البته خود همین سبک هندی شامل چنان طیف وسیعی است که بی گمان نمی توان برای آن حدود دقیقی وضع کرد. شاعران آن نیز هر یک برای خود مکتبی دارند که با مکتب بسیاری از شاعران دیگر همین سبک متفاوت است. شاید بتوان گفت ریشه های سبک هندی ابتدا در شعر سخن پرداز سحرآفرین شروان، خاقانی (فوت ۵۹۵) بوجود آمد. چنانکه دیوان او سرشار از انواع ویژگی های برجسته ای است که بعدها به سبک هندی معروف گردید و همین ماده است که در شعر حافظ به لطافتی شگفت انگیز جای گرفته و در مواردی اساس کار او را تشکیل داده است. با مطالعه در آثار معاصران فضولی و شاعران پیش از او می توان گفت که گاه مضامینی شبیه به مضمون های سبک هندی در دیوان سلمان ساوجی نیز یافت می شود و در فصل فضولی و شاعران دیگر به این می پردازیم. بسیاری از مضامین فضولی را بعد از او در شعر شعرای نامدار مکتب اصفهان یا سبک هندی می بینیم (← تأثیر پذیری صائب از فضولی) در حقیقت می توان فضولی را از بانیان سبک هندی شمرد. نویسنده و منتقد

۱ - مشرف، مریم. محمد فضولی (مقاله) در فصلنامه هستی زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۷۷.

معاصر تقی پورنامداریان در این زمینه چنین می‌نویسد:

«آنچه در غزل‌های فضولی جلب نظر می‌کند تصویرها و مضمون‌های ظریف و موجزی است که صرف‌نظر از زیبایی و جذابیت آنها، قدرت تخیل فضولی را در کشف ظرایف و دقایق ارتباط میان اشیاء نشان می‌دهد. این تصویرها و شیوه‌ی بانی آنها یادآور حال و هوای سبک مشهور به هندی در شعر فضولی است که در این زمان در حال رونق گرفتن است و حدود صدسال بعد به وسیله‌ی صائب که صدسال بعد از تولد فضولی متولد شده به اوج کمال می‌رسد و بنابراین، فضولی را نیز باید از جمله پایه‌گذاران سبک هندی شمرد».^۱

اسلوب معادله

پیش از اینکه به ذکر نمونه‌های «هندی‌وار» فضولی بپردازیم، چند خطی در مورد «اسلوب معادله» که در بسیاری از ابیات او مراعات شده است توضیح می‌دهیم. دکتر شفیعی کدکنی در این باره می‌گوید:

«تمثیل در معنی دقیق آن که محور خصایص سبک هندی است می‌تواند در شکل معادله‌ی دو جمله مورد بررسی قرار گیرد و تقریباً مجموعه‌ی آنچه متأخرین بدان تشبیه تمثیل اطلاق کرده‌اند معادله‌ای است که به لحاظ نوعی شباهت میان دو سوی بیت - دو مصراع - وجود دارد و شاعر در مصراع اول چیزی می‌گوید و در مصراع دوم چیزی دیگر اما دو سوی این معادله از رهگذر شباهت قابل تبدیل به یکدیگرند و شاید برای جلوگیری از اشتباه بتوان آن را اسلوب معادله خواند تا آنچه را که قدما تمثیل یا تشبیه تمثیل خوانده‌اند از قلمرو تعریف جدا کنیم».^۲

این شیوه مورد توجه منتقدان دیگر نیز بوده است و از آن به مقابله‌ی امر محسوس با امر معقول و مقابله‌ی تجربه‌ی فردی با تجربه‌ی همگانی تعبیر شده است: «شاعر سبک هندی در پی آن است که امری معقول و تجربه‌ی فردی را در برابر امری

۱ - پورنامداریان، تقی، غزل‌های فارسی فضولی (مقاله) در ایران‌شناخت شماره ۵، تهران ۱۳۷۶، ص ۵۰.

۲ - محمدرضا شفیعی کدکنی / صورخیال در شعر فارسی آگاه / ۱۳۵۸ / صفحه ۸۴.

محسوس و تجربه‌ای همگانی قرار دهد، تا مخاطب با مشاهده و درکِ دومیِ اولی را دریابد...^۱. در این حالت شاعر «تناظری» میان ذهنیت خود و جهان خارج برقرار می‌کند و می‌کوشد تا برای آنچه در ذهن دارد نظیری در عالم خارج بیابد به‌طوری که آن را چون آینه‌ای در برابر ذهنیت خود قرار دهد و بازتاب این را در آن مشاهده کند. این کار با دقت در روابط اشیا و پدیده‌های عالم خارج میسر می‌شود و شاعر در این حالت شعبده‌بازی است که بیشتر در بند نمایش قدرت خویش و به اعجاب درآوردن خواننده است تا ایجاد تأثرات عاطفی^۲. این شیوه شاعری در دیوان فضولی زیاد به چشم می‌خورد و منشأ خلق مضمون‌هایی شده که مطالعه آن به‌ویژه برای علاقمندان این سبک خالی از لطف نیست.

اینک تعدادی از تکبیت‌های فضولی را که به مضامین سبک هندی شبیه است مطرح می‌کنیم و سپس مجموعه ابیاتی را که وی در دو مضمون اشک و حباب ساخته است و از دیوان وی استخراج شده اضافه می‌کنیم. در ابیات زیر موارد اسلوب معادله با علامت [*] مشخص شده است.

* هر کجا افتاده‌ام افکنده فرشی زیر من

نیست در روی زمین جز سایه غمخواری مرا

* * *

شمع هم می‌گیرد از بی‌همنشینی روز غم

نی همین کشته است درد بی‌کسی تنها مرا

* * *

* ز باد تند، ناصح! موج دریا بیش می‌گردد

چه سود از کثرت پندت دل پر اضطرابم را

* * *

۱ - پورنامداریان، همانجا ص ۵۳.

۲ - پورنامداریان، تقی، خانه‌ام ابری است، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۲۰.

به خود تا چند خندی ای صدف بگشا دهن زین پس
به دور گوهر اشکم مزن از دانه دُر دم

* * *

کرد مستغنی ز فرش خاک و چتر آسمان
در بساط شوق، ذوق بی سرو پایی مرا

* * *

* می کشم از دل خدنگش را وزو خون می چکد
همدمی نشست پهلویم که گریان برنخواست

* * *

* تأثیر تو بر من در صد ذوق گشاده است
هر زخم دهانی است مرا بهر دعایت

* * *

نیست شبِ نیم گانجُم از رَشکِ دُر دندان تو
قطره قطره آب می گردد ز گردون می چکد

* * *

قطره اشک مرا رنگ گل از داغ دل است
لاله رنگ از اثر تاب سهیل است عقیق

* * *

به گردون سیل اشکم می رسد هاله میند ای مه
که کس در رهگذار سیل خونی خانه کم گیرد

* * *

* کشم بر پرده های چشم تر نقش دهانش را
که گیرد نقش خاتم خوبتر کاغذ چو نم گیرد

* * *

* به مقصد راه کم جواز رکوع ای زاهد گمره
که بسیار آزمودم تیر کج کم بر نشان افتد

من به خود سرگشته عالم نیم دوران چرخ
رشته‌ای کرده مرا از ضعف تا بم می‌دهد

* * *

دلم گم گشت و قدم شد دوتا در دست غم ماندم
به چاک سینه همچون خاتمی کز وی نگین افتاد

* * *

دکتر تقی پورنامداریان در مورد پیوند تناظری در بعضی از این ابیات
شرحی دارد که عیناً نقل می‌کنیم:

بعضی از تصویرهایی که عنصر سایه در آن به کار رفته است، هم از نظر شیوه بیان، و هم ظرافت مضمون جذاب‌ترند، و می‌توان آنها را از نمونه‌های بارز سبک هندی شمرد. شاعر که مثل سایه‌ای بر خاک راه معشوق افتاده است، از بخت خود می‌خواهد که مدد کند تا معشوقش چون آفتابش بیاید و او را از خاک بردارد. در اینجا همان پیوند تقابلی یا تناظری میان امری معقول یا تجربه‌ای فردی و امری محسوس یا تجربه‌ای همگانی که از خصوصیات سبک هندی است، همراه با ایجاز خاص آن مشاهده می‌شود «وقتی آفتاب بتابد، سایه که بر روی زمین است از روی زمین محو می‌شود» (این «محو شدن» را شاعر با «بلندشدن» و «برداشته شدن» معادل گرفته است) این امر محسوسی است که در شمار تجارب آشنا و همگانی است. «شاعر نیز بر خاک راه معشوق چون سایه‌ای خوار افتاده است. اگر معشوق بیاید، عاشق از خواری و افتادگی بیرون می‌آید. برمی‌خیزد و به نشاط درمی‌آید.» این امر معقولی است که تجربه عاشق است و همگانی نیست به همین سبب می‌توان آن را امری معقول • شمرد به این معنی که تنها با احوال عاطفی و تجربه فردی شاعر ارتباط دارد. شاعر میان این دو امر معقول و محسوس که متناظر و متقابلند یعنی می‌توان آن دو را مثل شیء و تصویر شیء در آینه در برابر هم قرار داد، پیوندی در طول یک بیت برقرار می‌کند:

چو سایه بر رهش افتاده‌ام کاری کن ای طالع

که آید آفتاب من مرا از خاک بردارد

سایه در واقع تقلید ذات با شخص است و از خود ثباتی ندارد. وجود آن بستگی به وجود شخص یا ذات دارد. اهل تقلید هم از خود ثبات و استقلال رأی ندارند. پیوند میان این دو امر معقول و محسوس در شعر فضولی چنین بیان شده است:

اهل تقلید ندارند ثباتی در ذات

صدق این واقعه از سایه خود کن تحقیق

همانجا، ص ۴۴۴

شاعر سبک هندی در پی آن است که امری معقول و تجربه‌ای فردی را در برابر امری محسوس و تجربه‌ای همگانی قرار دهد تا مخاطب با مشاهده و درک دومی، اولی را دریابد. شاعر هیچ غمخواری جز سایه خود ندارد. زیرا هر جا می‌نشیند تنها سایه اوست که گویی از راه غمخواری فرش وجود خود را زیر او می‌گسترده. گاهی این دو امر معقول و محسوس چنان می‌آمیزند که تفکیک آنها به صورت دو گزاره مستقل دشوار است و احتیاج به توضیح دارد. اما توجه شاعر به دو امر معقول و محسوس دریافتنی است. مثلاً فرش گسترده سایه بر زمین و نشستن هر کس بر روی سایه خود و تنها بودن و غمخواری نداشتن شاعر. از پیوند این دو امر است که تصویر زیر پدید می‌آید:

هر کجا افتاده‌ام افکنده فرشی زیر من

نیست در روی زمین جز سایه غمخواری مرا

همانجا، ص ۲۶۲

گاهی این مضمون‌ها ظریف‌تر و موجزتر می‌شود: هرگاه که سایه شاعر با شاعر، در کوی معشوق گذر می‌کند، برای آنکه مبادا شاعر از این غیرت و حسد که دیگری هم به معشوق او نظر کرده است، بمیرد، سایه سر از خاک بر نمی‌دارد:

از رشک تا بمیرم سر برنداشت از خاک
هر گه که سایه با من در کوی او گذر کرد

دیوان، ص ۳۸۵

با توجه به این چند نمونه مضمون‌ها و تصاویری که شاعر با عنصر «سایه» ساخته است، می‌توان دامنهٔ تصویرها و مضامین متنوع و متعددی را که در غزل‌های فضولی آمده است، حدس زد. این تعدد و تنوع در مضمون‌سازی و تصویرپردازی در سبک هندی ناشی از نظرگاه خاص او به شعر و وضع روحی و ذهنی خاص اوست. شاعری که بر او، معنی غالب است و یا عاطفه و هدف مستقیم و اصلی او بیان آن اندیشه و یا عاطفه است، آنچه را در بیرون از ذهن اوست، از طبیعت و زندگی و میراث فرهنگی، به منزلهٔ ابزار و مصالحی می‌شمارد برای بیان و تصویر و تجسم معنی یا عاطفه‌ای که بر او غلبه دارد. به همین سبب، آن مصالح را تنها برای آن به کار می‌برد که معنی یا عاطفه‌ای را که بر او غلبه دارد به گونه‌ای بیان کند که در خواننده نفوذ کند و او را تحت تأثیر قرار دهد. اما، دلمشغولی شاعر سبک هندی، تنها آن است که بتواند پیوندی تازه میان دو امر که اغلب یکی محسوس و یکی معقول است، پیدا کند. بنابراین، تمام توانایی ذهنی او در این جهت بسیج می‌شود که بتواند امری معقول برای امری محسوس یا امری محسوس برای امری معقول پیدا کند. بنابراین، در شعر سبک هندی، هم ممکن است معنی مقدم و برانگیزندهٔ شعر باشد، و هم ممکن است طبیعت یا آنچه بیرون از شعر است، مقدم و برانگیزنده باشد. طبیعی است که در هر یک از این دو حالت اگر شاعر نتواند پیوند میان دو امر را برقرار کند و مضمون و تصویری مطلوب بسازد، آن معقول یا محسوس را رها می‌کند و از خیر شعر می‌گذرد؛ چون آنچه اهمیت دارد، برقرار این پیوند است، نه معنایی که باید بیان شود و یا طبیعتی که باید وصف شود. آنچه نیت اصلی شاعر سبک هندی در ارتباط با مخاطب است، به شگفتی انداختن اوست. هر چیزی غیر از این، فرعی و ذهنی و از جمله فواید ضمنی و از پیش نسنجیده است. مثلاً «اشک خونین از چشم آمدن» می‌تواند موضوعی باشد که خیال شاعر را برای ایجاد یک مضمون به خود مشغول کند و سرانجام به بیت و مضمونی از این دست منجر گردد:

پاکشیدن از چشمه چشمم ز بیم فتنه خواب
کین گذرگه مردم خونریز را سرمنزول است

دیوان فضولی، ص ۳۱۴

به دشواری می توان گفت که انگیزه ابتدایی و اصلی پدید آمدن این بیت کدام یک
از مفاهیم زیر بوده است:

خواب به چشم شاعر نیامدن

اشک خونین از چشم آمدن

بعید می نماید سبب ساز اصلی این بیت، مفهوم بی خوابی شاعر از فراق یا جفای معشوق باشد. چون چنین حالی مجال این همه تأمل نمی دهد تا شاعر چنین تصویری بسازد. می توان تصور کرد هر دو مفهوم مایه اشتغال فکری شاعر شده است: گریستن یا اشک خونین در فراق معشوق ریختن و در نتیجه خواب به چشم نیامدن. اینکه در اثر گریستن خواب به چشم نمی آید، تجربه ای مفهوم و همگانی است. اگر به جای گریستن تصویر اغراق آمیز اشک خونین ریختن را که کنایه از شدت گریستن است، به کار ببریم اگر چه تجربه ای واقعی نیست اما همان مفهوم به شدت گریستن را می رساند. اما کلمه «خون» و قطره های خون مجالی برای باریک اندیشی شاعر به وجود می آورد: اگر مردم خونریز در جایی منزل داشته باشند، خون ریختن هم در آنجا طبیعی است که باشد. اگر کسی در چنان منزلی فرود آید، بیم درگیری و جنگ با مردم خونریز هم طبیعی است. از چشم قطره های خون (اشک خونین) فرو می ریزد، پس، در آنجا لابد مردم خونریز منزل دارند. پس همان طور که کسی از بیم جنگ و درگیری وارد مکانی که مردم خونریز منزل دارند، نمی شود، خواب هم وارد چشمی که قطره های ریزان اشک خونین دلالت بر وجود مردم خونریز (ایهام به مردمک چشم) در آنجا دارد نمی شود. بنابراین باز شاعر پیوندی میان دو امر فردی و همگانی کشف می کند که از قیاس دو امر متناظر حاصل می شود و به منزله نتیجه قیاس است. بیت بر مبنای نتیجه قیاس ساخته می شود:

۱. از چشم شاعر در فراق معشوق قطره های اشک خونین می ریزد.

۲. جایی که خونریزی باشد جای مردم خونریز است.

۳. پس در چشمی که از آن اشک خونین بریزد، نیز لابد مردم خونریز منزل دارند.

۴. کسی در جایی که منزل مردم خونریز باشد از بیم فتنه و خونریزی وارد

نمی‌شود.

۵. پس خواب هم از بیم فتنه وارد چشمی که اشک خونین بریزد، نمی‌شود.^۱

اینک به بعضی از مضمون‌سازی‌های خاص فضولی توجه کنید.

با آینه

هر که ندارد دلی چو آینه زاهن

در رخ تو تاب یک نگاه ندارد

* * *

آئینه را ز غیرت دیدن نمی‌توانم

خود را چو بر خدنگ مژگان او سپر کرد

* * *

در آینه چو عکسم بر صورتم نظر کرد

بر دیده‌تر من او نیز دیده تر کرد

* * *

آئینه نیست چون من در رسم عشق‌بازی

گر دور شد ز یاری او را ز دل به در کرد

* * *

مقابل داشت خود را عکس در آئینه با رویت

چه بی شرمی است این یارب! به بند آهین افتد

* * *

ز رشک او کدورت‌ها است ای آئینه در طبعیت

دل خود صاف کن تا بهره‌ای یابی ز دیدارش

* * *

با اشک

پا کرده ز سرآید هر دم به سرکویت
طفل است دُرِ اشکم، اما ادبی دارد

* * *

مکن ای دیده روان سوی درش سیل سرشک
گر تو را از ره آن سرو غباریست غرض

* * *

نیست بیهوده گر اندوخته‌ام گوهر اشک
بهر تشریف تو ترتیب نثاری است غرض

* * *

سرشکم قطره قطره ز آتش دل محو می‌گردد
دریغ از خرمن عمرم که دانه دانه می‌سوزد

* * *

قطره اشک مرا خوار مبین ای زاهد
حذر ای مورچه زین قطره که بحری است عمیق

* * *

قطره اشک مرا رنگ گل از داغ دل است
لاله رنگ از اثر تاب سهیل است عقیق

* * *

بست برپای من از اشک، غمت سلسله‌ای
باز در عشق عجب سلسله‌ای برپا شد

* * *

بر سر هزار سنگ رسد هر زمان مرا
گویا که ریخت از نم اشکم بنای چرخ

* * *

نه حباب است که پیدا ز سرشک ما شد
اشک را آبله از سیر به پا پیدا شد

چنانکه در صفحات پیش اشاره شد فضولی اساساً به مضمون‌یابی متمایل بوده و این ویژگی در پاره‌ای از اشعارش مقدم بر هیجان روحی و عاطفه شاعرانه قرار گرفته است. تلاش برای یافتن مضمون‌های دقیق و باریک سیلان طبیعی حس و عاطفه را مسدود می‌کند و حالتی از تکلف به شعر می‌بخشد و شاید به همین دلیل فضولی از سوی برخی از منتقدان به «عدم صمیمیت» متهم شده است: «این گونه مضامین و تصویرها هر چند تازگی دارد، و دلیل بر قدرت تحلیل شاعر است، اما بر عدم صمیمیت عاطفی گوینده نیز دلالت دارد. چرا که اندیشیدن و تأمل برای کشف این ظرایف و بعد گنجاندن آن در طول بسته یک بیت یا مصراع، لازمه‌اش از کف رفتن حال و هوای روحی ناشی از عشق و اشتغال خاطر به کشف مضامین باریک و شگفت‌انگیز است و نه گرفتاری در شور و هیجان عاشقانه. به همین سبب است که خواننده این شعرها نیز عاطفه‌ای شورانگیز را تجربه نمی‌کند و در کشف ظرایف مضمون غرق می‌شود، و در نهایت اعجابی از باریک‌اندیشی شاعر به او دست می‌دهد».^۱

تردید نیست که تفکر به جریان احساس لطمه می‌زند و درست است که اندیشیدگی شعر مانع فوران عاطفی شاعر است. در عین حال نمی‌توان از یاد برد که تلاش برای درک مضمون، به شرط اینکه تعقید آن خیلی زیاد نباشد، لذت حاصل از خواندن شعر را افزایش می‌دهد و به ملاحظت شعر می‌افزاید و نمی‌توان مضمون‌یابی صرف را دلیلی بر عدم صمیمیت شاعر گرفت، زیرا در این حالت تنها بر ارزش احساسی شعر تکیه کرده، ارزش‌های دیگر آن را نادیده گرفته‌ایم. جریان تفکر اگر چه به بعد عاطفی و طبیعی شعر لطمه می‌زند ولی در عین حال خود می‌تواند مجالی باشد برای بروز ارزش‌های دیگری که اگر در نوع و ژانر خود سنجیده شود، کمتر از ارزش احساسی نیست. اگر در اشعار شورانگیز، شاعر همصدایی خواننده را

۱ - پورنامداریان، تقی، غزل‌های فارسی فضولی، در منبع پیشگفته، ص ۵۱.

می‌طلبد و او را به شور می‌آورد، در احساس او شریک می‌شود و او را در تجربه احساسی و عاطفی خود شریک می‌گرداند، در اشعار مضمونی شاعر خواننده را چون حریفی چیره به یک بازی روباروی می‌طلبد و او را به آوردگاهی ملایم فرا می‌خواند. آوردگاهی که قرارگرفتن در آن و تلاش برای غلبه بر پیچ‌وخم‌های آن مسلماً خالی از لطف نیست. در این حالت شاعر خواننده را در مکاشفه خود شریک می‌گرداند و او را در آنچه که بر خود وی درباره روابط و مناسبات پدیده‌های عالم خارج کشف شده سهیم می‌گرداند و به نوعی دیگر خواننده را در تجربه خود مشارکت می‌دهد. در اوایل قرن بیستم، الیاس گیب در کتاب تاریخ شعر عثمانی، اشعار فضولی را مورد بررسی قرار داده است. او در مورد «صمیمیت» در اشعار فضولی اظهارنظری دارد که ذکر آن بی‌مناسبت نیست. وی می‌نویسد:

«چنانکه بارها یادآور شده‌ام شخصیت او (فضولی) به عنوان شاعر بسیار رقیق و لطیف است. لحنی لطیف و در عین حال پرشور در آثار او موج می‌زند. آثاری که حتی مصنوع‌ترین آنها ما را از احساس صمیمیت خاصی که دارد متأثر می‌سازد».^۱

گیب در مقاله خود به پیچیدگی بعضی از مضمون‌های فضولی اشاره می‌کند و آن را تأثیر بلاغت شرقی و ایرانی می‌شمرد (بدون اینکه در این باره توضیح بیشتری بدهد). او در مورد پیچیدگی و تأثیر آن در صمیمیت شعر او چنین می‌نویسد: «حتی میان شاعران ترک به ندرت کسی را می‌توان یافت که آثارش از لحاظ مصنوع بودن به پایه بعضی اشعار فضولی برسد و یا تشبیهاتی چنین غریب و مضمون‌هایی تا این حد پیچیده به کار برده باشد ولی آنچه از همه عجیب‌تر است، این است که علی‌رغم همه این موارد شعر او شعر است و علی‌رغم دخالت آشکار آگاهی و لذتی که آشکارا در ایجاد مضامین غریب و خیال‌های پیچیده و تصاویر بعید احساس می‌کرده است، هرگز با خواندن اشعارش ذره‌ای احساس عدم صمیمیت نمی‌کنیم و صدق و صفای قلبی او کاملاً محسوس است».^۲

1 - Gibb, J.W. Elius, *A History of Othoman Poetry*, 1900-1909, vol, III, p. 78.

2 - Gibb, *ibid.* p. 79.

تمثیلات فضولی

تمثیل در شعر فضولی در چهار شاخه عمده تقسیم شده است: تمثیل در حوزه تشبیهات (تشبیه تمثیل) قصص و تمثیلات داستانی، اسلوب معادله و مثل سائر. ما تشبیهات تمثیل را در فصل تشبیه مفصلاً به بحث گذاردیم. درباره تمثیلات داستانی نیز در فصل تمثیلات و اشارات قرآنی توضیحات کافی داده شده است. اسلوب معادله و پیوند تناظری در فصل گذشته مورد بحث قرار گرفت و اینک به چهارمین شاخه تمثیل در شعر فضولی یعنی مَثَل‌ها می‌پردازیم:

مَثَل‌ها در شعر فضولی

- روی سیاهی، روی سیاه شدن:

روی چشم من سیه کز دیدن بی اختیار
از تو می‌سازد مرا در سرنگاهی منفعل

- کار به جایی کشیدن

غیر از کشیدن ستمت نیست کار ما
بنگر که کار ما ز تو آخر کجا کشید

- پای در گل ماندن،

گفتم از گریه فضولی پای در گل ماند گفت
اینچنین بهتر که نتواند به کوی من رسید

- در به دری:

در روم در خانه‌ای بندم درش را چون حباب
تا به کی چون باد، دوران در به در دارد مرا

- پامال کردن:

خواهم زخون من شود هر قطره‌ای جانی که من
یک یک دم خون ریختن پامال آن قاتل کنم

- دست به دامن شدن، دست در دامن زدن:

کرد فکر نَسَقِ مُلک و زد از بهر مدد
دست در دامن سر دفتر اعیان امم

- به گرد رسیدن:

به راه دوست ندیدم غباری از تن خاکی
چه سرعت است که خود هم به گرد خود نرسیدم

- جنیدن رگ:

عدل را زین حرکت‌ها رگ غیرت جنید
ملتفت گشت به تعظیم امور عالم

- تکیه به آب کردن / سد راه شدن

مخالفان تو تکیه بر آب می‌کردند
که سد راه شود سد راه ایشان شد

- روندیدن:

عمری است روی دل ز نکوئی ندیده‌ام
از بخت مدتی است که روئی ندیده‌ام

- جان به لب آمدن:

غم لعلش که در دل می نهفتم فاش خواهد شد
فضولی جان من آمد به لب تا کی نگه دارم

هزل در آثار فضولی

محمد فضولی برخلاف حزن و اندوهی که در آثارش موج می زند، روحیه طنز و مطایبه داشت. عهدهی بغدادی در تذکره خود راجع به وی می گوید که مرد خوش صحبت و خوش مشربی بوده است. شوخ طبعی در جای جای آثار او به چشم می خورد و گاه رنگ بی پروا و شجاعانه ای به خود می گیرد.

اگر به من نبود پادشاه را لطفی
نمی کنم گله کانهم نشان شفقت او است
ز ضعف قالب من آگه است می داند
که بار فاقد سبک تر ز بار منت او است

طنز در در آثار وی گاهی رنگ انکار و عصیان دارد و شیرینی خاصی پیدا می کند. مثلاً در هجو عقل چنین گفته است:

عقل را هر لحظه تکلیفی است بر من در جهان
بی تکلف با عجب دیوانه ای همخانه ام

در هجو شیخ چنین می گوید:

بر دل زار من آزار جوانان کم نیست
توهم از طعنه بسیار مرنجان ای شیخ

(← فضولی و زاهدان ریاکار)

وی در مورد تخلص خود نیز در مقدمه دیوان فارسیش مطایبه ای دارد و ضمن

دلایل چندی که برای انتخاب این تخلص برمی شمرد می گوید: چون من در همه علوم و فنون عصر دست درازی می کردم این نام را بر خود گذاشتم:

«مرا... همیشه در مباحثه عقلیه دست تعرض در گریبان احکام مختلفه حکما است و در مسائل نقلیه داعیه اعتبار اصول اختلاف فقها است... اگر چه این روش نشانه کمال فضولی است، نشانه کال^۱ فضولی است.»

از هجویات جالب فضولی شکایتنامه ای است که در اعتراض به قطع شدن مستمریش به جلالزاده نشانجی پاشای^۲ بغداد نوشته است. مستمری که برای وی تعیین شده از محل زوائد اوقاف است و شاعر در قطعه نظم و نثر شیرینی اظهار می دارد که با آن همه دزدی و فساد و مال مردم خوری که بر دستگاه اوقاف حاکم است دیگر زوائدی برای یک شاعر فقیر و شریف باقی نمی ماند و مرتبه چنین شاعری در چنان نظامی حتی از مرتبه چهارپایان و گاو و گوساله هم کمتر است. (← شرح آثار).

نمونه هجو در شکایتنامه

«... اگر لفظ زوائد دن غرض بواپسه که وظایف خدام و رواتب ارباب تقاعد و اخراجات علیق الدواب و علف عوامل و مایحتاج حفر و بنای بنده یه بر فائده حقیر استعداد تقدم و استحقاق دعواسن قیلورکن... و بیوردم که من بعد رتبه اقتدارین و پایه اعتبارین جمیع گدا لردن بلکه بهائم دن وطاشدن و طپراقدن اخس و ادنی بیلتر (... که بعد از این حد و منزلت خود را از تمام گداهای بدبخت و حیوانات وحوش و حتی از سنگ و خاک و خاشاک هم کمتر و پایین تر بدانند...)»

و در اینجا است که به کنایه حکم شاه را به ازدهای بیداد تشبیه کرده است:

حاش لله کیم قناعت گنجک مشتاقنه
اژدر بیداد اوله طغرای حکم پادشاه

۱ - کال: مقام

۲ - خزانه دار

(منظور از شاه سلطان سلیمان خان قانونی است).

از نکات جالب دیگری که فضولی به زبان طنز مطرح کرده است ایراداتی است که به شعرا می‌گیرند. شاعر اگر مضمون دیگران را به کار برد، می‌گویند چرا از آن دیگران است و اگر چیزی بگوید که تا آن وقت کسی نگفته، می‌گویند چرا از خودت در آورده‌ای!

«عجب حالی است که گفته را جهت آنکه گفته‌اند نباید تصرف نمود و نگفته را جهت آنکه نگفته‌اند...!»^۱

سبک نثر فضولی

نثر فضولی چنان که معمول و مرسوم نگارش آن دوران است، متکلف و مصنوع است، ولی این امر مختص به محمد فضولی نیست بلکه سبک زمان او است و نثر او را نیز در ترازوی زمان و سنن ادبی عصر خودش باید سنجید.

آرین‌پور در کتاب از صبا تا نیما در مورد سبک نثر قرن دهم چنین می‌نویسد: «نثر فارسی از صفا و سادگی و خلوص دور شده صنایع لفظی بردوش نثر فارسی سنگینی می‌کند... نثر این دوره که دنباله ادوار گذشته است چنان پیچیده و پرتکلف و با کنایات و استعارات و مرادفات و تشبیهات فراوان و عبارت‌پردازی‌های سنگین و خسته‌کننده و لغات غلیظه عربی مملو است که زبان اصلی فارسی را تحت الشعاع قرار داده و فهم مطلب را حتی برای دیران و نویسندگان صاحب‌قلم سخت دشوار ساخته است.»^۲

نثر فضولی نیز ناچار پیرو سبک و سنت زمان خود بود و اگر چه در بعضی از قطعات نثر خود چون شکایت‌نامه ترکی و کتاب نظم و نثر (رند و زاهد) به شیوه‌ای انقلابی رسوم زمانه را تا آنجا که ممکن بوده زیر پا گذارده و به زبان طبیعی نزدیک شده است ولی به طور کلی شیوه نگارش فضولی در نثر متکلف است و گرم و گیرایی اشعارش را ندارد.

۱- د. ف. صفحه ۱۰.

۲- از صبا تا نیما / یحیی آرین‌پور، انتشارات فرانکلین / ۱۳۵۷ / صفحه ۴۵ و ۴۴.

نمونه‌ای از نثر فضولی:

«هر آینه بهترین کلامی که طوطی ناطقه را در شکرستان شوق و ذوق آن رغبت تکلم می‌افزاید زمزمه ذکر متکلمی است که ناظم قدرتش صور ملک و مضمون معانی ملکوت سلسله آفرینش را به لطافتی و نزاکتی نظم داده که نظر بازان عالم صورت در مطالعه حسن عبارتش به بحر تحیر فتاده‌اند... و در نهانخانه غیب از جواهر معارف خزاین غیر محصوره ابداع نموده و از انقلاب حروف به هر خزانه‌ای کلیدی اختراع فرموده که متصل به هر کلیدی خزانه‌ای را گشایند...»^۱.

نمونه‌ای از نثر در کتاب رند و زاهد

«آدم علیه السلام که عارف علم اسماء بود، چون عصیان خود را موصوف ساخت بدین وسیله پرده از چهره شاهدان غفران برانداخت». در قسمتی دیگر، هنگامی که رند و زاهد از خانه شیطان دیدار می‌کنند رند می‌گوید «... ای زاهد... چه حکمت است که خدا با وجود قدرت خانه دشمن خود معمور گذارد...».

پاره‌ای ملاحظات دستوری در کار فضولی

* حذف حرف اضافه (به)

نمی‌ارزد امید گنج بیم زهر ثعبانش (که در اصل بوده (به) بیم زهر ثعبانش).

* حذف حرف اضافه (در)

از خلجتی که دیده عرق کرده آن بحث (یعنی در آن (درهنگام) بحث از شرم عرق کرده است).

* حذف حرف ربط (که)

چند منعم کنی از عشق جوانان ای شیخ
نیستم طفل فرییم بود آسان ای شیخ
(نیستم طفل که فرییم بود آسان).

* مطابقه صفت و موصوف از لحاظ جمع بودن

سه موالید و دو کون و هشت خلد و ده عقول
چار طبع و شش جهت هفت اختر و نه آسمان

در مثال فوق با عبارت سه موالید و ده عقول روبه‌رو می‌شویم. شاعر موصوف را با صفت عددی در جمع بودن مطابقه داده، هر دو را جمع آورده است.
* کاربرد پسوند در مقام ادات تشبیه (← فصل تشبیه).

* حذف فعل بدون قرینه

چنان امید دارم کانچنان من هم شوم از تو
که از محمود فردوسی و سلطان ویس سلمان را

در مثال بالا از نظر دستوری ایرادی دیده می‌شود. در حالی که اگر جملات به

شکل زیر تنظیم می‌شد حذف فعل جمله دوم به قرینه بود و این اشکال پیش نمی‌آمد:

چنان امید دارم کانچنان من را رسد از تو
که از محمود فردوسی و هم از وِس سلمان را

یعنی امیدوارم آن‌چنان صله‌های گرانی که از این شاهان به آن دو شاعر رسید از تو هم به من برسد.
* حذف تنوین و قافیه قراردادن آن در قوافی الفی (رک). قافیه‌شناسی اشعار، ص ۲۱).

عبارات عربی

صرف نظر از لغات رایج عربی در زبان فارسی در شعر فضولی آیات و احادیث و جملات دعائی کوتاه و ملمعاتی به زبان عربی دیده می‌شود در زیر چند نمونه از ملمعات فضولی را بررسی می‌کنیم:

همانا که بهر تو گفته است جامی

ایا خیر قولی فیا شرقائل

معنی عبارت عربی: چه خوش است گفتار من و ناپسند است گوینده‌اش.

قصیده ۲ بیت ۵۷ د. ف

گلرخا نوش لباسیم برا سر و قدا

مابدا قبلک مافیک من الحسن بدا

غزل ۳۸ صفحه ۲۸۳، د. ف

معنی عربی هرگز پیش از تو آنچه که در تو از حسن صفت آشکار است، پیدا نبود.

من نه اینم که دهم غیر تو را در دل ره
اگره الشرک فلا شرک ربی احدا

معنی هرگز جز تو کسی را معبود قرار نخواهم داد چرا که شرک را زشت می‌شمارم و
کسی را بر خدا شریک نخواهم گرفت.

ذوق عشقت که ز روز ازل همره بود
طاب لی یجعلہ اللہ رفیقی ابدا

غزل ۳۸

معنی: ذوق عشق تو برایم دلپذیر است، به امید آنکه خدا آن را رفیق همیشگی من
قرار دهد.

در ره عشق بتان بود تردد دشوار
کیف لا احمد من سهل امری و هدا

غزل ۳۸

معنی: در ره عشق بتان تردد دشوار بود چگونه کسی را که راه را بر من آسان گرداند و
هدایت‌م کرد ثنا نگویم.

به هر کسی پی حسن معاش روی منه
فولّ وجه لمن ترجع الیه امور

معنی: برای بهتر شدن زندگی خود از هر کسی خواهش مکن بلکه از کسی خواهش
کن که همه کارها به سوی او باز می‌گردد.

یا من علت برتبه رتبة النجف
تو در شاهواری و خاک نجف صدف

ای کسی که جایگاه نجف از بزرگی تو بزرگی یافته است، تو چون مرواریدی درشتی که در صدف نجف قرار گرفته است. غزل ۳۱ صفحه ۱۵۹

ضاعف الله لك القدر لنا في الايام
فتح الله بك الباب لنا في الامال

امید آن دارم که خداوند ارج و منزلت تو را در روزگار افزایش دهد تا به ما نیز نصیبی از آن برسد و در آروها را بر ما به وسیله تو بگشاید. صفحه ۷۱۰

تلمیحات قرآنی

با وجود خلقت انسی ملک محتاج او است
در حقیقت بین مگو کین نشئه در آب و گل است

صفحه ۱۵۳، د. ف

اشاره است به آیات زیر:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ. فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ
سوره ۳۸ آیات ۷۱ تا ۷۴

آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریگار بشری هستم از گل و چون او را تمام کردم از روح خود در او دمیدم. در برابر او به سجده بیفتید. پس همه فرشتگان سجده کردند، مگر ابلیس که تکبر کرد و از کافران بود.

خدا را از ظهور خلقت اشیا توئی مقصد
نبی را در حریم قرب او ادنی تویی محرم

فضولی، صفحه ۱۴۹، د. ف

اشاره است به آیات زیر:

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ. وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ. ثُمَّ دَنَىٰ قَتَدَلَىٰ. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ. فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ. أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ. (سوره ۵۳ آیات ۴ تا ۱۲)

این (قرآن) نیست مگر وحیی که (بر او) می شود. او را (فرشته ای) نیرومند پیاموخت که خداوند توانایی و خلقت استوار است و همو در افق اعلی بود. پس به پیامبر نزدیک و نزدیکتر شد به قدر دو کمان یا نزدیکتر. پس وحی آورد به بنده خدا آنچه او وحی کرد. دل تکذیب نکرد آنچه را که دید. آیا در آنچه دیده با او مشاجره می کنید؟

نمونه هایی از بکاربردن عبارت او ادنی در شعر شاعران دیگر:

ای قاب قوس مرتبت وان دولت با مکرمت
کس نیست شاهها محرمت در قرب (او ادنی) بیا

مولوی

آدم دم از گل نازده کو کوس ما و وحی زده
بر اوج او ادنی زده منجوق رایات دنی

خواجو

چون بساط قرب او از قاب قوسین افکنند
رایت اقبال او بر موج او ادنی زنند

عراقی

خیز و بیستی چند بنویس و به خدمت بر بخوان
تا ز حسن الاستماع قرب او ادنی دهد

جمال الدین اصفهانی

کاف و نون

آن کاف و نون که اصل وجودست خلق را
کاف کمال و نون نوال محمد است

فضولی

منظور لفظ کن است که ابتدای آفرینش است و در آیات قرآنی چندی به کار رفته است:

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

چون چیزی را مقدر کند بدان می‌گوید باش، پس می‌شود.

۴۰/۶۸، ۱۹/۳۵، ۳/۴۷، ۲/۱۱۷

خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. (۳/۵۸)

او را از خاک آفرید، آنگاه او را گفت: باش، پس شد.

وَيَوْمَ يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۶/۷۳)

و روزی بگوید باش پس می‌شود.

نمونه لفظ کن در شعر چند شاعر دیگر:

ای هر چه رمیده و آرمیده

در کن فیکون تو آفریده

نظامی

بادیه خونخوار بینی از عدم سوی وجود

بر خطاب کن همه لبیک گو بهر امان

مولوی

محمد نیز کو مقصود کن بود

شب معراج سلطان از سخن بود

الهی نامه

اشاره به معراج:

تو بودی صاحب معراج را مونس چه غم دارد

کسی کو را چراغ ره تو باشی در شب مظلم

(فضولی) قصیده ۲۸ صفحه ۱۴۹ از مدح حضرت علی

اشاره است به آیه زیر:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى

الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱۷/۱)
به نام خداوند بخشنده مهربان، پاکی آنکس راست که بنده خویش را از
مسجد الحرام، شبانه به مسجد الاقصی برد، که گرداگرد آن را برکت دادیم تا آیات
خودمان را به او بنماییم، بی گمان او شنوای بینا است.

شبی بر نشست از فلک برگذشت
به تمکین و جاه از ملک برگذشت
چنان گرم در تیه قربت براند
که بر سدره جبریل از او باز ماند

سعدی

عصیان آدم:

پناه آورد بر قرب جوارش تا طفیل او
به جنت بار یابد رانده چوب عصا آدم

منظور از چوب عصا، عصیان آدم است که موجب بیرون راندن او از بهشت شد:
يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ
فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ. فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا
وَقَالَ مَانِهَاتُكُمْ رُبُّكُمْ عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.
وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّيَهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ سَوْآتُهُمَا وَ
طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ
وَأَقُلْتُ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ. (۷/۱۹-۲۲)

و ای آدم تو و زنت در بهشت ساکن شوید و هر چه خواستید بخورید و به این
درخت نزدیک مشوید که آنگاه از ستمکاران باشید. پس شیطان آن دو را وسوسه
کرد تا آنچه از شرمگاه‌های آن دو بر آنها پوشیده بود بر ایشان آشکار کند و گفت:
پروردگارتان شما دوتن را از این درخت باز نداشته مگر اینکه (نخواست شما) دو
فرشته شوید یا جاودان بمانید و سوگند خورد که به راستی من خیرخواه شما هستم.

پس آن دو را به فریب فرود آورد و چون آن دو شروع به خوردن کردند شرمگاه‌های آن دو برایشان پدیدار آمد و خواستند که از برگ‌های بهشت آن را بپوشانند و پروردگارشان آن دو را آواز داد که آیا شما را از این درخت نهی نکردم و به شما نگفتم که شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟

جایی که برق عصیان بر آدم صفی زد
ما را چگونه زبید دعوی بی‌گناهی

(حافظ)

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم

(حافظ)

اگر دام گناه آن دل رحیم است
گناه آدمی رسمی قدیم است

(نظامی)

نوح:

چو صندوق فرارش زورقی با نوح پیدا کرد
ز طوفان حوادث بر دلش بنشست گرد غم

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ. (۲۹/۱۴)

همانا که نوح را بر قومش فرستادیم و او میان آنان هزار سال بماند مگر پنجاه سال پس طوفان آنان را فرا گرفت که از ستمکاران بودند.

دین و ملت نی و بر جان نقش حکمت دوختن
نوح و کشتی نی و بر جان عشق طوفان داشتن

سنایی

ذکر نوح و کشتی و طوفان تن
ذکر کنعان و سر از خط تافتن

مولوی

موسی:

به اعجاز نبوت می شکافد بحر را موسی
ولی پیش تو حکم قطره دارد باوجود یم

فضولی، قصیده ۲۸

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ. وَ
أَزْلَقْنَاهُمْ الْآخِرِينَ. وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ. ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخِرِينَ (سوره ۲۶ آیه
۶۳ تا ۶۶).

پس به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا بزن و (دریا) شکافته شد و هر
پاره‌ای چون کوه بزرگ نمود و نزدیک آوردیم آنجا دیگران را و رهایی دادیم موسی
را و هر که با او بود همگی را، سپس دیگران را غرق کردیم.

اشاره به سلیمان (نبی):

تویی بر انس و جن از یمن قرب مصطفی حاکم
تو را زبید سلیمانی که داری آنچنان خاتم

قصیده ۲۸

وَوَرِثَ سُلَيْمُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ
هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ. وَحُشِرَ لِسُلَيْمٍ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
(۱۷ و ۲۷/۱۶)

و سلیمان از داود میراث برد و گفت: ای مردم ما را سخن گفتن مرغان آموختند و
از هر چیزی به ما دادند بی‌گمان این همان فضل آشکار است و گرد آمدند برای
سلیمان لشکریان او از دیو و آدمی و مرغان و آنها را (از پراکندگی) باز می داشتند.

باز سلیمان رسید دیو و پری جمع شد
بر همه شأن عرضه کرد خاتم منشور خویش

(مولوی)

اشاره به کوثر:

سروری کز بهر بزم افزودن ملک از ازل
ساغر همت زدست ساقی کوثر کشید

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ. (۱۰۸/۱)

شراب الهی:

وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (۷۶/۲۱)
و پروردگارشان آنها را از شراب پاک بنوشاند

فضولی:

می ده که گیرد خرد نور از او
نه آن می که گردد خرد دور از او
می ده کزو شرع گیرد نظام
نه آن می که در شرع باشد حرام
ز ساقی به ارشاد پیر مغان
چو جامی گرفتم من ناتوان
از آن جام دل نشأة شوق یافت
فرح بر فرح ذوق بر ذوق یافت
در معرفت بر رخم باز شد
دل خالیم میخزن راز شد...

ابیات بالا از ساقی نامه فضولی بود و اینک دو بیت از مولوی:

سقاہم می دهد ساغر پیایی
به تو ای ساقی ابرار از این سو

سقاہم ربہم گاهی کند دیوانه را عاقل
گهی باشد که عاقل را کند دیوانه ای ساقی

اشاره به مریم و نخل:

فضولی در وصف قلم جعفرییک گوید:

راست زانگونه که در بی کسی از بهر غذا
رطب از نخل به تحریک فشاند مریم

اشاره است به آیه

و هَزَى إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (سورة ۱۹، آیه ۲۵)

شفابخشی عیسی:

فضولی:

دم جان بخش او جان می دهد صد چون مسیحا را
بدین اقرار دارد زنده گر باشد مسیحا هم
وَأُبْرِئِ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ... (سورة ۳، آیه ۴۹)
و کور مادرزاد و پیس را شفا می بخشم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم.

مولوی:

این دم عیسی به لطف عمر ابد می دهد
عمر ابد تازه کرد در دم عمر قدیر

حافظ:

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
کشت ما را و دم عیسی مریم با او است

اشاره به ابولهب:

به علم او است معاصی جهالت بوجهل
به نور او است مقارن شرار بولهبی

مأخوذ از آیه زیر است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ. مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ.
سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ. وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ. (سوره
۱۱۱، آیات ۵-۱)

بنام خداوند بخشنده مهربان. هلاک باد دو دست بولهب و هلاک باد. نه مال او به
وی سودی رساند نه آنچه به دست آورده بود. به زودی درآید به آتشی زبانه کش و زن
او هیزم کش آن آتش باشد و در گردن او ریشمانی باشد از لیف خرما.
اشاره به بوجهل ← ابوجهل در فصل لغات

اشاره به یوسف:

مرد باید تا نیازارد ز خود معشوق را
بهر یوسف در زلیخا رأفت یعقوب نیست

وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (سوره
۱۲، آیه ۸۴)

و یعقوب از ایشان روگردانید و گفت ای دریغ بر یوسف و دو چشمش از اندوه سپید
گشت در حالی که او خشم خویش را نگاه می داشت.

اشاره داود:

کسی که نام خوشش ورد بود و دور نبود
هسنوز معجز داود و گفت وگوی زبور
و سَحَرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَالِ يُسَبِّحُنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (سوره ۲۱، آیه ۷۹)
و با داود کوه‌ها را مسخر کردیم که تسبیح گویند و پرندگان را و ما انجام‌دهنده آن بودیم.

آیات و احادیث

به شهر علم نبی چون علی است در چه عجب
ز جبرئیل گر او را ز حاجبان در است
فضولی، قصیده ۲۴ ب ۴۸
هستی در مدینه علم نبی ولی
آن در که هست نه فلکش خاک آستان
قصیده ۲۵ ب ۴۷

اشاره دارد به حدیث نبوی:
أَنَا دَارُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا (من خانه دانشم و علی در آن خانه است).

در نماز از داد سائل را نگین نبود عجب
اهل حق را هر چه در دست است نذر سائل است

اشاره به آیه زیر است:
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.
شأن نزول آیه:

مربوط به حادثه‌ای است که در دوران حیات حضرت علی پیش آمد. آن حضرت در رکوع دوم نماز ظهر خویش بودند که سائلی پیش آمد و چیزی خواست. حضرت انگشتی گرانبها با خود داشتند که آن را به سائل دادند و این آیه در آن زمان نازل گردید و اشاره آن به حضرت علی است.

شهرتی دارد که چون می‌رفت از دنیا رسول
گفت بهر حفظ دین مستخلف من عترت است

اشاره است به حدیث نبوی:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِترَتِي.»

معنای واژه‌ها

ایکار	بامداد، اول روز، مقابل عشی
أَجُور	اجرت‌ها
أَخَف	(ا خ ف ف) (ع) نعت تفضیلی از خفیف، سبک‌تر، خفیف‌تر،
أَدَهَم	از اعلام اسب
أَزْدَر	اژدرها، مار بزرگ
استحمال	بار برداشتن، خواستن: من ندارم به چنین محنت و غم استحمال (فضولی)
اصلاب	جمع صُلب، پشت‌ها، استخوان پشت که محل نطفه مرد است و از اصلاب مراد آباء و اجداد است.
أَطْوَار	جمع طور، حالت‌ها، کیفیت‌ها عاشقی رونق از اطوار من حیران گرفت (فضولی)
اولوالابصار	صاحبان بصیرت
انگیس	شکلی از اشکال رمل
تَحَسَّر	دریغ خوردن، افسوس و پشیمانی
ثَمَن	ارزش، نرخ
ثَمین	قیمتی
جود	بخشش و جوانمردی
جَوْلَان یا جَوْلَان	گشتن، گردیدن، تاختن
خُلَّت	دوستی

دُلْدُل	خنگ پیغمبر که به روایت شیعیان آن حضرت آن را به حضرت علی بخشید.
	به میدان ولایت چون به جولان آوری دلدل
	بگردت کی رسد صد همجو ابراهیم را ادهم (فضولی)
دبور	باد غربی
رِجَس	پلیدی، گناه
رَوَاحِل	چِ راحله، ستوران بارکش
ریاض	چِ روضه، باغ‌ها
سُبْحه	دعا، ذکر
سُلَم	نردبان، پلکان
سُم	شکاف
	مثال: چو کوس عدل زده در حجاز و در بغداد
	نموده طایر دولت ز طاق کسری سُم (فضولی)
سَمی	عالی، بلندمرتبه
سِنین	چِ سَنه، سال‌ها
سواد	سیاهی، خال دل، رونوشت
	از جان به دود دل غم خالت برون نرفت
	وزدیده این سواد به سیلاب خون نرفت (فضولی)
شیم	جمع شیمه، خلق‌ها، عادت‌ها، طبیعت‌ها
صحیفه	نامه، کتاب، مصحف
صریر	فریاد کردن، آواز قلم به وقت نوشتن
عصفور	گنجشک
عمیم	تام و تمام
قَرَن	همدست، نظیر، جمع اقران
قصور	جمع قصر
قندیل	از اصل یونانی (کانودلا)، چراغ

صنوبر، کاج	کاز
لکه‌ای که در صورت انسان پدید آید	کَلَف
اجرت گرفته، مزد گرفته	مأجور
کینه‌ورز، دشمن	مُبْغِض
آینه	مرآت
جزا دهنده نیکی و بدی، پاداش دهنده	مُجَازِی
گرم شده	محرور
تعبیرکننده	مُعَبِّر
مؤنث معمور	معموره
تاریک شده، تاریک	مظلم
راه پیدا و گشاده	مِنْهَاج
پناهگاه، جای پناه	مَلَاذ
واجب کردن / شدن، متهم کردن / شدن	مَلَزَم
مؤنث ناهی، بازدارنده	ناهیه
نظم واحد، ترتیب امور	نَسَق
ج نقطه	نُقْط
پاس افزار	نعال
رمیدن، دور شدن، رمیدگی	نُفُور
تلقین‌کننده، الهام‌کننده	ملهم
ج مهلکه، جای‌های هلاکت، بیابانها	مهالک
هلالی شکل، دو تا، به حال سجده	مهلل
مثال: چنان کن نصییم که گردم به یادت	
زمانی مسیح زمانی مهلل (فضولی)	
سوگند	یمین

بررسی تطبیقی شعر فضولی و شاعران دیگر

در مورد تأثیرپذیری فضولی از شاعران دیگر سخنان گوناگون بسیار است. گروهی او را مبدع و مبتکر صرف می‌دانند و گروهی مقلد محض. به عنوان مثال الیاس گیب، خاورشناس معروف می‌نویسد: «او (فضولی) مرد بزرگی است که نبوغ او را می‌توان منحصر به فرد و برترین خواند. او با آن قدرت تأثیر خارق‌العاده و سخن پرشورش توانست بر بلاغتِ محافظه‌کارانه و غیربویای شرقی غلبه کند. شاعری بی‌بدیل در مرتبه‌ای که نه کسی پیش از او بوده و نه پس از او»^۱. مسلماً این بیان احساساتی و مبالغه‌آمیز که از ویژگی‌های گیب است نمی‌تواند در معیارهای علمی نقد مورد قبول قرار گیرد. همو در جای دیگر می‌نویسد: «فضولی الهام از هیچ شاعری نگرفته، نه ترک، نه فارس، بلکه او تنها ملهم از ندای قلب خود بوده و از نبوغ فردی خود پیروی کرده است»^۲. ولی آیا هیچ شاعری هست که تنها از ندای قلب خود پیروی کرده باشد و از دل سنت ادبی پیش از خود سر بر نیاورده باشد؟ نگاهی به دیوان فارسی و ترکی فضولی نشان می‌دهد که او با همه دقتی که در پرهیز از توارد شعر شاعران دیگر در آثار خود داشته، به شدت از دیگر شاعران ایرانی متأثر بوده است. در عین حال قضاوت‌هایی از این دست هم هست که می‌گویند: «کار اساسی او (فضولی) آن است که وزن‌ها، قالب‌ها، ترکیب‌ها، مضمون‌ها و معنی‌های شعر فارسی را از راه ترجمه و یا به عین عبارت در ترکی به کار برده و با این استفاده از ادب فارسی، شعر نوزاد ترکی آذربایجانی را حیات بخشیده است»^۳.

در این فصل به معرفی تعدادی از شاعران معاصر فضولی و شاعرانی که اندکی پیش یا پس از وی زندگی کرده‌اند پرداخته، سروده‌های آنان را با اشعار فضولی به‌طور اجمالی مقایسه می‌کنیم. هدف ما از این مقایسه بیشتر نشان دادن سبک ادبی در قرن دهم و اسلوب و سنن شعری‌ای است که فضولی در میان آن می‌زیست و از آن متأثر بود، نه مطرح کردن سرقات شعر. طبیعی است شعری که در یک عصر

1 - Gibb, ibid, p70.

2 - ibid, 79.

۳ - صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج پنجم، ص ۹۶۵.

زندگی کرده‌اند نمی‌توانند به‌طور کامل از تأثیرات شعر هم برکنار بمانند. این شباهت‌ها گاه در زمینه وزن و قالب است، گاه مضامین و گاه هر دو. شعرای مورد مطالعه ما تعدادی از شعرای قلمرو عثمانی و هند را نیز شامل می‌شوند. در این مقایسه منبع اشعار فضولی همه جا دیوان اشعار فارسی او (تصحیح مازی اوغلی) و منبع شعر سایر شعرا نیز دیوان آنها بوده که در ذیل اشعارشان ذکر شده است. شعری که نامی از آنها در این فصل برده شده به قرار زیرند: جامی، سپاجی، خاقانی، حافظ، سعدی، خیالی بخاری، نظامی، نوائی، سنایی، مولوی، صائب، عرفی، بابافغانی، حبیبی و محمود باکی (باقی)، خیام، خیالی، وحشی که بدیهی است رعایت ترتیب تاریخی آنها برای منظوری که در اینجا وجود دارد لازم نیست. در مواردی نیز دیدگاه‌های فضولی در مورد این شعرا به بحث گذاشته شده و در علل آن کند و کاوی صورت گرفته است.

جامی

فضولی در صفحات ۳۰، ۳۱ و ۳۷ دیوان فارسی خود از جامی نام برده و پیداست که به شعرا توجه داشته به‌ویژه با آن محبوبیتی که جامی در زمان خود یافته بود و عزتی که در دربار عثمانی برایش قائل بودند توجه فضولی به شعر او عجیب نمی‌نماید. فضولی قصیده «انیس القلب» را چنانکه خود تصریح کرده به استقبال و «نظیرگویی» جلاءالروح جامی سروده است. البته همانطور که در بخش قصاید گفتیم اصل این قصیده در «بحرالابرار» خاقانی است. (← قصاید / ۱).

اینک به پاره‌ای از مشابیه‌ها که در قصیده جامی و فضولی هست اشاره می‌کنیم:

جامی:

ز هر سو کامدی‌کسری در ایوان ساختی منزل
بیا کامروز کسری بینی از هر سو در ایوانش

فضولی:

سرایوان بکیوان می‌کشد کسری نمی‌داند
که خاک کسری عصریست هر خشتی در ایوانش

جامی:

جلاءالروح کردم نام این چون هیچ مرآتی
ندارد از جلا چاره چو سازد تیره دورانش

فضولی:

انیس القلب کردم نام این محبوب و می خواهم
که هر ساعت دهم در بزم اهل فهم جولانش

و اشعار دیگر:

جامی:

وقت پیر رهبر ما خوش که در شبهای تار
از می روشن به کنج خانقه دارد چراغ

فضولی:

زاهدا میخانه هم از آتش می روشن است
نی همین خلوت سرای خانقه دارد چراغ

جامی:

ساقی ما رخ نمود ای شمع بنشین گوشه‌ای
زانکه این بزم از فروغ صبحگه دارد چراغ

فضولی:

شمع را دامن کش ای فانوس بنشان گوشه‌ای
کامشب از مه طلعتی دارد شبستانم چراغ

اکنون دو غزل را که در یک وزن و ردیف و قافیه توسط جامی و فضولی سروده
شده مقایسه می‌کنیم.

جامی:

ای خرم از هوای رخت نوبهار عشق
در هر دلی ز تازه گلت خار خار عشق

هر چند سرخوشی ز می حسن یاد کن
ما را که جان رسید به لب در خمار عشق
محمل همین به سینه ویران ما گشاد
هر کاروان غم که رسید از دیار عشق
گر کوهکن ز پای در آید چه جای طعن
والله که کوه پست شود زیر بار عشق
هر گه خدنگ غمزه گشایی ز شست ناز
باشد همای سدره فروتر شکار عشق
فرقی میان زاهد و عابد نهاده اند
این خوش به عشق کار بود وان به کار عشق
جامی مدار رنجه دل از کار عاقبت
حالی به نقد خوش گذران روزگار عشق

فضولی:

یارست فارغ از من و من بی قرار عشق
کار منست ناله و اینست کار عشق
نو عاشقم سزد که دل چاک من بود
اول گلی که می شکفت از بهار عشق
ای دل بپا که وامق و مجنون گذشته اند
برخاسته است خار و خس از رهگذار عشق
دردا که هست دلبر من طفل و پیش او
نی هست قدر عاشق و نه اعتبار عشق
گلها اگر دمد ز سر خاک تربتم
باشد هنوز در دل من خار خار عشق
در دهر نیست روز خوش و روزگار خوش
الا که روز عاشقی و روزگار عشق

رسوا کنون نگشت فضولی ز عشق یار
هرگز نبوده اینکه نبودست یار عشق

مقایسه جامی و فضولی

چنانکه قبلاً یادآور شدیم سبک فضولی را باید ادامه منطقی سبک جامی دانست. جامی و فضولی هیچ یک ذاتاً ماح نبودند. اگر چه در دیوان هر دو به نام بسیاری از بزرگان کشوری برمی خوریم و بسیاری از آثار خود را به شاهان تقدیم داشته اند. ولی تنها گوشه ای از مضمون های شعر آنان را مدح تشکیل می دهد و از این لحاظ با شاعری چون سلمان که تقریباً تمام دیوانش مدح است متفاوت هستند.

گذشته از این فضولی و جامی هر دو به نکات عرفانی و تعلیمات خانقاهی توجه داشته اند و هر کدام قصاید و غزلیاتی در این گونه امور ساخته و پرداخته اند. عشق و شوریدگی مضمون اصلی غزلیات هر دو شاعر است. با این تفاوت که حزن و اندوه بی حد فضولی، غربت و شکسته دلی او در شعر جامی نیست. دلیل آن هم روشن است، جامی شاعری بوده که در دوران حیاتش محبوب خاص و عام گشته، پیر و جوان و شاه و گدا دوستش می داشته اند و حتی شاهان کشورهای دیگر برای جلب دوستی او تلاش ها می کردند و صله ها می دادند، که در تاریخ و تذکره ها معروف شده است. او هرگز نه نگرانی مالی داشته، نه طعم فقر و تنهایی را چشیده است. اما فضولی از تمام اینها محروم بوده، مردم عراق فهم سخن او نمی کردند و قدر او سال ها پس از مرگش شناخته شد. عمری را در فقر و فاقه گذرانید و با کج فهمی های مردمی عامی که به قتل و غارت شاهان زورگو و تعصبات دینی خو گرفته بودند و با همان ارزش ها بار آمده بودند، دست به گریبان بود و به قول خودش نه در میان صاحبان ثروت منزلتی داشت نه در میان عوام راحتی.

به علاوه میراث اندوه مهاجرت را نیز که به هر حال به دوش می کشیده باید در بیان نوستالژیک او مؤثر دانست. زیرا هر چند خود وی در عراق تولد یافت و تا پایان عمر همانجا زیست اما در هر حال از موطن اصلی خود دور افتاده بود، و تا پایان عمر نیز این بیگانگی را میان خود و مردم بغداد احساس می کرد و اگر عشق علی (ع) نبود

هر آینه از آن دیار به جای دیگری می‌رفت. اما شباهت دیگر فضولی و جامی عشق بی‌پایان آن دو نسبت به حضرت محمد (ص) است که هر دو شاعر اشعار و غزلیات آبداری در نعت آن حضرت سروده‌اند و در دواوین آنها موجود است. از نظر زبانی نیز شعر فضولی و جامی به هم نزدیک است. هر دو با وجود احاطه بر موضوعات گوناگون علمی، از تفاخر و فضل‌فروشی در اشعار خودخوداری کرده‌اند و زبانی بی‌پیرایه و صاف و عاری از زوائد بی‌حد و حصر برگزیده‌اند. خود جامی آرایه‌ها و صنایع شعری را به خال تشبیه می‌کند که یکی دوتای آن باعث افزون شدن حسن چهره است ولی اگر زیاد شد صورت را زشت و سیاه می‌گرداند و زیبایی طبیعی را پنهان می‌دارد. فضولی نیز چنین روشی داشت و با همه توجهش به ایهام حافظ‌گونه، فطرت شعرش یک لایه و هموار و دور از پیچیدگی زیاد است. البته نوعی علاقه به مضمون‌سازی در شعر فضولی دیده می‌شود که در جامی نمی‌بینیم این مضمون‌سازی‌ها پاره‌ای از ابیات فضولی را در ردیف شعرای سبک هندی قرار می‌دهد (← رگه‌های سبک هندی در شعر فضولی). در عوض دیوان جامی از لحاظ اوزان متنوع‌تر و شاداب‌تر است. در دیوان جامی اوزان طربناک مختلف می‌بینیم که شعر فضولی تقریباً فاقد است. (← وزن‌شناسی اشعار فضولی).

اینک با مقایسه دو غزل دیگر از این دو شاعر که در یک وزن و هر دو با ردیف دشوار «بحث» سروده شده این بحث را به پایان می‌بریم.

جامی:

در بزم ما که می‌رود از نقل و جام بحث
ای محتسب مکن ز حلال و حرام بحث
زان زلف و رخ که موجب دور تسلسل است
باشد میان اهل نظر صبح و شام بحث
منعم کنی ز رخ که بگو ترک بحث وصل
تا منع وارد است نگردد تمام بحث
با زاهد فسرده مگو شرح سر عشق
از نکته‌های خاص مکن پیش عام بحث

زان ماجرا که باده فرو ریخت از لب
هر دم رود میان صراحی و جام بحث
از لعل تو است این همه غوغای ما بلی
از می رود به مجلس مستان مدام بحث
جامی حدیث لعل لبش گو اگر کند
با منطق تو طوطی شیرین کلام بحث

و اینک غزل فضولی:

با عارض تو شمع کشیدی زبان بحث
وز گرمیش گرفته زبان در میان بحث
گفتند غنچه با دهند بحث می کند
معلوم می شود هنر او زمان بحث
دی دم زد از دهان تو ذره که نیست باد
ما را از او نبود اگر چه گمان بحث
آنی که با عذار تو گل کرده بحث لیک
از خجلتی که دیده عرق کرده آن بحث
مه خورده تیر رشک ز حسن تو بر جگر
با ابرویت هلال شکسته کمان بحث
بحث است کار چشم و دلم بهر تیغ تو
خون است در میانه ایشان نشان بحث

منبع: کلیات جامی، شمس بریلوی / انتشارات هدایت، ۱۳۶۲. فضولی همان.

سلمان ساوجی

یکی از نامداران قرن هشتم سلمان ساوجی (وفات ۷۸۹) شاعر مدیحه سرای
دربار ایلخانان و جلایریان است. فضولی در صفحه ۶۵ و ۱۳۱ دیوان خود از او نام
برده است:

یکبار در قصیده نهم خود به ممدوح می‌گوید:

چنین امیدوارم کان چنان من هم شوم از تو
که از محمود فردوسی و سلطان ویس^۱ سلمان را
(در مورد این بیت نگاه کنید به ص ۱۶۳)

و بار دیگر در قصیده ۲۶ می‌گوید:

در عراق عرب امروز منم سلمان را
به صفای سخن و حسن فصاحت ثانی

واقعیت این است که سلمان در همان شهر فضولی یعنی بغداد، که در روزگاران قبل از فضولی محل حکومت شاهان جلایر بود آوازه زیادی داشته و فضولی اشعار او را به دقت خوانده بوده است. بسیاری از مضامین آنها به یکدیگر نزدیک است. قصیده ۳۳ فضولی از نظر وزن و قافیه با قصیده‌ای که در صفحه ۵۸۸ دیوان سلمان ساوجی آمده و در مدح سلطان اویس سروده شده یکی است. علاوه بر این قصیده چهلیم فضولی که در مدح حضرت علی است لامیه‌ای است که از لحاظ وزن و قافیه با قصیده‌ای از سلمان ساوجی که در مدح سلطان اویس سروده یکی است. زبان این دو قصیده به قدری به یکدیگر نزدیک است که اگر ابیات آن را زیر هم بیاوریم خواننده تصور خواهد کرد که سراینده دو قصیده یک نفر است. مثلاً به ابیات زیر که یک در میان از سلمان و فضولی است توجه کنید:

فضولی:

تابعان را داده فیض رأفت او سروری
سرکشان را کرده دست صولت او پایمال

۱ - منظور سلطان اویس پس شیخ حسن جلایر است که سلمان ساوجی بسیار به او نزدیک و در سفر و حضر همراه او بود. اویس جوان ظاهراً به خوش ذوقی و خوبی‌رویی معروف بوده است.

سلمان:

در هر آن مجلس که قدر او مشرف کرده صدر
آسمان همچون هلال افتاده در صف نعال

فضولی:

بسکه از دریا گرفتی گوهر و پر ساختی
رفت از دست کرم دامن حفظ اعتدال

سلمان:

چون زمین از آسمان از تو جهان خواهد عطا
چون هلال از آفتاب از تو خرد جوید کمال

فضولی:

آنکه صیت جود عالمگیر او چون خاک هند
بر سلاطین کرد عالم را سیاه از انفعال

سلمان:

دایه جود تو را دریا و کان باشد رفیع
سایه چتر تو را خورشید و ماه آمد عیال

مسلماً زبان سلمان در ترصیع و موازنه قوی تر است.

سرقات:

اگر چه نمی توان هر تواردی را در سرقات گنجانند و این نام را بر آن نهاد، به چند
مورد از مشابهت هایی که از مقایسه اشعار سلمان و فضولی به دست آمده توجه کنید:

سلمان:

باد از آن در کف آبست به زندان حباب
که به عهد تو بر ابکار چمن پرده دراست

فضولی:

آب اگر حبس هوا کرد به زندان حباب
سبب آن بود که می کرد هوا پرده دری

ق ۱۹

همچنین این مورد از مضمون سازی را که دو شاعر با آینه کرده اند با هم مقایسه کنید:
سلمان:

مرا ز آینه سخت روی سخت آید
که در برابر روی تو روی بنماید

فضولی:

مقابل داشت خود را عکس در آئینه با رویت
چه بی شرمی است این یارب به بند آهین افتد

و نیز ابیات دیگری از فضولی که او با همین مضمون ساخته:
هر که ندارد دلی چو آینه زاهن
در رخ تو تاب یک نگاه ندارد
آئینه را ز غیرت دیدن نمی توانم
خود را چو بر خدنگ مژگان او سپر کرد
و نیز این ابیات در مضمونی دیگر:

سلمان:

همت عاشق بلند افتاده است اما چه سود
چون قبای عمر کوتاهست بر بالای عشق

فضولی:

قد کشیدی دیده را تاب تماشایت نماند
خلعت نور نظر بر قامت کوتاه شد

سلمان:

از خیالت نشود مردم چشم خالی
لائق صحبت تو مردم هرجایی نیست

فضولی:

سرور را همچو قدت شیوه رعنائی نیست
اینقدر هست که او مثل تو هرجایی نیست

دیوان سلمان ساوجی / با مقدمه تفضلی / به اهتمام منصور مشفق / صفی علی
شاه، تهران / ۱۳۶۷. فضولی، همان.

با حافظ

این نکته بسیار مهمی است که فضولی نسبت به حافظ دچار نوعی حب و بغض و احساسی دوگانه بوده است. از یک سو باید گفت بیشترین کسی که بر سبک و اندیشه فضولی اثر گذاشته حافظ بوده است. بخصوص در زمینه ایهام اگر چه بیان سحرآفرین حافظ بی رقیب است اما فضولی بدو اقتدای بسیار جسته از خوان کرمش بهره‌ها برده است. اما شگفت این است که فضولی هیچ جا از او تحسینی نکرده و حتی یک دو چا از وی به بدی یاد کرده است. زیرا این تصور غلط در ذهن فضولی وجود داشت که حافظ مشعشی بوده است. البته ما نمی‌توانیم به تحقیق معلوم کنیم که چرا و چطور فکر مشعشی بودن حافظ در سر فضولی افتاده و منشأ این خطا کدام است اما همینقدر می‌دانیم که دو چا حافظ را در دیوانش در کنار بلوای فرقه مشعشی یاد کرده و محکوم نموده است. (← کتاب حاضر، ص ۷۹).

به احتمال زیاد این را باید به شرایط اجتماعی بسیار خاصی که فضولی در آن می‌زیست نسبت داد. ما نمی‌توانیم این نکته را از یاد ببریم که رفتار دربار عثمانی و مفتیان آن دیار نیز نسبت به حافظ تا همین حد تناقض‌آمیز بوده است.

در کشوری که زیباترین چاپ‌ها و شرح‌ها و دواوین را از دیوان حافظ تهیه می‌کردند و نسخ نفیس گنجینه شعر حافظ زینت بخش کتابخانه شاهان آن دیار بود،

ناگه می‌شنویم که از طرف مفتیان معروف، فتوایی صادر می‌شود که به موجب آن حافظ «تحریم» می‌گردد و از آن پس حافظ خوانی «جرم» محسوب می‌شود و افکار حافظ به عنوان اندیشه‌های «ضاله» محکوم می‌گردد. شرح این فتوی در کشف‌الظنون حاج خلیفه طبع استانبول ستون ۷۸۴ آمده و در صفحه ۲۱۴ جلد ۵/۱ تاریخ ادبیات ذبیح‌الله صفا ذکر گردیده است. این فتوای حیرت‌انگیز در عصر فضولی از سوی ابوالمسعود محیی‌الدین محمد حنفی مفتی قسطنطنیه در عهد سلطان سلیمان اول صادر شد. این مفتی چون در الهامات آسمانی حافظ شیرازی «خرافات خارج از نطاقات شریعت شریفه» یافته بود بهتر آن دانست که مسلمانان از خواندن آن احتراز جویند و «سم‌افعی» را تریاق نافع نشمرند. اگر تاریخ این فتوی را بگفته‌کاتب چلبی در عهد سلیمان اول بدانیم یقیناً بعد از ۹۲۶ بوده است در حالی که سرکوب فرقه مشعشعی که زمان سرودن ابیات مربوط به حافظ از سوی فضولی است سال ۹۱۴ در عهد شاه اسماعیل اتفاق افتاده است و به احتمال بسیار زیاد قصیده دهم فضولی که ابیات مزبور در آن درج شده مربوط به همان زمان ۹۱۴ می‌شود و این بسیار قبل از فتوای مفتی عثمانی است.

فضولی در آن ابیات چنین می‌گوید:

هزار لعن به منصور باد و بر حافظ
هزار لعن دگر بر ربیعۀ غدار
هزار لعن بر اهل مشعشع کافر
که شد به فتوی ایشان ربیعۀ هم کفار

و البته احتمال اینکه فضولی این ابیات را در رفع اتهام از خود سروده باشد بسیار است. (← فصل قصاید / ق. ۱۰).

گذشته از این باز در همین قصیده دهم می‌گوید:

چشید جرعه‌ای از جام مهر تو حافظ
برون شد از سر او فکر فاسد احرار
فکند شعله‌عکس مهجۀ علمت
درون جام مشعشع هزار شعلۀ نار

به هر صورت اینکه فضولی پیوسته در دوران صفویه در مظان اتهام قرار داشته تقریباً مسجل است و از اشعارش بخوبی برمی آید که او می‌کوشید تا خود را با بلوهای عصر بخصوص ماجراهای فرقه‌مشعشعی و حروفی بی‌ارتباط نشان دهد اما هرگز نتوانست مورد اعتماد شاهان دو کشور چه ایران و چه عثمانی واقع شود. اینک به چند مورد از مضامین معروف حافظ که در شعر فضولی وارد شده اشاره می‌کنیم:

حافظ:

حجاب چهرۀ جان می‌شود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

فضولی:

زین ندامت که نشد خاک درت مسکن من
اشک از چهرۀ جان شست غبار تن من

حافظ:

بیا و کشتی ما در شط شراب انداز
خروش و ولوله در جان شیخ و شاب انداز

فضولی:

نقاب کرد تن خاکیم ز چهرۀ جان
گرت هواست که افتد ز رخ نقاب انداز

حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست
تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

فضولی:

حجاب هستی من مانعست وصل تو را
شکایت از که کنم در میان رقیب منم

حافظ:

من از ورع می و مطرب ندیدم زین پیش
هوای مغیجگانم در این و آن انداخت

فضولی:

زمن آن مغیبه تر کدل و دین می خواهد

همچنین فضولی قصیده ششم خود را بر وزن و قافیه و ردیف غزل شانزدهم
خواجه سروده است که ما مطلع هر دو اثر را در اینجا می آوریم.

حافظ:

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
به قصد جان من زار ناتوان انداخت

فضولی:

هوای شمع رخت آتشم به جان انداخت
حدیث روز نهانم به هر زبان انداخت

نمونه های دیگر:

حافظ:

نقش می بستم که گیرم گوشه ای زان چشم مست
طاقت و صبر از خم ابروش طاق افتاده بود

فضولی:

چون نگیرم طرفی چون مژدهات کز مردم
چشم مست تو مرا گوشه نشین می خواهد

صرف نظر از مضامین حافظ که فضولی آنها را گاه در شعر خود مورد استفاده

قرار داده فضولی بسیار متأثر از افکار و جهانبینی حافظ بوده. دکتر حسیه مازی‌اغلی کتابی به نام «فضولی و حافظ» (آنکارا، ۱۹۵۶) نوشته و به تأثیر غزلیات حافظ بر شعر فضولی توجه نشان داده است. در عین حال بسیاری از موضوعاتی که شاعر آنها را در شعر خود آورده از مضمون‌های مشترک غزل عرفانی و سبک عراقی است و در دیوان شاعران دیگر نیز می‌توان نظیر آن را یافت و نمی‌توان تمام این موارد را تقلید شاعرانه دانست. دکتر تقی پورنامداریان در مورد شباهت اشعار حافظ و فضولی می‌نویسد: «تأثیر غزل‌های حافظ در دیوان فضولی کاملاً آشکار است و این نه تنها در حوزه مفاهیم عارفانه و استفاده از کلمات و اصطلاحات و تقابل دو گروه اهل سلامت و اهل ملامت آشکار است، بلکه در تصویرپردازی‌ها و مضمون‌سازی‌های شاعرانه نیز پیداست. اما فضولی برای آنکه به توارده متهم نشود سعی کرده است این تأثیر را در ساخت و بافتی بگنجانند که در عین اقتباس، بدیع و ابتکاری بنماید، مثلاً حافظ می‌گوید:

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
گرچه از خون دل ریش دمی طاهر نیست

و فضولی گفته است:

آب چشمم راست طوف آستان آرزو
هرچه خواهد می‌تواند کرد چون از سرگذشت.

نویسنده سپس به موارد دیگری از این شباهت‌ها اشاره می‌کند، از جمله اینکه حافظ گفته است:

از خطا گفتم شبی زلف تو را مشک ختن
می‌زند هر لحظه تیغی مو بر اندامم هنوز

و فضولی گفته است:

دل که رشک بت چین گفت تو را عین خطاست
ز غضب باز در ابروی تو چین می‌خواهد^۱

۱ - پورنامداریان، غزل‌های فارسی فضولی، در همان منبع، ص ۴۸ و ۴۹.

دکتر بگلی در مقاله‌ای که درباره اشعار فضولی نوشته است این شباهت‌ها را از دید دیگری نیز مورد توجه قرار داده می‌نویسد: «غزلیاتش از لحاظ تشبیهات شباهت فراوان به غزلیات خواجه حافظ دارد و غالباً بی‌درنگ قابل فهم و دارای مقصود واضح می‌باشد و هر بیت از آن با ابیات قبلی و بعدی بستگی دارد و اگر چه از تزیینات و ظرایف ادبی از قبیل استعاره و تضاد و مبالغه و تجنیس استفاده شده است ولی به طور کلی زبانش ساده است و شیوه اسرارآمیزی که کلید هنر حافظ می‌باشد ندارد. کسی که از تأمل در یک بیت خواجه بدون حل معما لذت می‌برد، همان لذت را از مطالعه اشعار فضولی نخواهد برد ولی چون هیچ شاعر بعدی نمی‌توانست حریف حافظ در آن گونه هنر باشد و چون زبان شاعران در زمان فضولی سنتی و متعارف شده بود بی‌شک فضولی در انتخاب صراحت بیان حق داشته است. هنرش از شیرینی و سادگی و شور عاطفی و طنز لطیف سرچشمه می‌گیرد»^۱.

فضولی و خاقانی

همچنانکه در شرح قصیده انیس‌القلب یادآور شدیم، فضولی به شاعر شروانی بخصوص در زمینه قصاید علاقمند بوده (← شرح قصاید / قصیده اول). فضولی شعر خاقانی را پولادین وصف می‌کند و خود در پاره‌ای از اشعارش روش خاقانی را در بکار بردن اصطلاحات نجومی و غیره مورد توجه قرار داده است. علاوه بر این، کلام فضولی در نعت حضرت رسول نیز گاه رنگ و بویی از شعر سخن سالار شروان دارد.

همان‌طور که گفتیم فضولی دور از پایتخت زندگی می‌کرد و از قلب حوادث و رویدادهای فرهنگی ایران و روم دور مانده بود با این همه در جریان سفر سلیمان قانونی به بغداد در سال ۹۴۱ و اقامت ۴ ماهه او در عراق که از ۲۴ جمادی‌الاولی ۹۴۱ تا ۲۸ رمضان همان سال به طول انجامید فرصتی برای فضولی دست داد تا با تعدادی از شاعران روم از جمله طاشلیجالی یحیی (متوفی در ۹۹۰) و خیالی (متوفی

۱ - ف. ر. بگلی: شاعر سبزبانۀ عتبات عراق عرب، فضولی، متن سخنرانی پروفیسور بگلی استاد دانشگاه درهام انگلستان که در دانشگاه تبریز در سال ۱۳۵۱ ایراد شده است.

در ۹۶۴) که همراه اردوی سلیمان خان به بغداد آمده بودند آشنا شود و به زودی از طریق آنان در روم معروف گردد. او در مقدمه لیلی و مجنون خود از گفت‌وگوی خویش با ظریفان روم که به بغداد آمده بودند خبر می‌دهد و از شاعرانی چون شیخی و جلیلی و احمدی و نظامی سخن می‌گوید. شاعران رومی از فضولی می‌خواهند که لیلی و مجنون را به ترکی درآورد و فضولی عذر می‌آورد اما آنان اصرار میکنند و او عاقبت تسلیم می‌شود.

خیالی

از شاعران ترکی سرای قرن دهم. (وفات ۹۵۱)، با فضولی دوستی داشت و در تذکره عهدی آمده است که مدتی با وی معاشر بود. سام میرزا در تحفه سامی که در سال ۹۵۷ نوشته شده است، نمونه‌هایی از شعر او را ذکر میکند. طبق مندرجات این کتاب خیالی در خدمت شاهان عثمانی به سر می‌برد و از مخصوصان گشت. سام میرزا خیالی را مردی درویش نهاد و خیرخواه نامیده، دیوانی مشتمل بر قصاید و غزلیات و مثنوی از او در دست است.

حبیبی

تخمیناً متولد ۸۵۰ تبریز، ابتدا شاعر دربار سلطان یعقوب آق قویونلو بود و با سقوط آق قویونلو به دربار صفوی، راه پیدا کرد و از سوی شاه اسماعیل لقب ملک‌الشعرایی یافت. پس از از دست دادن مقامش به عثمانی مهاجرت کرد و در آنجا مقیم شد و علوم عصر را گرد آورد. زبان شعر او ساده است و گروهی عقیده دارند که بر سبک شاه اسماعیل و فضولی اثرگذار بوده است حبیبی علاوه بر ترکی آذری به ترکی عثمانی نیز اشعاری دارد.^۱

محمود باکی یا باقی (وفات ۹۷۹)

از معاصران فضولی در دربار سلطان سلیمان، لقب سلطان‌الشعرا یافت و چندی

قاضی ناحیه مکه و استانبول شد. گروهی او را بزرگترین شاعر عصر عثمانی می‌دانند ولی عده‌ای از منتقدان جدید چون گیب خلاف این نظر داده‌اند.^۱ باکی اشعار بسیاری از شعرای فارسی زبان را به ترکی ترجمه کرد. او چندین غزل معروف فضولی را نیز تخمیس کرده است از جمله این غزل فضولی با مطلع

منی جان دان اوسان دیزدی
جفادن یار اوسان مازمی^۲
(ز جان سیرم نمود آن یار
کی سیر از جفا گردد)

علیشیر نوائی (۸۴۴-۹۰۶)

وزیر سلطان حسین بایقرا، از امرای نامدار تیموری (سلطنت ۹۱۱-۸۷۵). نام کامل او امیر نظام‌الدین علیشیر است که در شعر ترکی نوائی و در فارسی فانی تخلص می‌کرده است. او مردی با فرهنگ و هنردوست بود و در بسیاری از نیکوکاری‌های سلطان حسین چون ساختن مراکز علمی و آثار و ابنیه معروف هنری که از بهترین شاهکارهای معماری و ظرف‌کاری آن عصر است، مشوق و یاریگر سلطان بود. امیر علیشیر نوائی به زبان ترکی جغتایی (ترکی آسیای مرکزی) شعر می‌سرود و شعر ترکی را در عصر تیموری به حد کمال رساند و با تقلید از همه انواع شعر فارسی از مثنوی و قصیده و غزل و غیره برای خود دیوان‌هایی ترتیب داد^۳ و آثاری در نظم و نثر ترکی آفرید که در نثر به محاکمه‌اللغتين و مجالس‌النفاثس و در نظم به مثنوی‌های فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون او می‌توان اشاره کرد. تلاش نوائی در ادب ترکی راه را برای شاعرانی چون فضولی هموار کرد و گروهی فضولی را در شاعری پیرو علیشیر نوائی دانسته‌اند. نوائی مثنوی لیلی و مجنون را شصت سال قبل از سرودن

۱ - گیب، همانجا.

۲ - آنسیکلوپدی آذربایجان، جلد ۱، صفحه ۵۲۸، ماده باقی.

۳ - تاریخ ادبیات صفا / جلد ۵/۱

لیلی و مجنون فضولی، به ترکی جغتایی سرود. ولی ترکی نوائی در آناتولی (روم) به راحتی درک نمی‌شد^۱ زیرا جغتایی از شاخه متفاوتی بود (← کتاب حاضر ص ۴۳) و شاید همین امر در فضولی انگیزه‌ای ایجاد کرده باشد که لیلی و مجنون را از نوبه ترکی آذری بسراید. تذکره‌نویسان معاصر فضولی چون عهدی و چلبی او را پیرو شیوه شاعری نوائی دانسته‌اند ولی مورخان جدیدتر چون گیب در این امر تردید کرده‌اند. از نظر آنان علت شبیه دانسته شدن زبان فضولی و نوائی در عثمانی این بوده است که مردم آن نواحی ترکی آذری را هم مانند ترکی عثمانی فهم نمی‌کرده‌اند.

مقایسه اشعار فارسی نوایی و فضولی

نوایی در شعر فارسی فانی تخلص می‌کرده است. او در غزل پیرو پایبند و حتی می‌توان گفت مقلد خواجه است. غزل‌های بسیاری از حافظ را استقبال و تضمین کرده و در بیشتر غزلیاتش دانسته و ندانسته تحت تأثیر حافظ بوده است. البته تأثیر حافظ را در شعر فضولی نیز می‌توان دید ولی چون شاعر نسبت به خودداری از سرقات و اخذ مضامین شعرای دیگر به گفته خود وسواس داشته، تنها رایحه‌ای از حافظ از گوشه و کنار کار او احساس می‌شود در حالی که در آثار نوایی (فانی) این رد پا کاملاً محسوس است. اینک به نمونه‌هایی از تشابهات غزل نوایی و فضولی توجه کنید:

علیشیر نوایی:

به مستی در دلم گردد خیال روی یار امشب
که سازد هر زمان در گریه‌ام بی اختیار امشب
به حال شمع را گردل بسوزد گو سر خودگیر
که در هجران مرا تا مسجدم اینست کار امشب
خیال آن پری دارد بدان حال که می‌خواهم
که روبرکوه و صحرا آورم دیوانه‌وار امشب

تماشا را شده همسایگان بر بام‌ها حیران
که این مجنون دگر از گریه گشته بی قرار امشب

فضولی:

مرا ای شمع میل گریه شد در هجر یار امشب
تو بنشین گریه دلسوز را با من گذار امشب
به یاد شمع رویش خواهم از سر تا قدم سوزم
بروای اشک آب از آتش من دوردار امشب
فکندی وعده قتل به فردا لیک می ترسم
که دیر آید سحر من جان دهم در انتظار امشب
متاع خواب را بر بوده اند از مردم چشمم
مگر بخت بد افکنده است سوی من گذار امشب

نوایی (به پیروی از خواجه):

منم که کنج خرابات خانقاه منست
می صبح زدن ورد صبحگاه من است
ن بسته تیرگی کفر کله بر سر دیر
ز عشق مغیبه بر چرخ دود آه من است

فضولی:

زال فیض بقا رشحه ای ز جام من است
حیات باقی من نشأه مدام من است
به من فرشته کجا می رسد ز رفعت قدر
حریم درگه پیر مغان مقام من است

نوایی:

بیا که پیر مغان در سبو شراب انداخت
هوای مغیبه دلها در اضطراب انداخت
نه ساقی از خوی رخسار خود چکاند به جام
پی نشاط دل من به می گلاب انداخت

بجست اهل طرب را پی نشاط صبح
ولی چو دید مرا خویش را به خواب انداخت
ز چرخ کار به جز تاب و پیچ نیست خوش آن
که پیکرش را گرداب می به تاب انداخت

فضولی:

به گل خطت چو نقابی ز مشک ناب انداخت
هزار شاهد فتنه ز رخ نقاب انداخت
مه رخ تو که سر زد خط از حواشی آن
هزار ناوک طعنه بر آفتاب انداخت
دمید تا خط چون شب ز روی چون روزت
زمانه دیده بخت مرا به خواب انداخت
ز رشک بر دل خون گشته سوختم صد داغ
چو خال‌های لبش عکس در شراب انداخت^۱

نظامی

چنانکه قبلاً گفتیم فضولی در اشعار فارسی خود بیشتر پیرو شاعران قرن هشتم به بعد ایران است اما در اشعار ترکی، بویژه در شیوه سرودن لیلی و مجنون خویش به روش نظامی گنجوی اقتدا جسته است و آن را بر همان وزن لیلی و مجنون نظامی (مفعول مفاعیلن فعولن هزج مسدس اخرب) سروده و در نظم کتاب و ترتیب مقدمه و مثنوی، ترتیب نظامی را رعایت کرده است.
فضولی در مقدمه لیلی و مجنون چنین می‌گوید:

بالله که نه خوش دیمش نظامی
بو بابده ختم ایدوب کلامی

۱ - دیوان نوایی، به اهتمام همایون فرخ / ابن سینا/ ۴۲. فضولی، همان.

اسباب حسن نشاط و نازست
زین هردو، سخن بهانه‌ساز است
میدان سخن فراخ باید
تا طبع هوا زهی نماید
در گرمی ریگ و سختی کوه
تا چند سخن رود به انبوه

ما در اینجا قسمتی از لیلی و مجنون نظامی و فضولی را که شباهت زیادی دارد و در سبک‌شناسی فضولی مهم است با هم مقایسه می‌کنیم:
نظامی:

لیلی بگذار باغ در باغ
مجنون غلطم که داغ بر داغ
لیلی چو قمر به روشنی چست
مجنون چو قصب برابرش سست
لیلی چه سخن پریوشی بود
مجنون چه حکایت آتشی بود
لیلی سمن خزان ندیده
مجنون چمن خزان رسیده
لیلی ز درون پیرند می‌دوخت
مجنون ز برون سپند می‌سوخت
لیلی سر زلف شانه می‌کرد
مجنون در اشک دانه می‌کرد
لیلی می‌مشکبوی در دست
مجنون نه ز می زبوی می‌مست

قانع شده این از آن به بوئی
و آن راضی از این به جستجویی^۱

فضولی:

لیلی دیمه شمع مجلس افروز
مجنون دیمه آتش جگرسوز
لیلی چمن بلا نهالی
مجنون فلک وفا هلالی
لیلی مه آسمان حشمت
مجنون شه کشور ملامت
لیلی ایشی عشوه و کرشمه
مجنون کوزه یاشی چشمه چشمه
لیلی و لطافت دلارای
مجنون و ملامت غم افزای
لیلی صدف حیایه بر در
مجنونه انکله بیر تفاجر
لیلی ده وصال دوست میلی
مجنونده هم آرزوی لیلی
اول یکی سهی قدسمن بر
بر برینه اولدی لر برابر^۲

رِشِر، محقق آلمانی درباره اشعار فضولی و نظامی چنین اظهار عقیده می‌کند: اگر
بخواهیم ببینیم که فضولی چه سرمشق‌هایی در «لیلی و مجنون» خود داشته، باید با
اطمینان بگوییم که منبع الهام او در وهله اول خمسه نظامی بوده است. گرچه گیب

۱ - کلیات خمسه نظامی / امیرکبیر / تهران / ۶۶، صفحه ۴۷۳. ذکر ابیات بدون رعایت ترتیب است.

۲ - کلیات دیوان فضولی / تبریز / کتابفروشی فردوسی / لیلی و مجنون / صفحه ۳۶.

عقیده دارد که فضولی بیشتر پیروی از جامی کرده تا نظامی^۱، من بیشتر به نظر پروفیسور علی نهاد مایلم که می‌گوید فضولی هم به نظامی نظر داشته و هم به جامی و حتی بیش از اینها به هاتفی^۲.

اثربذیری صائب از فضولی

صائب تبریزی در سال ۱۰۱۶ یعنی نزدیک به ۷۰ سال پس از مرگ فضولی زاده شد. در دیوان او گاه با مضامینی شبیه مضامین فضولی بر می‌خوریم.

در اشعار فارسی

۱- باعث:

فضولی:

چه باشد گر بریزد خون چشم خون فشانم دل
گرفتاری دل را گشت چشم خون فشان باعث

صائب:

ربودن دل زار مرا ز گوشه چشم
نگاه پر فن تزویر با رشد باعث

۲- آینه:

فضولی:

بنشست گرد رنگ بر آئینه ماه را
تا ماه من نمود به گرد عذار خط

۱ - گیب، همان منبع، ج ۳، ص ۸۷.

2 - O. Reşer, *Des türkischen Dichters FUZÛLÎ Poem "Leyla - Megnûn"*, Istanbul 1943, im *schriften zur Türkischen literatur* vol IV, 1979, einl. S. 492.

صائب:

از هاله مه به حلقه ماتم نشسته است
تا کرد احاطه چهره او را سحاب خط

فضولی:

آئینه را ز غیرت دیدن نمی توانم
خود را چو بر خدنگ مژگان او سپر کرد

صائب:

آئینه را که مست شکر خواب حیرت است
مژگان چشم شوخ تو بیدار می کند

۳- بحث:

فضولی:

از مدرسه مجوی فضولی فراغتی
کانجا مقام مدعی است و مکان بحث

صائب:

یک عقده و انشد ز دل ارباب علم را
چندان که برد ناخن دقت به کار بحث

۴- برتری خود به مجنون:

فضولی:

ای دل بیا که وامق و مجنون گذشته اند
برخاسته است خار و خس از رهگذار عشق

صائب:

مو از سرم چو دود ز آتش هوا گرفت
مجنون کجا به بی سر و سامانی من است

۵- آبله:

فضولی:

نه حباب است که پیدا ز سرشک ما شد
اشک را آبله از سیر به پا پیدا شد

صائب:

شد آب و هنوز در حجاب است
این آبله در دل حباب است

۶- تشبیه زخم به دهان:

فضولی:

تا تیر تو بر من در صد ذوق گشاده ست
هر زخم دهانی است مرا بهر دعایت

صائب:

خون به صدرنگینی اظهار شکایت می کند
نیست در ظاهر زبان گر در دهان زخم ما^۱

اشعار ترکی^۲

فضولی:

کونلوم آچیلر زلف پریشانی گورگیچ
نطقیم توتولور غنچه خندانینی گورگیچ

صائب:

الدن چیخارام زلف پریشانی گورگیچ
ایشدن گئدرم سرو خرامانینی گورگیچ

۱ - در مورد اشعار ترکی صائب و مقایسه آنها با یکدیگر از یاری دوست ارجمندم جناب آقای عمران صلاحی بهره گرفته ام. با سپاس از ایشان.

۲ - دیوان صائب به مقدمه امیری فیروزکوهی به کوشش بیژن ترقی، ۱۳۳۳.

فضولی:

کمال حسن و ثریب دیر شراب ناب سنه
سنه حلال دیرای مغبچه شراب سنه

صائب:

نه احتیاج که ساقی ویره شراب سنه
که نوز پیاله سینی ویردی آفتاب سنه

فضولی:

کۆنول ده مین غمیم واردیرکی پنهان ایله مک اولماز
بوهم بیر غم کی ائل طعنین ده افغان ایله مک اولماز

صائب:

توتولموش کونلومی جام ایله شادان ایله مک اولماز
ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ایله مک اولماز

فضولی:

دل کی سر منزل اول زلف پریشان اولموش
نولا جر می کی آسیلما سینه فرمان اولموش

صائب:

می دن اول چهره زیبا عرق افشان اولموش
با سراسر گوزاو لوپ اوزینه حیران اولموش^۱

مقایسه فضولی با خیالی بخارائی

خیالی بخارائی از شاگردان عصمت بخاری^۲ و از شاعران عهد الغیگ و لیعهد

۱ - دیوان فارسی فضولی (همان).

دیوان ترکی فضولی، میر صالح حسینی، انتشارات فتحی، تهران، ۱۳۶۶.

دیوان صائب، محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۶، تهران، ۱۳۷۰.

دیوان صائب، به کوشش بیژن ترقی، کتابفروشی خیام، ۱۳۳۳.

۲ - دولتشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، تهران ۱۳۶۶، ص ۳۱۷.

شاهرخ است که از ۸۱۲ تا ۸۵۰ بر ماوراءالنهر حکومت داشت و سمرقند را مقر حکومت خود قرار داده بود. در دیوان خیالی بخارائی دو قصیده به چشم می‌خورد که یکی از آنها شباهت تام به قصیدهٔ چهل و چهارم و بیست و چهارم فضولی دارد. مطلع قصیدهٔ خیالی بخارایی:

در این سراچهٔ فانی که منزل خطر است
به عشق کوش که ایام عمر درگذر است
برآر پیش ز مستی سر از شراب غرور
چرا که حاصل کار خمار دردسراست

مطلع قصیدهٔ ۲۴ فضولی:

مدار هفتهٔ دوران که نفع او ضرر است
نه گنج هفت در است ازدهای هفت سراسر است
مکش که فایدهٔ قید عقل درد دل است
مکن که ماحصل بحث علم دردسراست

مضمون هردو قصیده نکات حکمی و پند و اندرز است، علاوه بر این خیالی بخارائی نیز چون فضولی شیعهٔ معتقد بوده است و اشعار آبدار در نعت حضرت علی سروده است.

مقایسه با بابافغانی شیرازی (متوفی ۹۲۵)

از پایه‌گذاران سبک هندی و معاصران فضولی است. دیوانش حاوی قصاید و غزلیات پر شور و عاشقانه است. این شاعر اشعاری نیز در منقبت حضرت علی دارد.

فغانی:

گر من ز شوق یار فرستم به یار خط
یک حرف از آن ادا نشود در هزار خط

ما را به دور حسن تو با نو خطان چکار
تا روی ساده هست نیاید به کار خط
زین پیش خط حسن بتان معتبر نبود
در دور عارض تو گرفت اعتبار خط

فضولی:

گردگلت کشید ز عنبر حصار خط
شد شاهد جمال تو را پرده دار خط
بنشست گرد رشک بر آئینه ماه را
تا ماه من نمود به گرد عذار خط
خطی نیافتیم به مضمون خط یار
خواندیم از صحیفه دوران هزار خط

فغانی:

عاشقان را نه گل و باغ و بهار است غرض
همه سهل است همین صحبت یار است غرض
جان من بی جهت این تندى و بد خوئی چیست
گر نه آزار دل عاشق زار است غرض

فضولی:

ز جهانگردی ما دیدن یار است غرض
زین همه شیر در این دشت شکار است غرض
مکن ای دیده روان سوی درش سیل سرشک
گر تو را از ره آن سرو غباری است غرض

فغانی:

مرا که تیره شد از کثرت گناه چراغ
چه سود آنکه در آرم به پیشگاه چراغ
در آ به میکده و اعتقاد روشن کن
که می برند از آنجا به خانقاه چراغ

فضولی:

گر نه در دل مهر آن روی چو مه دارد چراغ
چیست این سوزی که شبهای سیه دارد چراغ
زاهدا میخانه هم از آتش می روشنست
نی همین خلوت سرای خانقه دارد چراغ
فغانی (در نعت حضرت علی):

نور ابن عمّ تو نبوّد جدا از نور تو
در میان یکدلان رسم دویی باشد محال

فضولی:

نور او کز بطن غیب افتاده در مهد ظهور
با شعاع لمعه نور نبوت توام است

فغانی:

بود در لوح ازل آدم مجرد چون الف
منضم از نام محمد گشت با وی میم و دال^۱

فضولی:

مدّی که بر سر الف آدم است تاج
مضمون میم و معنی دال محمد است

عرفی (متوفی ۹۹۹)

مبتکر مضامین نو، شاعری مغرور که از بانیان سبک هندی است. آثار او در هند و عثمانی معروف شد. در قصیده پیرو سبک ظهیر و خاقانی است. جز در زمینه قصاید، شباهت چندانی میان شعر این شاعر و اشعار فضولی دیده نشد. با این همه چند بیتی برای نمونه ذکر می شود:

عرفی (در استقبال از خاقانی)

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش
ازل دروازه باغ و ابد حد خیابانش

فضولی:

دلم درجی است اسرار سخن درهای غلطانش
فضای علم دریا، فیض حق باران نیسانش

عرفی:

همه شب دارم از دل باده نابی که من دانم
به گریه می‌کنم گلگشت مهتابی که من دانم
خوش آن بزمی که چون پروانه گرد شمع خودگردم
رقیب از اشک سوزد در تب و تابی که من دانم

فضولی:

جفاکار است و خونریز آن بت بی‌درد می‌دانم
زرننگ کار، او با من چه خواهد کرد می‌دانم
چو دل بر تیر مژگان کمان ابرویش بستم
چه خواهد آمدن برجان غم پرورد می‌دانم
از او پرسید سِر آن دهان را من نمی‌دانم
خدا می‌داند این سِر نهان را من نمی‌دانم
رقیب از مهربانیهای آن بت می‌زند لافی
دروغ است این مگر رسم بتان را من نمی‌دانم؟!

عرفی:

دلم صد پاره و نقش تو در هر پاره‌ای دارم
ز چاک سینه در هر پاره‌ای نظاره‌ای دارم

فضولی:

نمی‌خواهم به او درد دل صد پاره بنویسم
که می‌دانم نخواهد خواند گر صد باره بنویسم

عرفی (ساقینامه):

بیا ساقی آن عافیت را کلید
کهفتاح روح است و قفل امید
بیا ساقی آن شمع فانوس عشق
که پروانه او است ناموس عشق

فضولی (ساقینامه):

بیا ساقی آن جوهر صاف و پاک
که جمشید برد آرزویش به خاک
بیا ساقی آن لاله باغ ذوق
که دارم از او بر جگر داغ شوق^۱

پیش از خاتمه این فصل اشاره گذرایی به چند شاعر دیگر داریم:

سنایی:

باز گشتم زانچ گفتم زانک نیست
در سخن معنی و در معنی سخن

فضولی:

نیست مستغنی به سان جان و تن
از سخن معنی و از معنی سخن

سعدی:

نماز مست شریعت روا نمی دارد
نماز من که پذیرد که روز و شب مستم

فضولی:

فراغت داد از قرب نمازم غایت مستی
به حمد الله به یمن باده از تکلیف وارستم

مولوی:

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد

فضولی:

صدای نی همه درد است نیست باد کسی
که کسب وجد ز ادراک این صدا نکند

اثر اندیشه‌های خیامی نیز همه جا در آثار او مشهود است. مثلاً به این رباعی توجه کنید:

چون پا به روی سبزه نهادم به طعنه گفت
کای بی خبر نه‌ای مگر آگه ز حال من
گر پایمال تو شده‌ام کم مبین مرا
بنگر که هست صد چو تویی پایمال من

در مورد تأثیرپذیری فضولی از وحشی بافقی پیش از سخن گفته‌ایم. (← نگاهی به ترکیب بند فضولی، ص ۱۱۱).

فضولی در تذکرها

تذکره عهدی:

عهدی بغدادی از معاصران فضولی بوده است. او در تذکره گلشن الشعراء که در سال ۹۷۱ به رشته تحریر درآمده است شاعر را فضولی بغدادی می‌نامد و از دانش وسیعی که وی در زمینه علوم گوناگون از قبیل ریاضیات، نجوم، حکمت، فقه و غیره فراهم آورده است خبر می‌دهد. عهدی یادآور می‌شود که شاعر به سه زبان خلق اثر کرده است. عهدی از آثار فضولی به رساله معانیات و قصاید او و کتاب «حدیقة السعداء» که ترجمه روضه الشهداء واعظ کاشفی است اشاره دارد. عهدی می‌نویسد که آثار فضولی در همان زمان حیاتش در ایران، عثمانی، عربستان و عراق

معروفیت یافته است. در این تذکره تاریخ مرگ شاعر ۹۶۳ ذکر شده است.^۱

تذکره لطیفی:

این تذکره مشاهیرالشعرا نام دارد و در سال ۹۵۳ یعنی در حدود ده سال پیش از مرگ شاعر نوشته شده است. لطیفی می‌نویسد که فضولی از شعرای عصر است و شیوه شاعری او نظیر شیوه شاعری علیشیر نوایی است، از نظر وی، فضولی سبکی مبدعانه و تازه دارد. لطیفی خبر می‌دهد که فضولی نظیره‌ای بر خمسه نظامی نوشته است که احتمالاً منظور عهدی از خمسه فضولی همان بخشهای مختلف مثنوی لیلی و مجنون او بوده است.^۲

تذکره عاشق چلبی:

از شاعر با عنوان فضولی بغدادی نام می‌برد و وی را سرآمد شاعران آن ناحیه می‌داند. عاشق چلبی خبر می‌دهد که چون سلطان سلیمان به بغداد لشکر کشید شاعر از طریق ابراهیم پاشا و قدری افندی (از کارگزاران سلطان) قصایدی را به سلیمان خان تقدیم داشت و به موجب آن مستمری‌ای برای وی مقرر گردید. نویسنده از اسلوب شعری فضولی در زمینه قصیده و غزل تجلیل می‌کند. عاشق چلبی به هنگام نگارش این تذکره از مرگ شاعر چیزی نشنیده است.^۳

تذکره مجمع‌الخواص اثر صادقی افشار:

این تذکره به زبان ترکی جغتایی نوشته و به وسیله دکتر خیامپور به فارسی برگردانده شده است. تذکره مجمع‌الخواص در سال ۱۳۲۷ در تبریز منتشر گردید. در این تذکره چنین آمده: «فضولی از ایل بیات است. در خدمت ابراهیم خان به بغداد

1 - Bombaci, *The place*, P.1, N.3, N.4. Karahan, p.221-228.

۲ - تذکره لطیفی، استانبول ۱۳۱۴. کاراخان، پیشگفته ۲۲۱.

3 - Bombaci, *ibid*, N.7.

رفت و چون مشارالیه از مرحوم سلطان خواندگار^۱ هزیمت یافت به عراق آمد و فضولی در حله متوطن شد و به کسب علوم ظاهری پرداخت و در اندک زمانی تحصیلات زیادی کرد. حقیقت آنکه مشارالیه از حیث توانایی به سخن ترکی و فارسی و عربی نظیر نداشته است.

نویسنده تذکره سپس کلیات آثار او را نام می‌برد و می‌نویسد: «اشعار وی از روی تخمین سی هزار بیت است که حقیر به خط خودش مطالعه کردم».^۲

تذکره نصرآبادی:

چنین می‌نویسد: «مدتی در خدمت سلطان سلیمان پادشاه روم^۳ بود و توجهات بسیار به او می‌کرد و در نظم و نثر دست داشته و رساله حسن و عشق را بسیار به کیفیت نوشته و شیعه اثنی عشری است چنانکه رباعی در منقبت دارد».
در این تذکره ۵ رباعی به فضولی نسبت داده شده است که نگارنده در دیوان فارسی وی ندید از جمله:

ای دل از فراق چشم مستت خسته
وی بهر تو دیده غرق خون پیوسته
چشم و دل ما به قامت دلکش تو
از هر طرف آن دوخته و این بسته^۴

تذکره میخانه:

در مقدمه این کتاب فصلی به شعرایی داده شده است که نامشان از فهرست ساقینامه نویسان افتاده و نویسنده بعد از اتمام کتاب خویش با آنان برخورد کرده است. از

۱ - خواندگار مصحف خداوندگار، لقب شاهان عثمانی است.

۲ - صادقی افشار، تذکره مجمع‌الخواص، تصحیح و ترجمه خیامپور، تهران ۱۳۲۷.

۳ - منظور چهار ماه اقامت سلطان سلیمان قانونی در بغداد است، زیرا فضولی هرگز عراق عرب را ترک نکرد.

۴ - تذکره نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۷.

جمله این ساقینامه نویسان از فضولی نیز نام می برد^۱. غیر از تذکره های فوق در پاره ای از تذکره های دیگر نیز نام فضولی آمده است که چون معمولاً مطالب آنها تکراری است تنها به ذکر نام بسنده می شود:

تذکره سامی، تألیف سام میرزا پسر شاه طهماسب صفوی، وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۴.

تذکره شعرای آذربایجان، محمد دیهیم، تبریز، ۱۳۶۸.

دانشمندان آذربایجان، محمد علی تربیت، تبریز، سال انتشار؟

تذکره روز روشن، محمد مظفر حسین لکنومی متخلص به صبا، تهران، ۱۳۴۳.

ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس، تبریز، خیام، بی تا.

الذریعة الی تصانیف شیعة، شیخ آقابزرگ تهرانی.

تذکره های عظیم شیروانی، واله داغستانی و بسیاری دیگر.

آثار فضولی

دیوان فارسی:

شامل ۴۱۰ غزل، ۴۸ قصیده، یک ترکیب بند، یک مسجع، یک مسدس، ۴۶ قطعه و ۱۰۵ رباعی می باشد. این دیوان با یک پیشگفتار مختلط نثر و نظم شروع می شود که شاعر ضمن آن دیدگاه های ادبی خود را بیان می دارد. قدیمی ترین نسخه خطی از روی این دیوان در زمان حیات شاعر و به سال ۹۵۹ از سوی حبیب الله اصفهانی در بغداد نوشته شده. نسخه دیگر در ۹۸۴ در کربلا به رشته تحریر درآمد. در سال ۹۸۸ بار دیگر نسخه ای در بغداد نوشته شد.^۲ دیوان فارسی فضولی از سوی حسیبه مازی اوغلی در ترکیه به طبع رسیده است. شرح کامل اشعار این دیوان را در فصل های مربوط به قصاید و غزلیات می خوانید. خود شاعر درباره دیوان فارسی خویش چنین می گوید: «دیوانی مرتب ساختم که هم مدققان کامل را مضمون های مبهمش دلفریب است و هم ظریفان ساده دل را از مانده مذاقش نصیب». متأسفانه متن به طبع رسیده

۱ - قزوینی، ملا عبدالنبی فخرالزمان، تذکره میخانه، به اهتمام گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰.

۲ - کتابشناسی فضولی بغدادی، محمد مهدوی فر، تهران، انتشارات کتابخانه ملی، ج ۱، ۱۳۷۲.

از یک تنقیح و تصحیح علمی و اصولی بی بهره بوده دارای اشتباهات فاحش و غیرقابل چشم پوشی است.

دیوان ترکی:

قدیمی ترین نسخه خطی دیوان ترکی محمد فضولی متعلق به سال ۹۷۹ است، از این دیوان نسخه های خطی دیگری نیز موجود است که در موزه های ترکیه، روسیه، مصر و غیره نگهداری می شود. در این دیوان ۲۷۳ غزل، ۱۴ قصیده، یک ترکیب بند، یک ترجیع بند و تعدادی مسدس و مخمس و مربع، ۵۵ قطعه و ۸۳ رباعی دیده می شود.

اشعار دیوان در مضامین عرفانی و عاشقانه و فتوحات شاهان عثمانی است. ترجیع بندی درباره فتح بصره دارد که به ایاز پاشا تقدیم داشته است و شاعر در این باره چنین توضیح می دهد که سرودن شعر به زبان ترکی دشوار است و در این مورد شعری نیز سروده است (← کتاب حاضر ص ۴۳) با این همه او ترکی را موافق سلیقه اصلی خود دانسته است (← خاستگاه قومی فضولی) و آرزو کرده که از عهده شاعری به زبان ترکی برآید.

اشعار عربی:

از فضولی ۱۱ قصیده کامل و یک قصیده ناتمام به زبان عربی باقی مانده است که مجموعاً ۴۶۵ بیت می شود. این ابیات نخستین بار از سوی خاورشناس روس، برتلس جمع آوری شد و همراه با ترجمه ای از آنها به چاپ رسید.^۱ این پژوهشگر شعر عربی فضولی را مجموعاً خشک و مصنوع و فاقد گرما و احساس دانسته است.^۲ نسخه خطی این اشعار نیز که در سال ۹۹۷ نوشته شده در موزه آسیایی لنینگراد موجود است. دکتر حمید آراسلی نیز در سال ۱۹۵۸ اشعار عربی فضولی را در باکو به طبع رساند.

1 - A. Berels, *Fuzuli i Nizami*, Moscow 1962

۲ - پیشگفته. قس. مشرف مریم، محمد فضولی (مقاله) در فصلنامه هستی زمستان ۱۳۷۴ ص ۱۷۸.

مثنوی لیلی و مجنون:

مثنوی لیلی و مجنون فضولی بر پایه لیلی و مجنون نظامی سروده شده شامل ۳۰۹۶ بیت است. لیلی و مجنون معروفترین اثر وی است. این اثر از سوی «صوفی حوری» به انگلیسی برگردانده شده و در سال ۱۹۷۰ از سوی یونسکو در لندن به طبع رسیده است. ما در فصل فضولی و شاعران دیگر درباره این اثر صحبت کرده ایم (← فضولی و نظامی).

تذکره‌نویسان عثمانی، لطیفی و چلبی، در بیان آثار فضولی به وجود «خمس» ای نیز اشاره کرده‌اند ولی از این خمس جز مثنوی لیلی و مجنون چیز دیگری در دست نیست. بسیاری از محققان آثار فضولی از جمله گیب، پورگشتال، کاراخان و علی نهاد تارلان، مثنوی لیلی و مجنون را برجسته‌ترین اثر وی دانسته‌اند. فضولی در مقدمه لیلی و مجنون سبب تألیف کتاب را تقاضای «ظریفان روم» گفته است (← فضولی و نظامی) سرودن این مثنوی در سال ۹۵۳ به پایان رسید و از طریق اویس پاشا به سلطان سلیمان خان عثمانی تقدیم شده است. شاعر در مقدمه بنا به رسم معمول زمان از ناتوانی خود در شاعری عذرخواهی کرده می‌گوید که سعی کرده است که از سرودن لیلی و مجنون به سبب آنکه داستانی حزن‌انگیز است شانه خالی کند اما عاقبت بر اثر اصرار شاعران رومی چاره‌ای جز تسلیم در برابر خود ندیده است. این اثر به اواخر عمر فضولی مربوط می‌شود. او در مقدمه خود را چون کسی تصویر می‌کند که بخش مهم زندگی را از کف داده، از کرده‌های خود طرفی نبسته است.

مثنوی بنگ و باده (ترکی):

فضولی این مثنوی ۴۴۴ بیتی را به مناسبت پیروزی شاه اسماعیل بر شییک خان ازبک سروده است (← ممدوحان فضولی) شاعر در این مثنوی به طور سمبلیک باده و بنگ را نماد شاه اسماعیل و شییک خان قرار داده است. باده (شاه اسماعیل) با شور و حرکت و قدرت زندگی، بر بنگ (شییک خان) که غرق در رخوت و سستی و مرگ است غلبه می‌یابد ابیاتی که نام شاه اسماعیل در آن برده شده از بسیاری از

نسخه‌های قدیمی ساقط است و آن ابیات چنین است:

مجلس افروز بزمگاه خیال
جم ایام شاه اسماعیل
اندن آسوده در غنی و گدا
خَلَدَ اللَّهُ ملکه ایدا

(رک، کتاب حاضر ص ۴۹)

مثنوی ۷ جام یا ساقینامه:

مثنوی عرفانی در ۳۱۷ بیت است. شاعر در این مثنوی پیر مغان و میخانه را ستایش می‌کند و از او برای رنج‌های خود چاره می‌جوید. او در این گفت‌وگوی تمثیلی در می‌یابد که راه رسیدن به ساحل نجات نوشیدن می‌عرفانی است. سپس در باده‌نوشی هفت روزه خود در هر روز با یکی از آلات موسیقی وارد گفت‌وگو می‌شود و عاقبت از ساقی می‌خواهد که مستی او را از حد نگذراند و حجاب را بیش حد طاقت بشری از او برنگیرد ندارد (← شرح ساقینامه).

کتاب رند و زاهد:

این اثر اثر نیم‌بخته به نظم است و نخستین بار از سوی ادیب کورکچو اغلو در ترکیه و سپس در سال ۱۳۵۴ از سوی انتشارات دنیای کتاب به کوشش ح صدیق در ایران به چاپ رسید. این اثر به زبان سمبولیک تضاد میان «عقل و عشق» را مطرح می‌کند. عقل در قالب زاهد که پدر است با پسر رند خود که مظهر عشق و جنون است مناظره می‌کند. شاعر به زبانی شیرین و روان عقل‌گرایی زاهدانه را به مسخره می‌گیرد و عقل را در درک امور و عوالم معنوی و روحانی بسیار ناقص می‌داند. میل دل شاعر در این اثر بیشتر به سوی رند است. هر چند از سوی زاهد نیز استدلال‌هایی در بیان اهمیت کار و کوشش و اخلاق مطرح می‌کند. نهایتاً رند و زاهد وارد میخانه عرفانی می‌شوند فروغ باده آنها را به وحدت می‌رساند (← نثر فضولی).

شاه و گدا:

نسخه خطی این اثر در موزه لنینگراد نگهداری می شود.^۱

رساله معما (فارسی):

نسخه ای خطی از این اثر به صورت تذهیب کاری شده و با خط بسیار زیبا در کتابخانه بورس نگهداری می شود. این اثر در ۷۳ برگ است (← رسوم ادبی در عصر فضولی). فرهنگ لغات جغتایی - فارسی:

این اثر در سال ۱۹۵۶ از سوی پروفیسور فاخرایز در پاکستان معرفی شده است.

صحبت الاثمار:

منظومه ای ۲۰۰ بیتی است که در سال ۱۹۵۸ از سوی پروفیسور حمید آراسلی در باکو منتشر شد. موضوع آن گفت و گوی پندآمیز میان میوه ها است.

نامه ها:

تعدادی از نامه های فضولی است که به والیان بغداد و مسئولان حکومت وقت از جمله احمدیگ، قاضی علاءالدین، ایازپاشا و بایزید چلبی فرزند سلطان سلیمان نوشته شده است، این نامه ها در سال ۱۹۴۸ در ترکیه و در سال ۱۹۵۸ در باکو منتشر شده است.

شکایتنامه (ترکی):

از جمله آثار فضولی شکایتنامه ای است که به مناسبت قطع مستمری خود خطاب به نشانجی پاشا نوشته است. به سبب سرودن چند مدیح، از سوی سلطان سلیمان برای شاعر مقرر ای از محل زوائد اوقاف تعیین شده بود. این مبلغ به پول آن زمان ناچیز و در حدود ۹ آقچه^۲ بوده است.

۱ - مهدوی فر، کتابشناسی.

۲ - واحد پول عثمانی معادل یک سکه نقره.

اما هنگامی که شاعر برای گرفتن مستمری خود می‌رود با اشخاصی روبه‌رو می‌شود که جز فساد مالی در اوقاف کاری نمی‌دانند. او در این جا از اشخاص فاسدی که چون زالو در بدنه دستگاه‌های اجرایی عثمانی فرو رفته بودند تصویر اجتماعی جالبی ارائه می‌دهد و می‌گوید که با آنها وارد گفت‌وگو شدم و گفتم چرا پول مرا نمی‌دهید؟ و آنها چنین پاسخ دادند که تو پولی نداری. مقرر می‌شود که تراز محض زوائد بوده است. نزد ما چیزی زیاد نمی‌آید که به دیگران بدهیم. شاعر می‌پرسد «آیا از خدا شرم نمی‌کنید و به فکر جهان دیگر نیستید؟ از عاقبت نمی‌ترسید؟» آنها پاسخ می‌دهند که «ای بابا، این حرف‌ها مال بعد است، مال آن دنیا، نه حالا...» سپس شاعر می‌گوید که مرتبه او در چنین نظامی از چهارپایان و حتی از سنگ و خاک هم کمتر است (هزل فضولی، اشعار ترکی را می‌توانید در قسمت هزل ملاحظه کنید). این شکایتنامه به زبان ترکی نوشته شده و نمونه طنز فضولی است.

مطلع الاعتقاد فی معرفة المبدأ و المعاد:

رساله‌ای است در ۱۱۵ صفحه، به زبان عربی که در ۴ باب تنظیم شده است:

باب اول: فی معرفة العلم و علم المعرفة

باب دوم: فی معرفة احوال العالم

باب سوم: فی معرفة الواجب و ما يتعلق بها

باب چهارم: فی معرفة النبوة و متعلقاتها

صفحه اول آن را که بر تلس در مسکو منتشر نموده است می‌توانید در صفحه بعد

مشاهده کنید:

Араб. 3 (лл. 106—516). مطلع الاعتقاد (K. Z., № 12)¹². Философский трактат, упоминаемый у Катиба Челеби. М. Кёпрюлю-задэ отмечает, что рукописи этого произведения ему встречать не приходилось. Начало:

أحمد من شرف السمكات بفيض الفطرة وجعلها دليلاً على وجوب وجوده
واختار الإنسان منها بمعركة أحكام الدين وحدوده الخ

Трактат распадается на четыре отдела (руки), из которых каждый в свою очередь насчитывает ряд глав. Порядок глав следующий¹³:

л. 11 б	في معرفة العلم و علم المعرفة	руки I
там же	في ماهيتهما	баб 1
л. 13	في وجوب المعرفة	< 2
л. 13 б	في اتسام المعرفة	< 3
л. 14 б	في طرق المعرفة	< 4
л. 16 б	في معرفة احوال العالم و فيه خمسة ابواب	руки II
там же	في مبدا العالم	баб 1
л. 15, а	في معرفة احوال العالم	< 2
л. 20 а	في معرفة اصناف العالم	< 3
л. 22 б	في معرفة الانسان	< 4
л. 24 б	في وجود الحسن	< 5
л. 26 а	في معرفة الواجب و ما يتعلق بها	руки III
там же	في ما يحتاج الطالب الى معرفته	баб 1
л. 28 б	في ابطال الدور و التسلسل	< 2
л. 29 а	في اثبات وجود الواجب و هو ثابت	< 3
л. 33 а	في الصفات	< 5 ¹⁴
л. 34 б	في افعاله	< 6
л. 35 б	في الحسن و القبح	< 7
л. 36 а	في الخير و الشر	< 8
л. 36 б	في الوجوب	< 9
л. 37 а	في معرفة النبوة و متعلقاتها	руки IV
там же	في احتياج الناس الى النبي	баб 1
л. 40 б	في العصية	< 2
л. 41 б	في نبوة نبينا	< 3
л. 42 а	في تفضيله على ماير الانبياء	< 4
л. 45 б	في الامامة	< 5
л. 46 а	في العشر	< 6
л. 50 б	في معرفة احوال النفس بعد الموت	< 7
л. 51 б	في الميزان و الصراط و الحساب	< 8

¹² Текст этого трактата издали: مطلع الاعتقاد و التصانيد العربية، محمد فضولي، مطبع الاعتقاد، 1908. — Ред.

¹³ Порядок листов в одном месте нарушен, следует читать 14—16—17—15—18.

¹⁴ Четвертого нет, либо переписчик просчитался, либо пропущена глава في الذات التي، хотя по тексту пропуска не чувствуется.

حدیقه السعد:

این اثر به خواهش محمدیگ والی بغداد در عصر سلیمان قانونی و صدارت اویس پاشا سروده شده است^۱ و از آخرین آثار فضولی به شمار می‌رود. این اثر نثر آمیخته به نظم و به زبان ترکی است. موضوع آن شرح وقایع کربلا است و بر پایه روضه الشهدای حسین واعظ کاشفی سروده شده است.

چهل حدیث:

ترجمه چهل حدیث جامی است به ترکی. فضولی در این اثر به پیروی از جامی برای هر حدیث قطعه‌ای سروده است.

صحت و مرض:

از آثار نثر فارسی فضولی است که در آن از ارتباط ماده و روح سخن رفته است. شاعر اطلاعات خود را در زمینه طب آن زمان مطرح می‌کند. این اثر به نام «سفرنامه روح» از سوی محمدعلی ناصح در مجله ارمغان^۲ به طبع رسیده است.

1 - A. Bombaci, *Introduction*.

۲ - مجله ارمغان، ش ۱۱، ص ۲۴-۴۱۸ و ۱۷-۵۰۵.

کتابشناسی مراجع غیر لاتین:

- آراسلی، حمید، بویوک آذربایجان شاعری فضولی، باکو، ۱۹۵۸.
- آراسلی، حمید، فضولی اثرلری، باکو، ۱۹۵۸.
- آراسلی، حمید، فضولی غزللری، باکو، ۱۹۸۲.
- آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- آیتی، ترجمه قرآن کریم، تهران، سروش، ۱۳۷۱.
- اسلام آنسیکلوپدسی، استانبول، ۱۹۴۰.
- آذربایجان غزللری، دولت نشریاتی، باکو، ۱۹۹۱.
- باقی، محمود، فضولی استانبول، ۱۹۳۲.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، تهران ۱۳۱۶.
- باباغانی، دیوان، سهیلی خوانساری، اقبال، ۱۳۶۲.
- بگلی پروفیسور اف. آر. سی بگلی، متن سخنرانی ایرادشده در تبریز سال ۱۳۵۱، مجله دانشکده علوم انسانی تبریز ۲۴، ص ۶۱-۳۴۲.
- پورنامداریان تقی، غزل های فارسی فضولی (مقاله) در ایران شناخت ۵، ۱۳۷۶.
- پورنامداریان تقی، خانه ام ابری است، تهران ۱۳۷۷.
- پورگشتال هامر، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران ۱۳۶۷.
- تربیت، محمد علی، دانشمندان آذربایجان، تبریز.
- توفیق، ضیا، عثمانلی ادبیات نمونه لری، استانبول ۱۳۲۹.
- جامی، دیوان، شمس بریلوی، انتشارات هدایت، ۱۳۶۲.
- خیالی بخاری، دیوان خیالی، تهران، بی تا.
- خیامپور، فضولی، محیط، زندگانی و شخصیت او، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۲-۱، ص ۹۷-۱۱۰.
- دایره المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب فرانکلین، تهران، ۱۳۵۶.
- دایره المعارف ترکی به ترکی میدان لاروس، ج ۴.
- دیهم، محمد، تذکره شعرای آذربایجان، تبریز، ۱۳۶۸.

- زرین کوب، عبدالحسین، جست‌وجو در تصوف ایران، امیرکبیر، ۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین، اصول نقد ادبی، امیرکبیر، ۶۱.
- سجادی، حیرت، گزیده‌ای از تأثیر قرآن بر نظم فارسی، امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- سمرقندی دولتشاه، تذکرة الشعراء، تهران، ۱۳۶۶.
- سنایی، سیرالعباد الی المعاد، مدرس رضوی، انتشارات بابک، ۱۳۶۰.
- سهروردی، شهاب‌الدین، رساله فی حقیقة العشق، سید حسین نصر.
- سام میرزا، تذکره تحفه سامی، وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۴.
- شفیعی کدکنی محمدرضا، صورخیال در شعر فارسی، آگاه، ۱۳۵۸.
- صادقی افشار، تذکره مجمع‌الخواص، خیامپور، ۱۳۲۷.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۸.
- صبا، تذکره روز روشن، تهران، ۱۳۴۳.
- صائب، دیوان، امیری فیروزکوهی به کوشش بیژن ترقی، ۱۳۳۳.
- صائب، دیوان، محمد قهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد ۶، تهران، ۱۳۷۰.
- عرفی شیرازی، دیوان، به کوشش جواهری و جدی، تهران ۱۳۳۷.
- عشقی، ابراهیم، فضولی، استانبول، ۱۹۱۹.
- فضولی، دیوان فارسی، مازی اوغلی، استانبول، ۱۹۶۲.
- فضولی، رند و زاهد، دنیای کتاب، ۱۳۵۴.
- فضولی، رند و زاهد، به حواشی کمال ادیب کورکچو اوغلو، آنکارا ۱۹۵۶.
- فضولی، دیوان ترکی، تبریز بازار شیشه‌گرخانه، ۱۲۸۶.
- فضولی، دیوان ترکی، میر صالح حسینی، تهران، ۱۳۷۱.
- قیس رازی، شمس‌الدین محمد، المعجم فی معاییر اشعار العجم، قزوینی، مدرّس رضوی، زوار، ۱۳۶۰.
- قزوینی، ملاعبدالنبی فخرالزمان، تذکره میخانه، به اهتمام گلچین معانی، تهران ۱۳۴۰.
- کسروی، تاریخ پانصدساله خوزستان، نشر خواجه، زمستان ۶۲.
- کوپرولوزاده محمد فؤاد، تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول ۱۹۲۶.

- کوپرولوزاده محمد فؤاد، یکی عثمانلی تاریخ ادبیاتی، استانبول ۱۳۳۲.
- کوپرولوزاده محمد فؤاد، فضولی به دایر بعضی نوطلی، تورکیات مجموعه سی، استانبول ۱۹۲۸
- محمد مهدوی فر، کتابشناسی فضولی، انتشارات کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲.
- مصری، حسین مجیب، فضولی، قاهره بی تا.
- محفوظ، حسینعلی، فضولی البغدادی، بغداد ۱۳۷۸ ق.
- مشرّف مریم، محمد فضولی (مقاله) در فصلنامه هستی، زمستان ۱۳۷۴.
- میکائیل، رضا قلی زاده، ادبی اوخوکتابی، باکو، آذرنشر، ۱۹۴۱.
- مینورسکی، ولادیمیر، تاریخ تبریز، عبدالعلی کارنگ، تهران، ۱۳۳۷.
- مینورسکی، ولادیمیر، حواشی تذکره الملوک، به کوشش دبیرسیاقی، امیرکبیر، ۶۸.
- نصرآبادی، تذکره نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۱۷.
- نفیسی، تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴.
- نظامی، کلیات خمسه، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۶.
- نظیف، سلیمان، فضولی، استانبول ۱۹۲۵ (۱۳۴۳).
- نوایی، امیرعلیشیر، دیوان فارسی، همایون فرخ، ابن سینا، ۱۳۴۲.
- نسیمی، دیوان، حمید محمدزاده، آذرنشر، باکو، ۱۹۷۲.
- نفیسی، شرح حال شیخ بهایی، مقدمه دیوان بهایی، تهران.
- وسینیچ، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، تهران، ۱۳۴۶.
- هاشمی احمد، ترجمان البلاغه، تهران، ۱۳۷۱.

کتابشناسی مراجع لاتین:

- *Azerbaijanian Prose, an anthology*, Progress, 1977.
- Bertels, A, *Fuzuli i Nizami*, Moscow, 1962.
- Bombaci. Alessio, *The place and date of Fuzuli*, in C. Bosworth ed. *Iran and Islam, in memory of the late Vladimir Minorsky* - Edinburgh - 1971.
- Bombaci, Alessio, *Introduction to Leyla and Megnun*, Translated by Sofi Huri, Unesco, London, 1970.
- Brown, Edward, *Persian Literature in modern times*, London, 1924.
- Cunbur, A *General bibliography of Fuzuli*, Ankara, 1948.
- *Encyclopedia de L'Islam*, 1st edition, Vol. II, Leyden 1927.
- Fuzuli, *Memorial Volume*, Baki 1958.
- Gibb, Elias J.W, *A History of Othoman Poetry* III, 1900-1909.
- Golpinarli, Abdalbaki, *an introduction to Fuzuli's Divan*, Istanbul 1948.
- Golpinarli, Abdalbaki: *Fuzuli de batinlige temayul ve basilmamis eserler*, Azerbaycan yurt bilgisi mecmuasi 1932.
- Krimsky, *Turk History and Literature*, 1916.
- Hammer purgshall, Joseph, *Geschichte der Osmanischen Dichtkunst*, 1836-38.
- Reşer and lugal - *Des Turkischen Dichters Fuzuli, Poem leyla and Megnûn*, 1943.
- in *Schriften zur türkischen literatur*, vol. IV 1979

فهرست اعلام

آدم، ۱۹۸	القاص میرزا، ۱۶
آذربایجان، ۹، ۱۶، ۲۶، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۶۱، ۶۲، ۸۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳	الوند بیگ، ۱۵، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۸۰، ۹۳
آق قویونلو، ۱۵، ۱۷، ۳۱، ۳۲، ۴۹، ۸۰	الوند میرزا، ۳۲
آ. کریمسکی، ۴۱	انیس القلب، ۵۲، ۷۳، ۷۴، ۹۴، ۱۶۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۳
آنا تولی، ۱۰، ۱۹، ۳۷، ۴۲، ۲۲۶	اوحداالدین کرمانی، ۹۹
ابراهیم بیگ، ۱۶	اویس پاشا، ۲۵، ۵۱، ۲۴۵، ۲۵۰
ابراهیم عشقی، ۲۴	اهلی شیرازی، ۲۵
ابوضیاء توفیق، ۴۱	ایاز پاشا، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۹۰، ۹۱، ۲۴۴
ابولهیب، ۲۰۳	ایران، ۷۴
احادیث، ۲۰۴	بابا فغانی، ۲۰۹، ۲۳۵
احمد غزالی، ۹۹	بابر، ۱۵
اقبال آشتیانی، ۱۶، ۷۸	باترک، ۱۹
اقیانوس هند، ۵۷، ۵۸	باقی، ۲۴، ۴۸، ۲۰۹
الذریعة، ۲۴۳	بایزید، ۱۶، ۲۴۷
الغ بیگ، ۲۳۴	

- بحرالابرار، ۷۳، ۲۰۹
 براون، ۶۵
 برتلس، ۶۱، ۲۴۴، ۲۴۸
 بصره، ۲۵، ۵۷، ۵۸، ۲۴۴
 بغداد، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۴، ۲۵، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۶، ۷۹، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۱۰۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰
 بگلی، ۳۷، ۶۱، ۹۹، ۲۲۳
 بنگ و باده، ۱۵، ۳۲، ۴۹، ۵۶، ۲۴۵
 بومباسی، ۳۳
 بیژن ترقی، ۲۳۳
 پرتغال، ۱۹، ۵۷
 پورگشتال، ۱۳، ۱۶، ۲۰، ۲۴۵
 پورنامداریان، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۴
 ۲۲۲
 تحفه سامی، ۲۲
 تذکره میخانه، ۲۶، ۲۴۳
 ترکان، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۴۲، ۴۳
 تصوف، ۱۰۳
 تکلو، ۵۰
 تیموری، ۱۶، ۱۷، ۲۴، ۳۷، ۹۶، ۲۲۵
 جامی، ۲۴، ۲۵، ۴۶، ۷۳، ۸۳، ۸۸، ۹۴، ۱۰۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴
 ۲۳۱، ۲۵۰
 جبل عامل، ۲۱
 جعفریگ قاضی، ۵۰
 جغتایی، ۲۶، ۳۴، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۴۱
 جلاءالروح، ۷۳، ۲۰۹
 جمشید، ۴۵
 جواهری و جدی، ۲۳۹
 چالدران، ۱۵، ۶۵
 چهل حدیث، ۲۵۰
 حاجی بکتاش، ۲۶
 حاجی خلیفه، ۳۱
 حافظ، ۲۳، ۷۸، ۷۹، ۹۹، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶
 حبیبی، ۲۰۹، ۲۲۴
 حدیقه السعد، ۲۴
 حدیقه السعدا، ۲۴۰، ۲۵۰
 حروفی، ۲۶، ۳۷، ۶۱، ۶۲، ۲۲۰
 حروفیه، ۲۶، ۳۷، ۶۱، ۶۲
 حسین علیه السلام، ۳۵
 حضرت علی، ۳۵، ۴۸، ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۵
 ۲۳۷، ۲۳۵
 حضرت محمد (ص)، ۴۶، ۲۱۳
 خاقانی، ۲۳، ۷۳، ۷۵، ۸۰، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۷۴، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۳۷
 خسرو دهلوی، ۷۳
 خوزستان، ۱۵، ۵۹، ۷۸، ۷۹

- خیالی، ۲۳، ۹۶، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵
 خیالی بخاری، ۲۴، ۲۰۹
 خیام، ۱۳، ۲۰۹، ۲۳۴، ۲۴۳
 خیامپور، ۲۳
 داود، ۲۰۴
 دبیرسیاقی، ۴۱
 دیار بکر، ۱۵، ۳۱، ۸۰
 ذبیح الله صفا، ۱۷، ۲۱۹
 رساله معما، ۲۴۷
 رساله معنائیات، ۲۴۰
 رشید یاسمی، ۶۵
 رضا قلی زاده میکائیل، ۳۶
 رند و زاهد، ۸۰، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۴۶
 روزبهان بقلی، ۹۹
 روضه السلاطین، ۲۲
 روم، ۷۴، ۲۲۶
 ریچاردز، ۸۴
 ریحانة الادب، ۲۴۳
 زرین کوب، ۸۴
 ساقی نامه، ۲۶، ۱۳۲، ۲۰۱
 ساقینامه، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶
 سام میرزا، ۲۲
 ساوجی، ۱۳، ۴۶، ۸۷، ۱۷۴، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵،
 ۲۱۸
 سبک عراقی، ۹۴، ۹۶، ۲۲۲
 سبک هندی، ۹، ۲۳، ۹۴، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۳۷
 سعدی، ۹۹، ۲۰۹
 سلجوقی، ۲۱
 سلطان حسین بایقرا، ۲۲۵
 سلطان سلیم، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۶۵، ۶۶
 سلمان ساوجی، ۱۳، ۴۶، ۸۷، ۱۷۴، ۲۱۴، ۲۱۵،
 ۲۱۸
 سلمان فارسی، ۸۶
 سلیمان، ۳۷، ۳۹، ۵۱، ۷۷، ۹۱، ۱۶۹، ۲۰۰، ۲۰۱
 ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۰
 سلیمان چلبی، ۲۴
 سلیمان خان، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۲، ۲۵، ۵۰، ۶۵، ۶۶
 ۶۹، ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۹۰، ۱۹۰، ۲۴۵
 سلیمان (نبی)، ۲۰۰
 سمرقند، ۱۶، ۲۳۴، ۲۳۵
 سنایی، ۷۵، ۷۶، ۲۰۹
 سهروردی، ۶۳، ۹۷
 سیرالعباد، ۷۵، ۷۶
 شاه اسماعیل، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۱، ۴۹
 ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۲۱۹، ۲۲۴
 ۲۴۵، ۲۴۶
 شاهرخ، ۳۷، ۲۳۵
 شاه طهماسب، ۱۴، ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۷۸، ۲۴۳
 شاه و گدا، ۲۱۲، ۲۴۷
 شراب الهی، ۲۰۱
 شفیعی کدکنی، ۱۴۷، ۱۷۵

- شکایتنامه، ۶۰، ۱۹۰، ۲۴۷، ۲۴۸
- شمس قیس، ۱۴۴، ۱۴۵
- شوشتر، ۱۵، ۷۹
- شیبک خان، ۱۵، ۳۲، ۵۶، ۶۵، ۲۴۵
- شیخ بهایی، ۱۸
- شیخی، ۲۴، ۲۲۴
- شیعه، ۹، ۴۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۸۶، ۲۳۵، ۲۴۲
- صائب، ۹۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۳۲
- صادقی کتابدار، ۳۴
- صحبت الاثمار، ۲۴۷
- صحت و مرض، ۲۵۰
- صفا، ۲۰۸
- صفوی، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵
- صوفیه، ۲۱، ۶۳، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵
- ضمیری اصفهانی، ۲۵
- طاشلیجالی یحیی، ۲۲۳
- عاشق چلبی، ۳۱، ۳۳، ۲۴۱
- عبدی بیگ شیرازی، ۲۵
- عبرالعاشقین، ۹۹
- عبید زاکانی، ۱۳، ۴۶
- عثمانی، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱
- فضل، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۸، ۴۹
- فضولی بغدادی، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۸۰
- عراق، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۳
- عراق عرب، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۴، ۳۳، ۳۴
- عشق، ۱۳۵
- عشق الهی، ۹۹، ۱۰۱
- عشق حقیقی، ۱۳۵
- عصمت بخاری، ۲۴، ۲۳۴
- علیشیر نوایی، ۲۵، ۴۸، ۲۲۶، ۲۴۱
- عهدی، ۳۵
- عیسی، ۲۰۲
- غلاة، ۱۰، ۳۷، ۶۷
- فخرالزمان، ۲۴۳
- فخری هروی، ۲۲
- فرنگ، ۵۸
- فرهاد و شیرین، ۲۲۵
- فرهنگ لغات جغتایی، ۲۴۷
- فضلی، ۳۷، ۳۸، ۸۰
- فضولی بغدادی، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۸۰
- عشق، ۱۳۵
- عشق الهی، ۹۹، ۱۰۱
- عشق حقیقی، ۱۳۵
- عصمت بخاری، ۲۴، ۲۳۴
- علیشیر نوایی، ۲۵، ۴۸، ۲۲۶، ۲۴۱
- عهدی، ۳۵
- عیسی، ۲۰۲
- غلاة، ۱۰، ۳۷، ۶۷
- فخرالزمان، ۲۴۳
- فخری هروی، ۲۲
- فرنگ، ۵۸
- فرهاد و شیرین، ۲۲۵
- فرهنگ لغات جغتایی، ۲۴۷
- فضلی، ۳۷، ۳۸، ۸۰
- فضولی بغدادی، ۲۵، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۸۰

- قاسم الانوار، ۲۶
 قاسمی گنابادی، ۲۵
 قرآنی، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۷
 قره‌قرونلو، ۱۷
 قزلباش، ۲۰
 قسطنطنیه، ۱۴، ۴۳، ۲۱۹
 قطبشاهیان، ۵۷
 قیس رازی، ۱۴۴
 کاراخان، ۳۱، ۳۲، ۴۱، ۲۴۱، ۲۴۵
 کاشفی سبزواری، ۲۴
 کربلا، ۲۴، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۵۷، ۶۶، ۶۹، ۸۹، ۹۱
 ۲۴۳، ۲۵۰
 کردان، ۱۹
 کسروی، ۷۸
 کسری، ۴۵
 کشف‌الظنون، ۳۱، ۷۳، ۲۱۹
 کن، ۱۹۷
 کوثر، ۲۰۱
 گلپینارلی، ۹۹
 گیب، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۰
 ۲۳۱، ۲۴۵
 لطیفی، ۳۳، ۴۸، ۲۴۱، ۲۴۵
 لیلی و مجنون، ۲۵، ۶۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۵
 مازی اوغلی، ۲۰۹، ۲۲۳
 مجمع‌الخواص، ۲۳
 محمدعلی تربیت، ۲۴۳
 محمدعلی مدرس، ۲۴۳
 محمد قهرمان، ۲۳۴
 محمد مظفر حسین لکنومی، ۲۴۳
 محمود باکی، ۲۰۹، ۲۲۴
 مرآة‌الصفاء، ۷۳
 مرادیگ، ۱۵
 مرتضی علی، ۸۶، ۱۲۹
 مریم، ۲۰۲
 مشرف، ۱۷۴، ۲۴۴
 مشعشع، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۲۱۹، ۲۲۰
 مشعشعی، ۱۵، ۳۲، ۷۸، ۷۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
 مصطفی چلبی، ۳۳، ۵۰، ۷۹
 مطلع‌الاعتقاد، ۲۴۸
 معراج، ۱۹۷
 مغول، ۱۶
 ملاصدرا، ۱۸
 ممالیک مصر، ۱۴
 منصور، ۷۹
 موسی، ۸۸، ۲۰۰
 مولوی، ۶۳، ۶۴، ۸۵، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۴۰
 مولویه، ۲۱
 مهدوی‌فر، ۴۳
 مهدی استرآبادی، ۲۵
 میر صالح حسینی، ۹۸، ۲۳۴
 میرفندرسکی، ۱۸

۲۶۰ / زندگی و شعر محمد فضولی

مینورسکی، ۴۱	واعظ کاشفی، ۲۴۰، ۲۵۰
نبی، ۷۴	وحشی، ۱۳۵، ۲۰۹، ۲۴۰
نتایج الافکار، ۲۳	وحید دستگردی، ۲۲
نجف، ۳۳، ۳۵، ۵۷، ۶۶، ۶۹، ۸۵، ۸۹، ۱۹۴، ۱۹۵	وسینیچ، ۱۸، ۱۹
ندیم، ۲۴	هاتفی، ۲۵
نسیمی، ۲۷، ۳۷، ۶۱	هند، ۹، ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۴۶، ۴۸، ۵۷، ۶۸، ۷۳، ۲۰۹
نظامشاهیان، ۵۷	۲۱۶، ۲۳۷
نظامی، ۲۵، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹	هندوستان، ۵۸، ۶۸
۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۸	هندی وار، ۱۷۵
نعیمی، ۳۷	هویزه، ۱۵، ۵۹، ۷۸، ۷۹
نفیسی، ۱۸	یوسف، ۲۰۳
نگردکن، ۵۷	یونان، ۱۸، ۱۹
نوائی، ۲۰۹، ۲۲۵، ۲۲۶	یونس امره، ۲۴
نوح، ۱۹۹، ۲۰۰	



انتشارات روزنه منتشر کرده است:

عراقی نامه (مشکلات دیوان عراقی)	ترجمه زخم (شطحیات)
به اهتمام دکتر سید حمید طبیبیان	احمد عزیزی
کنوز العرفان و رموز الایقان	شرح جنون (تفسیر موضوعی دیوان حافظ)
(شرح اشعار مشکله مثنوی)	سید احمد بهشتی شیرازی
شارح: محمد صالح قزوینی	رباعی نامه
به اهتمام دکتر احمد مجاهد	(گزیده رباعیات از رودکی تا امروز)
واژه نامه ابدی	سید احمد بهشتی شیرازی
احمد عزیزی	در آغاز زن بود (شعر)
غزالستان	سعاد الصباح (شاعره عرب) ترجمه
احمد عزیزی	وحید امیری
روایت شطح	دیوان پریش شهرضائی
احمد عزیزی	با مقدمه دکتر حسین الهی قمشه‌ای
المقدمات من کتاب نص النصوص	ملکوت تکلم
(سیدحیدر آملی)	احمد عزیزی
ترجمه محمدرضا جوزی	هزار قطعه
بیان الادیان	(گزیده قطعات از آغاز تا امروز)
(ابوالعالی محمدالحسینی العلوی)	به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی

تصحیح عباس اقبال، محمد تقی

دانش پژوه

به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی

حکایت‌های حیوانات

دکتر محمد تقوی

دیوان فروغی بسطامی

(مقابلۀ ۱۰ نسخه خطی)

به اهتمام حمیدرضا قلیچ‌خانی

مقالات

دکتر حسین الهی قمشه‌ای

دیوان نرگسی ابهری

به اهتمام حمیدرضا قلیچ‌خانی

انیس العشاق و آثار دیگر شرف‌الدین

رامی

تصحیح دکتر محسن کیانی

منظومه‌های فارسی (از قرن ۹-۱۲)

دکتر محمدعلی خزانه‌دارلو

گنج وحدت

گزیده‌ترجیع‌بند و ترکیب‌بند در ادب

فارسی

به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی

انتهانامه

سلطان‌ولد / به اهتمام دکتر محمدعلی

خزانه‌دارلو

دیوان پیرجمال اردستانی

به اهتمام دکتر سید ابوطالب

میرعابدینی

تذکرۀ انجمن خاقان

فاضل‌خان گروسی / به اهتمام دکتر

توفیق سبحانی

دیوان غالب دهلوی

به اهتمام دکتر محسن کیانی

مفتاح‌الهدایه و مصباح‌العنایه

(سیرتنامه شیخ امین‌الدین محمد بلیانی)

محمودبن عثمان / پژوهش عمادالدین

شیخ‌الحکمایی

فوائد الفوائد

حسن دهلوی / به اهتمام دکتر محسن

کیانی

پرنیان پندار

دکتر جلال‌الدین کزازی

دیوان کمال‌الدین اسمعیل

(از روی نسخه چاپ سنگی هند)

دیوان حکیم الهی قمشه‌ای

با مقدمۀ دکتر حسین الهی قمشه‌ای

قند مکّر (تکرار مضامین در شعر سعدی)

تألیف دکتر ابراهیم قیصری

ترجمان الاشواق

محبی‌الدین ابن عربی / ترجمۀ دکتر

گل‌بابا سعیدی

رسالۀ سه اصل

ملاصدرا / تصحیح دکتر سیدحسن

نصر/ به اهتمام محمدرضا جوزی
متنبی و سعدی

دکتر علی محفوظ
تذکره مرآة الخيال

امیر شیرعلیخان لودی / به تصحیح
سید حمید حسنی
اشارات ولوی (شرح مثنوی معنوی)

عماد اردبیلی، به اهتمام احمد
خوشنویس
مکاشفات رضوی

شرح مثنوی مولانا جلال الدین محمد مولوی
شارح: مولوی محمدرضا لاهوری / به تصحیح و
اهتمام کورش منصوری

انیس العارفین

شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری
به اهتمام و تصحیح علی اوجبی

اخلاق عارفان

دکتر مهین پناهی

دائرة المعارف مستشرقان

عبدالرحمن بدوی، ترجمه صالح
طباطبائی

دیوان منصور حافظ

به اهتمام سیداحمد بهشتی شیرازی

دقایق الطریق

شیخ احمد رومی، به اهتمام دکتر
محسن کیانی

ملامت و ملامتیان

عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه دکتر
توفیق سبحانی

پیامبر

جبران خلیل جبران، ترجمه دکتر
حسین الهی قمشه‌ای

کیمیا (۱) (فصلنامه)

به اهتمام دکتر حسین الهی قمشه‌ای،
سیداحمد بهشتی شیرازی

افسانه گلریز

ضیاءالدین نخشبی (قرن هشتم)

تذکره خوشنویسان

مولانا محمد هفت قلمی دهلوی

حافظ به روایت حافظ

(مجموع ده نوار شامل ده سخنرانی)

دکتر حسین الهی قمشه‌ای

تذکره آتشکده

آذر بیگدلی

کیمیا (۲)

به اهتمام دکتر حسین الهی قمشه‌ای،
سیداحمد بهشتی شیرازی

صوفیسم و تائوئیسم

توشیهیکو ایزوتسو

ترجمه دکتر محمدجواد گوهری

نغمه حسینی

حکیم مهدی الهی قمشه‌ای

سیر تحول در غزل فارسی

دکتر محمد رضا روزبه

گزیده لطائف الطوائف فخرالدین

علی صفی

سید ابراهیم نبوی

مقالات عباس اقبال (جلد اول)

به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی

مقالات عباس اقبال (جلد دوم)

به اهتمام دکتر سید محمد دبیرسیاقی